

تذکرہ المخلصین

تذکرہ المخلصین
تذکرہ المخلصین

3625

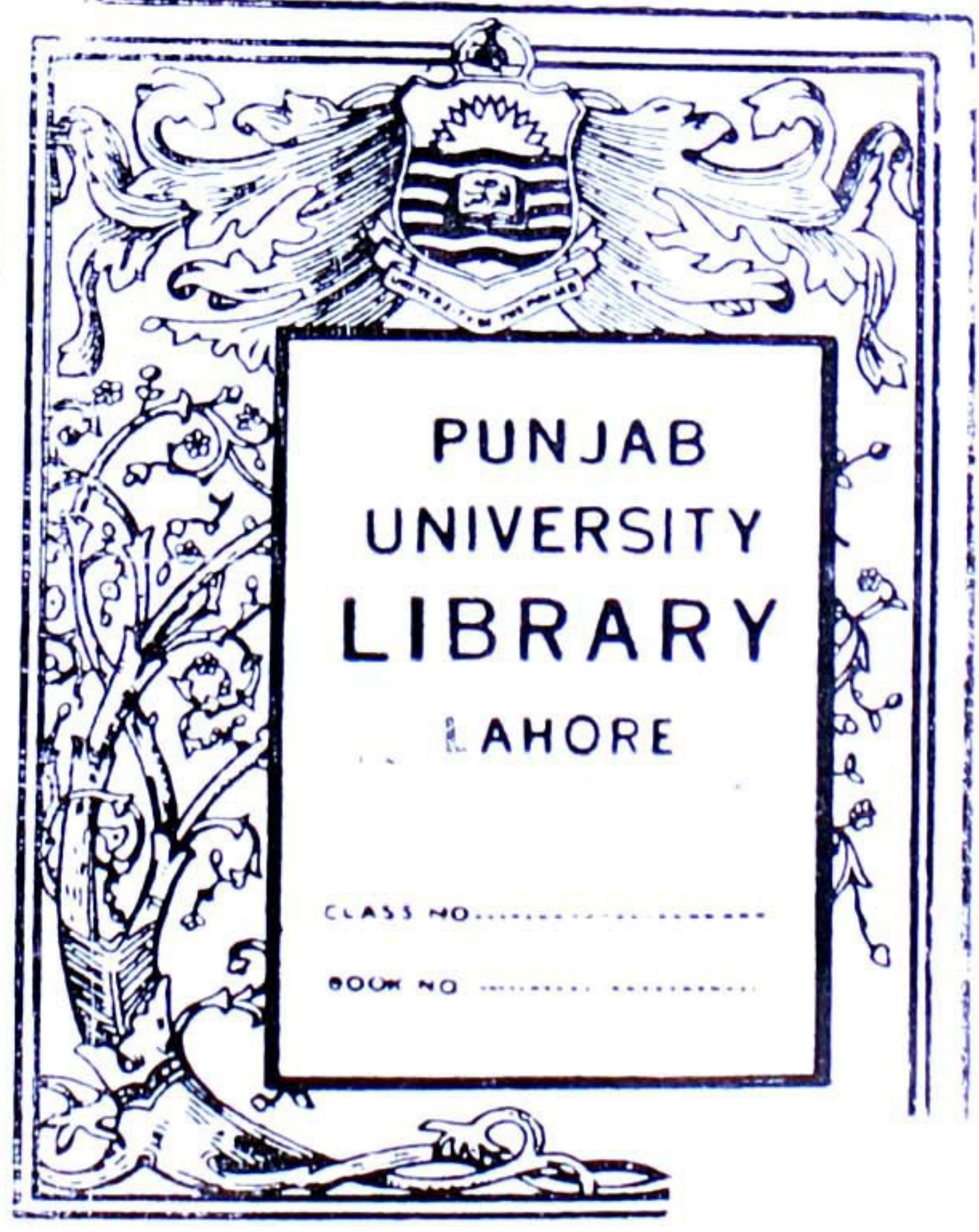


3625
(ب)

فہرست مضامین کتاب ہذا

مضمون	صفحہ	مضمون
ذکر بشارات منامی	۲	وجہ تالیف
وظیفہ حزب البحر	۵	در ذکر آبا و اجداد و اولاد و دشان
ترتیب خواندن و دلائل الخیرات ..	۶	خواجہ الرحمن صاحب
ذکر تعویذات و بعضی اعمال مجربہ ..	۹	ہجرت از خراسان و جہ سکنت در سندھ
کیفیت مرید کردن و تلقین ذکر ..	۲۳	خواجہ عبد القیوم صاحب
بعضی مجربات طبیہ و نسخہ ہائے معمولہ حضرت ایشا		قول در حالات ابتدائی در زمانہ
باب سوم در اخلاق حسنہ و شہادت		مات
شریفہ حضرت ایشا	۵۸	روایت حدیث
بنائے مسجد و اجرائے مدارس ..		۵۹
ذکر سفر عربستان براہ ختلی ..		۶۶
ذکر واقعہ زلزله در کونڈ بلوچستان		۶۹
ذکر غزاور و جہاد و اصابت ائیس حضرت ایشا		۷۰
اختلاف در بعضی امور سیاسی ..		۷۰
تقسیم اوقات شمار روزی		۷۰
آداب اکل و شرب لباس و طعام ..		۷۰
صلیہ مبارکہ و دیگر عادات شریفہ ..		۷۰
باب چہارم در کیفیت بیماری و ایام آخر		۷۰
کیفیت بیماری و حملہ مرض الموت و معالجات		۷۰
فصل دوم در بیان بعضی اقوال و افعال ایشا		۷۰
خاتمہ در ذکر اولاد و احفاد و بعضی مریدین		۷۰
مخلصین حضرت ایشا		۷۰
فصل اول در ذکر ازواج و اولاد و احفاد		۷۰
حضرت ایشا		۷۰
فصل دوم در ذکر بعضی مریدان و مخلص		۷۰
کہ صاحب سلوک و مقامات بودند		۷۰
بعضی قطعات تاریخیہ و مرثی		۷۰
تتمت		۷۰

ذکر صاحبزادہ میان گل صاحبزادہ فقیر قوری اکتبندی مجدی
 جو 2001ء میں میاں صاحب نے
 پنجاب یونیورسٹی لائبریری کو عطا فرمایا



S-369—Punjab University Press—10,000—29-1-2003

بعونه سبحانه وتعالى وحسن

توفيقاً

این کتاب مستطاب

و اینس وستان

مونس مخلصان

مستطاب به

3625

مونس المخلصین

ملقب به

أسوكة حسنة

در ذکرات مبارکات و مقالات و سوانح عمری قدوة
الکاملین زبدة العارفين مجمع الفيوض والبرکات منبع العلوم و
الحسنات ملاذ الفقراء والغرباء والمساکين مشفق و مهربان مخلصان
و دستگیر بندگان شمع انجمن مجددی درونق افروز درودمان محصومی،
سلاک السلف وسیلة الخلف مع لنا و مرشدنا و قبلتنا الحاج الحافظ
خواجہ محمد حسن جان الفاروقی الحمدادی

رحمة الله تعالى علیه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مُحَمَّدًا سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی وَنُصَلِّیْ وَنُصَلِّیْ وَسَلِّمُ عَلٰی رَسُوْلِهِ الْكَرِیْمِ وَعَلٰی اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ اَجْمَعِیْنَ
وَعَلٰی اَوْلِیَآءِ اُمَّتِهِ وَاَصْفِیَآءِ مِلَّتِهِ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ هـ

اما بعد در روز بعد العصر برادرم حافظ باشم جان بمشوره مولوی صاحبان حافظ
عبداللہ لائی و مولوی محمد حسین تنوی فقیر را گفتند اگر سوانح عمری و حالات حیات
طیبہ حضرت قبلہ گاہی فردوس آرام گاہی قدس سرہ بر طرز و طریقہ انیس المریدین کہ
حضرت ایشان قدس سرہ در سوانح عمری و مناقب و حالات حضرت قبلہ گاہ خود نوشته
اند شام ہم کتابی بنویسید و عجائب حالات و اخلاق و عادات آن مجمع الکمالات و شتمہ
از فضائل و مقامات آل ستودہ صفات کہ بقیہ سلف صاحبین و عجائب روزگار بودند
بزرگارید بہتر خواهد بود. گفتیم من خود ہمیں داعیہ در خاطر دارم مگر غفلت و بے خبری ما از
فضائل و کمالات آل یگانہ روزگار مانع از اقدام بریں کاری شود. افسوس کہ قدر نعمت
بعد از زوال معلوم می شود اینچنین نعمت عظمی خزینه علوم و اسرار گنجینہ فیوض و برکات در
خانہ ما موجود بود مگر ما از قدر و منزلت آن بے خبر و از متاع غنیمت و بے بہای خود غافل
بودیم. باید بود کہ چہل سال پیش ازیں ما این کار میکردیم حالات و واقعات سنویہ و یومیہ
قلبند می نمودیم بلکہ از ایام ولادت تا آغاز جوانی کہ حضرت ایشان بخصائل حمیدہ و اوصاف
جمیلہ مستعد و موفق شدہ بودند از بزرگان و ہم عصران حضرت ایشان بلکہ از خود ایشان
معلوم کردہ می نویسیم تا البتہ قابل قدر و ذخیرہ معتد بہ جامع می شد مگر آن وقت غریب از
ما و غفلت و سهل انگاری گذشت شنیدہ را ناشنیدہ و دیدہ را نادیدہ گذاشتیم حالا چه

خواہد شد

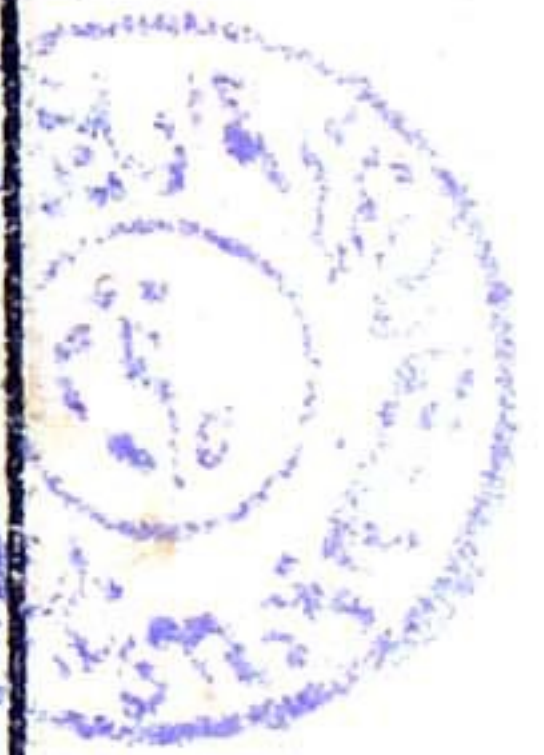
گفتند حالا ہم خوب است کہ این واقعتا تازہ شدہ است از احباب و مخلصین حالات شریفہ

و کرامات عجیبہ شنیدہ میشوند اگر قدر سے نوشته جمع کرده شود تا ہم غنیمت است چرا که
 مَالِیْدَرُكْ کله کله لایذک کله خصوصاً حالات ایام بیماری و آخر سنین عمر شریف که پیش
 روی ما است آنهم بعد از تبادی ایام از یاد خواهد رفت خیر بعد ازین تحریر یک گفتگو داعیه
 قلبی قوت گرفت و برخی از ششم درین افکار و خیالات بگذشت و بعضی عنوانهاے مفیده
 و مناسبه مقصود بخاطر ممر گشتند صبحی قلم برداشتم و غم بالبحزم کرده و در صد تالیف
 کتاب شدم و مَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیْبُ -

و هم در حال بخاطر رنجت که بر تیغ انیس لمیردین نامش "موس المخلصین"
 مقرر کرده شود و لقب به "سوه حسنه" کرده آید لیتاسی به المخلصون و یستأس
 به المولسون

هر که بجزش ز وصل شد مانع بر رسول و کتاب شدقا
 بخدمت ناظرین با تکمین گذارش آنکه این چند سطور و اوراق که در بیان
 عادات و اخلاق آل یگانه آفاق نوشته می شوند محمول بر مبالغه و اغراق نه نمایند
 و مبتی بر پیوند پدیری و پسری و جذب به جانبداری ندارند چرا که شکم ما سیر بود قدر نعمت خانگی
 نمی دانستیم آنچه فی الواقع سبب کرامت و کمال و فی الحقیقه موجب حسن و جمال بود
 از جهت لعاد و مشاهده یومی و لیل و کثرت مزاولت و مجانست آنهم بنظر ما نمی آید و
 خیال باں نمی کردیم - آری اگر دیگر کسی از میردین و مخلصین اجنبی این کار میکرد
 البته در آن گنجایش و احتمال این شبهه می شد اما درین جا و درین صورت اغراق و
 مبالغه چه معنی بلکه آنچه حقیقت نفس الامری و صورت حال و واقعات بود از آنهم
 اقل قلیل و عشر عشر بقید تحریر آمده چه جائیکه اغراق و مبالغه کرده شود.
 من بحیثیت یک مورخ قلم برداشتم می نگارم فقط تصیده خوانی و روح سرائی و
 مبالغه طرازی مقصود نیست. لهذا از ذکر کرامات و خوارق عادات که اکثر مخلصان ذکر

می کہتند بالکل اغماض و پہلوئی نمودہ ایم و فقط ذکر عادات و اخلاق کہ موجب ابتدائی
 مخلصین و باعث تنبیح دیگران باشد اکتفا می نمایم
 و این رسالہ مشتمل است بر چهار ابواب و فصول متعدده و مقدمہ در ذکر آباد اجلا
 و خاتمہ در ذکر اولاد و احفاد و مریدین و المخلصین -
 باب اول در حالات ابتدائی و زمانہ تعلیم و کسب کمالات حضرت ایشان -
 باب دوم در ذکر تالیفات و تصنیفات و اوراد و وظائف و مہربانیت
 طیبیہ و مبشرات منامی حضرت ایشان
 باب سوم در ذکر اخلاق و عادات و مناقب و فضائل حمیدہ و شمائل
 شریفہ و سجایای مرضیہ حضرت ایشان -
 باب چهارم در کیفیت مرض الموت و دیگر حالات آخرین حضرت
 ایشان .



مقدمه در ذکر آبا و اجداد و دیگر عزیزان خویشان حضرت ایشاں

حضرت خواجہ عبدالرحمن الدمشقی حضرت ایشاں

حضرت ایشاں خلف سعید و فرزند شید و جانی نشین قبلہ گاہ خود محسوس
الفیوض والبرکات قدوة السالکین سراج الاولیاء عمدة الاولیاء دستگیر در ماندگان
مقبول بارگاہ حضرت متان جدی و مرشدی حضرت خواجہ عبدالرحمن قدس سرہ
بودند حضرت ایشاں ذکر والد شریف خود در رسالہ تذکرة الاولیاء مجملہ و در انیس
المربدین مفصلاً نوشته اند بہتر آن است کہ من بہ الفاظ حضرت ایشاں از

تذکرة الصالحات تذکرة والد شریف ایشاں بنو سیم بلے
کمال طفل ہنرمند زینت پدر است شود ز آب گہر نام ابر نیسیاں سبیر

فن الصلحاء الذین تشرفت بصحبته سیدی و قبلتی و مرشدی مولدنا الوالد
المرحوم قدس سرہ احوال و اوضاع و سوانح عمری و ملفوظات و کرامات حضرت
ایشاں قدس سرہ در کتاب انیس المربدین مطبوع و مشہور است من اراد الاطلاع علی
ذلک فلیرجع الیہ کہ این مختصر گنجائش احوال حضرت ایشاں کہ مجموعہ اخلاق محمدی و
شیخ اسرار آہی بود ندارد۔ اما چونکہ این مختصر نیز مقتضی آن است کہ ازین خوان نعمت
ہنرمندست نرود بطریق اختصار کہ رشتہ از بجا رومونہ از خروار توائل گفت این قدر نوشته

می شود کہ ولادت حضرت ایشاں در سنہ ایک ہزار و دویست و چہل و چار ہجری در شہر
احمد شاہی مشہور لقبندھار بوقوع آمد۔ بعد از وصول بسن تمیز علوم متداولہ تا نقطہ آخر
از علمائے آل دیار حاصل نموده و کسب کمالات باطنی از حضرت والد ماجد خویش خلاصہ
آل معصوم حضرت شیخ عبدالقیوم سرنہدی مجددی قدس سرہ فرمودہ مجاز و مسند نشین
آل قدوہ عارفان گردیدند و بعد اتمقال حضرت ایشاں کہ در سنہ ایک ہزار و دویست و
ہفتاد و یک بوقوع آمد حضرت ایشاں کمال استقامت بر سندان داشتند و

و فیض بخش طالبان حق گردیدند و بخلعت اخلاق محمدی منتظر گردیدند تا وضع و مسکنت و
 استقامت شریعت و توکل و صبر و رضا و خدمت فقرار و ترحم بر خلق الشر با و غور تقوی
 وجود و سخا خاصه حضرت ایشان بود که بر اے هر خلقی بابی در انیس المریدین مذکور است
 و در حد و سنه یک هزار دود و صد و نود و هفت بع عیال و اطفال هجرت نمود و تقریباً پنج سال
 در حرین الشریفین گذرانیدند. کاتب الحروف که تو کدش هم در شهر قندهار در سنه
 یک هزار دود و صد و هفتاد و هشتاد و هشت بوقوع آمده درین سفر مبارک حاضر خدمت و هم کاب
 حضرت ایشان بود. بعد از مراجعت سفر حرین الشریفین بقیه عمر مبارک در دیار سند
 در قریه ساداتان ککهر بسر بردند و مخلصین مریدین سند را فیضها بخشیدند. با وجود
 کثرت فتوحات حضرت ایشان در خوراک و پوشاک و مکان سکونت هیچ تکلفی
 فرمودند و بجمال ساده و ضعی عمر شریف باخر رسانیدند. فتوحات مریدان را اکثر بدوی
 الحاجات و فقر و مساکین و ذوی القربی اعطای فرمودند و حصه قلیل آل بصبر و
 عیال و اطفال خود می آوردند چیزی که از متاع دنیوی جمع فرموده بودند همین کتابها بودند
 که از جمیع علوم و فنون هر جا که نام کتابی می شنیدند با شکتاب یا بقیمت بدست می آوردند
 و داخل کتب خانه می فرمودند در محافظت و مطالعه آل سعی بلیغ می فرمودند و اولاد و احفاد
 و متعلقات خود را نصیحت و کوشش علم خواندن می کردند. و از اعمال ظاهری و ریاضات
 زیاده کوشش در صفائی باطن و تخلق با خلاق آل سرور صلی الله تعالی علیه و سلم میفرمودند
 و شوق حرین الشریفین دائم العمر صفت لازمی شان بود که هفت مرتبه سفر مبارک را در عمر
 خود عمل آورده بودند. و بر اے مزارات اولیاء از راه های دور و دراز سفر می کردند. و بر
 مزارات اولیاء قدس اسرار هم مدتی استقامت می کردند. تستراحوال و پوشیدگی خود
 از نظر عیال عادت جلی شان بود. اگر کسی از مریدین و مخلصین بالمشافهه یا بدلیه کتابت
 ملح و وصف خود می شنیدند از ان ناراض می گشتند و استغفلهای فرمودند. و از خدمت

فقراء و مہمانان نفس نفیس خود و از تہنارفتن و بر خاک و بویا خوابیدن و پیادہ رفتن بیچ عار
 نداشتند و خود را مسکین و این بسکین می فرمودند و در خدمت ذوی الحاجات اگر چه مردم
 عوام و خسیس باشد بجا می کوشیدند۔ الحاصل کہ متخلق باخلاق اللہ بودند و در وقت
 خود ثانی نداشتند۔ افسوس کہ قدر اینچنین در شاہوار و مجموعہ اسرار کسے نہ انست
 و همچنین بار از سربستہ خود نحو الوار آہی گردیدند۔ در سنہ یکہزار و سہ صد و پانزدہ دویم ذی قعدہ
 یوم جمعہ وقت ضحوة الکبریٰ، بمرض بواسیر و اطلاق ازین عالم بے نبات چشم حق بین خود پوشیدہ
 انتقال بر حسب ذمی الجلال فرمود۔ در عالم حیات مدت ہفتاد و یک سال قمری عمر شریف
 خود بجمال نیکنامی باخر رسانیدند۔ اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ۔ انتہی
 حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ آنچه در کتاب ہائے خود شامل و فضائل و مناقب علمی
 و علمی والد شریف خود نوشتہ اند کافی و شافی است اما از زیادہ ضرورت خامہ فرسائی
 نیست لکن قصہ ہجرت کردن ایشان از خراسان بعبستان و احوال تشریف آوری
 ایشان بملک سندھ و کیفیت توطن درین ملک و سکونت مع عیال و اطفال متعلقین
 در شہر مکتھر و انتقال ایشان در اینجا نوشتن ضرورست۔ مخفی نماند کہ وطن اصلی آباد اجداد ما
 تاجار پشت در قندھار ملک خراسان است جد خامس راقم الحروف حضرت شاہ غلام
 و والدش حضرت شاہ غلام محمد در پشتاور ہستند در زمانیکہ سلطنت بادشاہان اسلام در
 ہند زوال گرفت و سکھان بر پنجاب مسلط شدند و شہر سر ہند شریف را کہ وطن اصلی آباد
 و اجداد ما بود ویران کردند حضرات سر ہندیہ اولاد حضرت مجدد در بلا و متفرقہ متفرق شدند
 بعضی بر امپور رفتند و بعضی بعبستان و بعضی بخراسان ہجرت کردند۔ اجداد ما حضرت
 شاہ غلام حسن و شاہ غلام حسین ہر دو برادر فرزندان حضرت شاہ غلام محمد حسب استدعای
 احمد شاہ درانی و نیاز مندی نخلصان ولایتی در پشتاور کہ ملک اسلام و تبع خراسان بود
 توطن اختیار نمودند۔ جد ما حضرت شاہ غلام حسن و والدش شاہ غلام محمد در پشتاور خلعت

کردند و بهمانجا مدفون شدند فرار ایشان بگردن شهر لشیاور متصل چپاؤنی موجوده مشهور و معروف است و احاطه دیوار با حجره های مجاورین بر مقبره ایشان برای آسایش زائرین و مسافین تعمیر یافته است و تا ایندم موجوده فرزند شاه غلام حسن جد حضرت غلام نبی از لشیاور بقندهار آمدند و در آنجا سکونت اختیار کردند و همدر آنجا رحلت نمودند قبر ایشان در احاطه علیحده نزدیک مقبره عم او شان حضرت شاه غلام حسین مشهور حضرت جی صاحب قندهار و اله مشهور و معروف و زیارت گاه عام و خاص است بعد از آن فرزند او شان حضرت خواجه فضل الله صاحب بعد از آن فرزند او شان حضرت شاه عبدالقیوم هم در شهر قندهار عمر بسبر بردند و قبرهای ایشان هر سه در جنب یکدیگر اند - ولادت جدما حضرت خواجه عبدالرحمن ابن حضرت شاه عبدالقیوم و نشو و نما می حضرت او شان هم در شهر قندهار واقع شد - والده ماجده حضرت ایشان مجدیه بنت حضرت شاه ضیاء الحق معروف حضرت شهید خواهر عینی حضرت آغا عبدالرحیم صاحب مٹاری واله بود - شاه ضیاء الحق و شاه فضل الله هر دو برادر عینی فرزندان شاه غلام نبی بودند یعنی والده حضرت خواجه عبدالرحمن بنت العم والده ماجده ایشان بود - پس حضرت آغا صاحب مٹاری واله خالوی ایشان و حضرت شهید هم جد مادری و هم برادر جد حقیقی ایشان می شود -

حضرت ایشان ایام طفلی در آغوش والده ماجده خود حضرت شاه عبدالقیوم تربیت یافتند و از خدمت والد بزرگوار خود و از دیگر علمای وقت خصوصاً عمده العلماء ملام حبیب الله صاحب قندهاری مؤلف کتاب "مختتم" در اصول فقه که از علمای ساجدین آل دیار بود کتب درسیه از معقول و منقول خوانده در عمر مفیده ساگی فارغ التحصیل شدند - از حضرت ایشان منقول است که در ایام طالب علمی شوق مطالعه بجدی داشتم که در ایام خواندن کتاب مطول حضرت والد هم مرا متاهل کردند شوق مطالعه نجومی داشتم که بعد از نماز خفتن تا صبح مشغول مطالعه می بودم - و بدیگر طرف بیخ خیال نمی شد - بعضی اوقات که

حضرت والدہ یعنی شاہ عبدالقیوم مشاہدہ این احوال ہی نمودند حمد آبی جل شانہ بجای می
آوردند۔ بعد از تحصیل علوم ظاہری۔ بخدمت والد بزرگوار خود تحصیل علوم باطنی و سلوک
طریقہ نقشبندیہ و استفادہ فیوض و برکات کمر بستہ بستند و رسیدند بجائی کہ رسیدند
حضرت ایشان در شهر قندهار سکونت در مکان آبائی خود داشتند در یک
حصہ خود دور دیگر حصہ برادر ایشان حضرت عبید اللہ معروف بخلام جان مع عیال
و اطفال اقامت پذیر بودند و در جنب آن خانہ خواہر ایشان والدہ حضرت شیرین جان
آغا بود۔ سرای مذکور مسجد آبا و اجداد و اما حال در محلہ "برد رانی" از دوازده ہرانی در شہر
قندہار موجود است و حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ ہمیشہ بر اس مرت و تعمیر آن وقت
ضرورت مبالغ می فرستادند و بواسطہ آنفا عبید الحکیم جان مرت و گلکاری آن مسکنانند
تا منہدم و ویران نشوند و آثار قدیمہ آبا و اجداد باقی ماند حضرت ایشان بعد از وفات
قبلہ گاہ خود حضرت شیخ عبدالقیوم در محال ارغستان کہ از شہر قندہار سمت شرقی بسا
سی کردہ است قطعہ زمین وجوی "شکاریں" خرید نمودند و در آنجا مسجد و خانہ با ساخته۔
از قندہار بسبب مظالم حکام وقت و طوائف الملوکی در سنہ یکہزار و دو صد و ہشتاد و یک
مع عیال و اطفال ہجرت کردہ رفتند و در آن صحرا با از شہر و حکام و فتنہ و فساد گوشہ گرفته
نشستند مردم صحرائی کہ فطرۃ سادہ لوح صاف دل و صاف گوی و مسلمانان خوش
اعتقادی باشند قدم ایشان را بر رحمت دانستہ از انوار ظاہری و باطنی ایشان
مستفید و بہرہ اندوزی شدند و اخلاص و محبت بجدی داشتند کہ بعضی از آنہا مانند
ملا سلطان محمد وغیرہ مجنوں صفت منقول و ہمہوش گردیدہ بودند۔ اگر حکایات محبت
و اخلاص ہندی آل افغانان نو مرید و صادق الاعتقاد کہ از مردمان ارغستان شنیدہ میشود
می نویسم سخن دراز میشود و از موضوع ما سخن فیہ خارج۔
العصرہ درال آیام در میان امیران کابل و سرداران محمد زنی سخت بے اتفاقی و

خانہ جنگی افتادہ بود، برادر با برادر و پسر با پسر بر سر کار و عداوت بودند، انگریزوں
 موقع را غنیمت دانستہ، برخراسان یورش کردند، امیر شیر علی خاں والی کابل گرفتہ راہ
 ترکستان گرفت و بموت طبیعی در راہ درگذشت بعد از آن پسرش یعقوب خاں در
 کابل تخت نشین شد، مگر انگریزوں او را قید کردہ بہندستان آوردند باقی ایوب خاں
 پسر دوم امیر شیر علی سمت قندھار مزاجم انگریزوں شد و بالتفاق اقوام افغانہ و مجاہدین ملت
 برابر سہ سال بالنصاری می جنگیدند و انگریزوں را دم در بینی کردند تا کہ امیر عبدالرحمن
 ابن العم ایوب خاں مدعی تاج و تخت از طرف روس با جمعیتی برآمد و با انگریزوں
 ساز باز کردہ عہد و پیمان با ہم مستحکم کردند، انگریزوں او را در کابل امیر کردہ خود بوریابستر
 پروا شستہ واپس بہندستان آمدند و نظم و نسق ولایت خراسان با امیر عبدالرحمن
 تفویض نمودند پس امیر عبدالرحمن بمقابلہ ایوب خاں لشکر کشی کرد و جانب قندھار بلخار
 نمود، مگر تمام اوس افغانہ و اکابر ملت و علماء و مشائخ تسلط امیر عبدالرحمن را عین تسلط
 نصاریے دانستہ فتوای سے جہاد دادند و با ایوب خاں مکریمت و معاہدت بستہ
 بدافعت و شمتان او پروا ختند، مگر تقدیر مساعدت او نکرد، امیر عبدالرحمن خاں
 غالب آمد و ایوب خاں فرار کردہ با ایران رفت و از ایران بہندستان آمدہ بقیۃ العمر
 در زیر سایہ انگریزوں گذرانید۔

بہر حال چون امیر عبدالرحمن بر ولایت خراسان تسلط گرفت در پے بجنگنی اعلا
 و مخالفین خود گردید ہر کرامی یافت بہ تیغ بے دریغ می کشت یا بانواع تعذیب و
 عقوبتہا معذب می نمود، خصوصاً از سرکردگان قوم و طبقہ علماء و مشائخ ہر کہ با او
 جنگ کردہ بود یا فتوای سے جہاد دادہ بود آن را مطلقاً نمی گذاشت، چنانچہ در طبقہ
 علماء عالم مشہور و معروف ملا عبدالرحیم آخندزادہ و در طبقہ مشائخ حضرت آغا عمر جان
 را مع فرزندکشس نوجوان عبدالباقی جان بقتل رسانید و از سرکردگان افغانہ و سرداران

محمد زنی چہ گفتہ شود۔ عالمی یا قتل شدند یا راہ فرار گرفتند۔
 درال دوران شورا شوروی و ہنگامہ فتنہ و فساد حضرت ایشاں عزم ہجرت
 بعربستان کردند۔ تمام عیال و اطفال و متعلقین و خدمتگاران از ذکر و انات و
 صفار و کبار کہ تقریباً پچاہ و شصت نفر بودند چرا کہ عیال و اطفال برادر ایشاں مرحوم
 حضرت غلام جان کہ در مکہ فوت شدہ بود، و خواہر محترمہ ایشاں زوجہ حضرت حبیب اللہ
 کہ در میسبی نوجوان فوت شدہ بود یک فرزند یتیم مسمی عبد القدوس معروف بہ شیریں جان
 گذاشتہ بود و اس ہمہ عجا ئز و ارا مل و تیمالی را متکفل پرورش حضرت ایشاں بودند
 از ارضستان در سنہ یک ہزار و دو صد و نو و ہفت کوچ کردہ بسواری کچادہ ہا و شتران
 و ستوران روانہ شدند۔ اسباب ضروری و کتب خانہ ہم ہمراہ خود برداشتند۔ منزل
 بمنزل بقلات بلوچی رسیدند۔ بجای مستونی فقیر محمد خاں کہ از مخلصان صمیمی آل دیا
 بود چندے اقامت کردند و ازاں جا بشہر بھاگ ناڑی تشریف آوردند و بجای قاضی
 حامد اللہ و ملا عبد الحکیم رخت اقامت آگہندند و در ماندگی سفر دور کردند۔ در ایام اقامت
 بھاگ ناڑی برادر راقم الحروف مسمی محمد عابد کہ نخستین اولاد حضرت قبلہ گاہی بود و ولادت
 شد و ہم درال جا وفات یافت۔ بعد ازاں کوچ کردہ بشہر گڑھی بسین از مصافات
 شہر شکار پور رسیدند۔ در انجا رئیس کبیر خاں صاحب عطاء اللہ خاں بارگزی قدوم
 ایشاں را منتہم دانستہ یک ماہ کامل ضیافت نمودہ انواع خدات لائقہ و جان نثاری
 بعمل آورد و اصرار نمود کہ حضرت ایشاں مستقل طور ہمیشہ دریں جا سکونت اختیار نمایند
 برائے مستورات خلاصہ حویلی و برای حضرت ایشاں او طاق خود میدہم را و طاق مذکور
 بنام حضرت ایشاں تا حال در گہری موجود است) و برائے کفالت اہل و عیال از جا گیر خود
 یک حصہ علیحدہ کردہ میدہم۔ مگر حضرت ایشاں قبول نکردند و فرمودند ما برای نخستین
 سندہ نیامدہ ہستیم، ما بجاگ پاک عربستان مشقت خاک خود را می بریم و این چنین

استدعا مستوفی قلات والہ و دیگر ہر جا مخلصان عرض میداشتند و از حضرت
ایشان ہمیں جواب می یافتند۔ القصدہ در اینجا سفر خشکی بہ شتران و ستوران گذشتہ
از سکھر بسواری کشتی در دریای سندھ بمطلوی کہ حالا بمٹاری معروف است آمدند
مٹاری از مخلصان و مردیان آبا و اجداد پیر بود چرا کہ از زمانہ قدیم مسکن و منزل گاہ حضرت
بود قبہ نبی بی صاحبہ جدہ ایشان بنت شاہ غلام البنی خواہر حضرت فضل اللہ و شاہ
صیبار الحق در اینجا است و طالوی ایشان حضرت آغا عبدالرحیم صاحب در اینجا بود و پیش
از ورود قافلہ حضرت ایشان از قندھار ہجرت کردہ در اینجا رسیدند و متصل قبہ
و مسجد نبی بی صاحبہ سکونت پذیر شدہ بودند چندے در مٹاری اقامت کردہ حسب
استدعائے سید میران محمد شاہ کہ مرید و مخلص والد ایشان حضرت قندھار والہ بود۔
وز مینداری اور قریہ سادات ٹکٹر لوہ بٹکٹر آمدند (ٹکٹر بکسرتای ہندی و غنم کان و ہای
مختلفی درای ہندی اسم قریہ سادات متعلوی است) و تقریباً یک سال کما بیش
۱۲۹۹ و ۹۰ھ در ٹکٹر توقف افتاد چون موسم حج آمد از ٹکٹر براہ دریا بکراچی بند
روانہ شدند و با قافلہ سابقہ بعضی دیگر مخلصین سندھ ہمراہ و ہمراہ شدند۔ در ان زمان
جہاز حج از بندر بمبئی بجدہ روانہ می شد نہ از کراچی چندے روز در کراچی بجای سیٹھ
مراد نزول فرمودہ و تہیہ اسباب سفر نمودہ از بندر کراچی در کشتی ہائے دریائے شور
سوار شدہ بخیبر پختونستان رسیدند در ان زمان سیٹھ زکریا در ان جا مالک جہاز ہا و اہل خیر و
اخلاص مند بود و در خدمت و تواضع کمر ہمت بستہ بند و بست سواری و روانگی حضرت ایشا
در جہانزدہانی بخوب و جویبار و آورو۔ از خدمت والدہ صاحبہ شنیدہ ام کہ سیٹھ صاحب
ذکور بجدی اخلاص و حسن خدمت نمود کہ ٹکٹر جہاز معنت داد و از حضرت ایشاں با تمام
رفقاہ نول جہاز گرفتند۔ و بتقریبی از حضرت قبلہ گاہ خوب یاد داریم می فرمودند کہ خلیفہ میان
تہا و نہ مجاور مخدوم صاحب مدنی والہ در ایاتے کہ حضرت ایشاں در بمبئی بودند سمعش

رسید کہ حضرت ایشاں با جمع کثیر و جم غفیر از رفقار و فقرا و بزرگترین شریفین می روند و
 حالا به بمبئی رسیده اند شش صد روپیہ کھدار لٹ ہارال وقت راج نبودند برای زادراہ
 و خرج سفر نہایت حضرت ایشاں نہ کرد و در خط خود عرض شد کہ من از سبب بیماری مزمن حاضر خدمت و سفر با زیارت نہ نتوانم
 این نذرانہ محقر قبول فرمایید حضرت ایشاں از بمبئی روانہ شدہ بہ بندر جدہ رسیدند و از جدہ بام البیلا
 مکہ مکرمہ رسیدند و در جائے شیخ عبداللہ سندھی والد شیخ محمد حسین سندھی کہ در آن زمان مرطوف
 نبود بود و الحال از بمبیر لائش محمد صالح و احمد و عبدالقادر و دیگر محلمان در مکہ موجود ہستند
 ۳ سال متواتر ۱۳۰۰ھ و ۱۳۰۱ھ و ۱۳۰۲ھ بعضی در طائف شریف و بعضی در مکہ اقامت کردند
 بعضی حالات و واقعات آن روزگار حضرت قبلہ گاہی در انیس لمردین متفرقا ذکر کردہ اند
 بعد از آن بعد شوق و عزائم جانب دال السلام مدینہ طیبہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و التحیۃ رفتند و یکسال
 و پہار باہ در آن بلدہ طیبہ اقامت نمودند بعد از آن بمشورہ بعضی دوستان و اشارہ بعضی
 بزرگان عزم معاوت بطن مالون خود خراسان کردند حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند
 کہ مولانا رحمۃ اللہ مہاجرکی بانی مدرسہ صولتیہ کہ از اکابر علمائے زمان و دوست حضرت کلاں
 بود برای معاوت بہندستان بار بار حضرت ایشاں را اصرار می نمود می فرمود کہ شما باز
 بملک خود بروید چرا کہ در اینجا مخلوق خدائے تعالیٰ اجل شانہ ما از وجود شما فائدہ خواہد
 رسید و عالمی فیض یاب خواہد شد و شما این قدر بسیار عالم و متعلقین ہمراہ خود عارید مباد
 از تنگی معاش پریشان شوید چرا کہ گذارہ این ملک سخت است بغیر اورا معین گذران
 مشکل است و در ملک ہند فراوانی و ارزانی است بیک پیسہ خود مردم سیر میشود و میفرمود
 کہ استیت زمین منجی نیست عمل منجی بہت بہر جا کہ باشد اگر زمین منجی بود ہی ابو لہب ناری
 نبود ہی خیر حضرت ایشاں بعد از اقامت پنج سالہ در بلاد طیبہ واپس بعزم ملک خود مراجعت
 فرمودند و باز گذر ایشاں بر ملک سندھ افتاد و مخلصین و مجبین سندھ از رفتن خراسان
 مانع شدند و ہمہ یک زبان متفق شدہ عرض کردند کہ حضرت امام فرزند دشمن قومی بادشاہ غشوم

بر سر اقتدار است و در پی آزار است خود را در مہمکہ انداختن و عیال و اطفال را بدست
 دشمن دادن خوب نیست چارناچار حضرت ایشان در شہر ٹکڑ آمدند ٹکڑ نام قریہ ایست بر
 کنارہ دریک سندھ جانب جنوبی از شہر حیدرآباد بمسافت ہشت کردہ (درال قریہ سید
 میران محمد شاہ والہ بخش شاہ زمینداران شہر ٹکڑ و دیگر سادات متعلومی جاہائے خود خالی
 کردہ برائے سکونت حضرت ایشان دادند و مدۃ العمر خیلے جان نشاری با و اخلاص و
 محبت ہائے مافوق البیان بروئے کار آوردند۔ در تعظیم و توقیر صاحبزادگان بلکہ خادمان
 در گاہ دقیقہ از دقائق فرہ نمی گذاشتند و تقریباً ہر سال حضرت ایشان در قریہ ٹکڑ
 گذرآیندند و در این ایام حضرت ایشان یک اوطاق کلاں برائے مہمانان خود بر کنارہ
 جوئے جون واہ طیار کردند و در جنب آن یک مسجدے نختہ تعمیر کردند و نماز پنج وقتہ
 در مسجد خود ادا می کردند۔ الا روز جمعہ کہ مسجد جامع سادات ٹکڑ والہ می رفتند و نماز
 جمعہ در آنجا میخواندند۔ در ظرف این سنوات عشرہ (موافق سنین ہجرت) ٹکڑ شریف مرجع
 خلایق و لمجائے عالم گردید۔ از اطراف و اکناف سندھ ہرگونہ مخلوق از خواص و عوام و فقراء
 و افراد و مشائخ و علمای قطع منازل و مراحل کردہ جوق در جوق می آمدند و از چشمہ فیوض و
 برکات ایشان مستفید و سیراب شدہ می رفتند۔ و خود ہم بر دعوت نخلصاں بسواری اسپاں
 و شتران دور دور تا اقصائے حدود سندھ بسفر می رفتند۔ از جانب شمال تا جیک آباد
 سیوی و بھاگ ناڑی سفر ایشان می شد و از جانب جنوبی تا کمارہ کنارہ سمندر و از
 جانب شرقی از ملک نارہ تا رنگستان تھری رفتند۔ فتوحات از ہرگونہ رومی آورد بعضی
 مردیان زمین ہائے زرعی می دادند۔ و بعضی مال و مویشی و بعضی تمام اموال و املاک و
 اثاث البیت خود را ہبہ یا وصیت می کردند۔ چنانچہ در ایام سکونت ٹکڑ شریف چون تقریب
 شادی کتخالی فرزند ایشان عموی صاحب حضرت آغا محمد حسین پیشین آمد دعوت ولیمہ
 عام دادند و بسیار مردمان آمدند۔ مبلغ بیست ہزار روپیہ کھدار بطریق نثار حسب

عرف این دیار جمع شدند حضرت ایشان آل را تقسیم کرده سہفت ہفت ہزار ہر دو
پسران خود را دادند و یک ہزار داماد خود حضرت عبدالقدوس صاحب را و یک ہزار ایک
فقیر را کہ در ان ایام از نیرہ ہا فقط من پیدا شدہ بودم دادند۔ و دو ہزار اہلیہ خود جدہ ما را
دادہ باقی دو ہزار برای سفر عربستان پیش خود گاہ داشتند۔ درین ہمہ مدت ہمتادی
حضرت ایشان آرزوئے معاودت بملک خراسان از دل نکشیدند و سکونت سندھ
مستقلاً اختیار نہ نمودند مگر از جہت مانع نہ کور راہ رفتن بخراسان نمی شد عارضی طور عمر خود
را در سندھ گذرانیدند تا کہ بیک اہل در رسید و ہمیں جا جان شیریں بجای آفریں سپردند
لا ارا دل قضائہ ولا معقب لحکمہ یا ابن آدم تو پیدا و رسید و لا یكون الا ما اريد۔
دو سہ سال پیش از رحلت ایشان بر قریہ کٹھن خوف غرقابی پیدا شد دریا کے سندھ
بخ بایں جانب قریہ گردانید۔ و ساحل جنوبی را از پنج برکنندہ در قعر خومی انداخت سائیں
قریہ تہتہ کوچیدن کردند و ہر کس بنا حیثیہ کہ مقتضای وقت و حال او باشد رفتن گرفتند
میر غلام علی خاں تالپرا میر کبیر ساکن شہر ٹنڈہ غلام علی کہ مرید صادق العقیدہ و مخلص
جان شمار حضرت ایشان بود استمدعا نمود کہ در ٹنڈہ سائیں داد قریب ٹنڈہ محمد خاں
برکنار تہرگونی من باغنا و زمینہا دارم مکانی پر فضا و خوش ہواست و ہم از خطرہ دریا دور و
بزراعت و بسائیں معمور اگر حضرت ایشان از ٹنڈہ انتقال کردہ در انجا سکونت اختیار فرمائند
ہر آئینہ سعادت و خوش شہمتی با خواہد بود۔ ہر وقت کہ بایاں بحیدر آباد می رویم رفت و آمد
ما بر ہمیں راہ می خود گاہ بگاہ از سعادت قد مبوسی مشرف شدہ باشیم و قطعہ زمین برای انداخت
و سکونت اہل و عیال من نندانہ در گاہ می کنم حضرت ایشان معروض اورا بمرض قبول
رسانیدند و حضرت قبلہ گاہی را برای تعمیر مکان در ٹنڈہ سائیں داد مامور فرمودند چنانچہ
حضرت ایشان کار تعمیر در دست گرفتند اولاً ایک احاطہ دیوار عالم پناہ از گل و لای
در احاطہ چہار جریب بنا کردند و اندرون آل مکان حویلی کلاں کہ تا الآن موجود و خانہ

و جو سکونت در ٹنڈہ سائیں داد

ام العیال است تعمیر کردند چون این مکان تعمیر یافت بقضای آن محل و علی ششانه
حضرت کمال در کله و وفات یافتند گورستان کله نزدیک دریا در خوف غرقابی بود پس
مشوره مخلصین و اهل شوری برین قرار گرفت که دفن حضرت ایشان در دامن کوه گنجه که جانب
شمالی از کله بمسافت یک کرده واقع است کرده شود تا بعد ازین تمام مردمان گرو و لواجی
اموات خود را در اینجا برده گورستان عام سازند و بمرو و هور از خوف و خطر دریا و غیر
محموظ و مصئون ماند حاصل که جنازه حضرت ایشان در اینجا برده گنجینه اسرار و علوم را
در دامن کوه گنجه دفن کردند و بعد از آن مردم اطراف و کناف اموات خود را در اینجا دفن
کردن آغاز نمودند و امروز در عرصه پنجاه سال گورستانی عظیم در حوالی مزار شریف آباد شده
و تمام غریبان و قریبان را در اینجا سپرد خاک نموده میشود

در وحشت مرگ بیم تنهایی نیست یاران غریبان طرف بیشتر اند

بعد از آن سلسله نصرت و فاتحه خوانی و خیر و خیرات شروع شد و همدرین ایام حضرت
قبله گاهی برای آسایش نازنین و وار دین کار تعمیر مقبره شروع کردند مگر حسب وصیت
قبله گاه خود تعمیر قبه بر سر قبر او شان نکردند فقط چار دیواری مربع بطول و عرض ده گز
از خشت های پخته بنا کردند و سقف آن بر سر استونها سنج قائم کرده بر کله نازنین
سایه ساختند لیکن محاذی قبر شریف در سقف روزنی کشاده داشتند تا مانع باران حاصل
آسمان نباشد و برای مقبره دیگر سپانندگان احاطه وسیع گرداگرد آن از دیوار خیمه
گردانیدند و اندرون آن دو کوئی ما برای بهایش مجاورین و نازنین تعمیر نمودند و
بعد از چند سال در احاطه مذکور مسجدی و در جنب آن دو حجره بنا کردند که اهوالموجود
الآن و تاریخ تعمیر آن جناب سید حاجی اسد الله شاه کلهانی که بر لوح کاشی نوشته بر دروازه آن
نصب کرده اند چنین گفته

بناشد مسجد زیباله احمد بیاجنات عدین را بکن سیر

چو شد آغاز و انجامش بخوبی
 قدا سالش گبوا تمام بالخیر
 چون ازین کارها فارغ شدند و ختمه سالیان حضرت قبله گاه خود بجا آوردند و تمام
 مخلصین و اعزّه و احباب آمدند و رفتند بعد از آن حضرت قبله گاهی حسب غم سابق
 از کثرت هجرت کرده مع تمام عیال و اطفال خود به طنڈہ سائیں داد در سرانے خود که سابق
 طیار شده بودند نشستند و بعد از آن در طنڈہ مسجد و اطاق دکوٹی ہائی ٹوکران و مکتب
 و غیره تعمیر کرده دیگر احاطہ بیرونی و دیوار قلعه بر تمام آبادی و تعمیرات در طول و عرض
 ہشت جریب گردانیدند کہ تا آئیں دم پیش نظر ناظرین مشہود و موجود است و مسکن اہل
 البیت و ماوای عربا و مساکین و زائرین است و مملو از خانہ ہائے اولاد و احفاد آئین است
 سرگذشت آبا و اجداد و کیفیت قیام مادر طنڈہ سائیں داد۔

والبقاء لله وحده سبحانه و تعالیٰ ۱۲

در منقبت حضرت ایشان شاعران آل وقت بزبان فارسی و عربی بسیاری از قصائد
 مدحیہ و مراسلات منظومہ گفته اند در انیس لمردین بعضی نوشته شده اند از انجملہ منظومہ
 آخوند یار محمد متعلومی کہ در سلاست و روانی مانند آب حیات است و خوشتر از شیرہ بنات
 دریں جا ذکر کردہ میشود و صفات گوئی و سادہ لوحی او قابل داد است و لائق مبارکباد
 ہزاراں نازک خیالی و بلند پروازی را بر این چنین خوش بیانی و شیریں زبانی قربان باید کرد

اے صبا گر لبسوی مکہ روی	از تو بر من ہزار احسان است
آں دیارے کہ ہر خس و خارش	بہتر از یاسمین و ریحان است
در ہما نجاست پیر و مرشد من	نام نامیش عبد رحمان است
ہست آل امام ربانی	آنکہ سرتاج اہل عرفان است
مسکنش حسب قسمت است آنجا	وطن صلہیش خراسان است
کعبہ عارفان راہ خدا	قبلہ حبلہ اہل ایقان است

مقتدائے گروہ مقبولان
 بر سپہر کرامت و عرفان
 غمزدہ بہر جسمہ غمزدگان
 صاحب فضل و جود و فیض و عطا
 چون رسی در جناب اقدس او
 باز خواں بر سرش سلام از من
 بعد ازاں گو بصد خشوع و خضوع
 بارها گریه بر تو گفت و نوشت
 حسب ارشاد تو وظیفہ او
 تا مگر او کشتائے یابد،
 لیک از بخت نامساعد خویش
 در غم رزق و در دلبستگی
 چه گزرفت ز آل گدا که شہا
 کرے گر کنی و گر نہ کنی
 بہر حق و حقیقت بخواہ از حق
 در دعا دست بردار بردار
 سید سرور ابرائے خدا
 حضرت ایشاں (خواجہ عبدالرحمن) در عمر خود چہار زوجات گرفتہ بودند،
 و از ہمہ اولاد پیدا شدہ و در حیات ایشاں و در خوردی فوت شدہ، الا از زوجہ
 اخیرہ کہ جدہ مایاں بود و عنقریب ذکر آل می آید دو فرزند و یک دختر خلف گذاشتند
 فرزند اکبر قبلہ گاہی حضرت محمد حسن و فرزند دوم عموی صاحب حضرت

پیشواک جمع شیخان است
 ماہ تابان و مہر نشان است
 چارہ فرمای مستمندان است
 ذمی حیا و شرافت شان است
 ادبے کن ادا کہ شایان است
 کہ ہمیں رسم اہل ایمان است
 کہ غلام تو بس پریشان است
 در حقیقت از تو از پنیان است
 حسبنا اللہ ز نص قرآن است
 در شب روز سجدہ گردان است
 اشک حسرت چشم ریزان است
 سینہ اش چاک دیدہ گریان است
 ہمہ تن غرق بحر حرمان است
 بر سرش منتت فراوان است
 زانکہ او کار ساز و منان است
 کو تعالیٰ رحیم و رحمان است
 مددی کن کہ وقت احسان است

محمد حسین تولد اوشاں در ۱۲۸۸ھ شدہ یعنی دہ سال از حضرت قبلہ گاہی در عمر
 خورد بودند در علوم عقلیہ و نقلیہ صاحب کمال بودند از خدمت والد شریف خود و دیگر
 فضلاء وقت علوم مروجہ خواندہ بودند از کارہائے زمانہ فارغ البال و مطالعہ
 کتب روز و شب اشتغال داشتند در ہمہ علوم و فنون خصوصاً علم ادب و علم
 تاریخ و سعت معلومات و یدِ طولی داشتند در شعر گوئی و لغات فارسی و عربی و قواعد
 ہر دو زبان بے نظیر و ماہر بودند مجلس ایشاں باوقار و تمکین بود بغیر توجہ و التفات
 اوشاں کسے را جرأت چون و چرا نمی شد مگر مباحث علمی و گفتگویی کتابی را بسیار
 دوست داشتند از آن خفہ و ملول نمی شدند و باہر کسے سلسلہ جنبانی سوال و جواب
 می کردند و از آن خوش می شدند یک کلیات مطبوعہ مشتمل بر غزلیات و قصائد و
 تاریخها و رباعیات و دیگر صنائع و بدائع شعریہ دارند کہ از آن کمال بلاغت و
 براعت ایشاں ظاہر می شود۔ افسوس کہ در این ایام در ماہ صفر ۱۳۶۸ھ بمبر
 ہشتاد سال ازین دار فانی بسر لے جاودانی رحلت نمودند رحمہ سبحانہ و تعالیٰ
 و جنازہ اوشاں را بمقبرہ حضرت کلاں در کوہ گنجہ آوردند۔
 حضرت عموی صاحب در عمر خود چہار زوجات یکے بعد دیگرے گرفتند و
 کثیر الاولاد بودند و ہمہ ازواج و اولاد در زندگانی اوشاں فوت شدند فقط یک
 صبیئہ صلیبیہ کہ لبصا جزاؤہ غلام مرتضیٰ فرزند حجتہ اللہ فرزند حضرت ضیاء احمد صاحب
 میروالہ منسوب است زندہ است و دیگر اولاد از فرزند خود مرحوم و منقولہ
 آغا محمد اسمعیل جان کہ در حیات ایشاں وفات کرد و چند نفر خلف گذاشتہ اند
 مرحوم آغا محمد اسمعیل ابن العم فقیر فرزند ایشاں در ۱۳۰۷ھ ۴۔ رمضان در کبکٹر
 پیدا شدہ بودہ۔ شخصے صالحے و دیندار صاحب اخلاق حمیدہ و اوصاف سعیدہ
 بود با این فقیر خیلے محبت و الفت و مہربانی ہا داشت۔ در فارسی دانی و شعر گوئی

فائق و از عربی واقف بود. در شعر روشن تخلص می کرد مرحوم در سال ۳۶۱ هجری در شهر
 کراچی در حیات والد خود انتقال نمود، جنازه اش را در ریل گاڑی برداشته بکوه گنجه در
 مقبره جد مرحوم آورده سپرد خاک کردند. مرحوم سه پسر و چهار دختر خلف گذاشتند
 فرزند کلانش محمد اسحاق جان صاحب اخلاق جمیل و فرزند دوشمش ابراهیم جان
 صاحب علم و فهم و فرزند سومش برخوردار عبدالمجید تا هنوز صغیر السن است محمد اسحاق
 جان و ابراهیم جان هر دو صاحب عیال و اطفال اند و پسر برادر خواهرزادگان این فقیر
 می شوند چرا که مرحوم اسماعیل جان هم برادرزاده و هم داماد حضرت قبله گاهی بود.
 دختر حضرت کلان یعنی عمه فقیر خواهر عینی حضرت قبله گاهی والدہ آغا عبدالسلام
 جان که تولد او در شهر قندهار ۱۲۸۸ هجری شده است و دو سال در عمر حضرت قبله گاهی
 خورد تراست از نساء صالحات و قانتات صابره و شاکره صاحبہ علم و تحمل و عفاف و
 کفاف خدمتگاران و عیال و عبادت گزار پروردگار است تعالی و تقدس تا هنوز
 که عمر شریفش بهشتاد و هشت سال رسیده سه ماه متواتر رجب و شعبان و رمضان
 و سته شوال روزه می دارد و در گفته می شود که حال سن پیروی ضعیفی شمار سیده است
 این قدر تکلیف روزها نکنید می گویند در خوردی در عربستان آغای کلان یعنی
 برادر خود قبله گاه فقیر کتابی میخواند و در آن فضائل این سه ماه نوشته بود از آن زمان
 تا الآن این هر سه ماه روزه داشتن شروع کرده ام و بعد از آن گاهی نگذاشته ام.
 منسوبه بحضرت حاجی عبدالقدوس معروف بشیرین جان ابن حضرت حبیب اللہ
 ابن حضرت عظیم اللہ ابن حضرت امین اللہ ابن حضرت خواجہ شاہ صفی اللہ صاحب
 کابلی قدس سرہ) شده اند. حضرت شیرین جان آغاهم خواهرزاده حضرت کلان و هم
 داماد حضرت ایشان و هم خلیفہ ماؤون و مجاز حضرت اوشان بودند. در طفلی و الی
 اوشان بغربت در شهر بمبئی فوت شدند پس خالو کے اوشان حضرت کلان او

عمه فقیر خواهر حضرت قبله گاهی

حضرت عبدالقدوس معروف بشیرین جان

را در آغوش تربیت خود گرفتند و چون اولاد خود پرورش دادند و چون کلاں شد
دختر خود بی بی مشار الیہا را با و تزویج کردند بسیار محبوب و مرغوب خالوئے خود
حضرت کلاں بودند حضرت ایشان در حقش می فرمودند شیریں جان چنانچہ نامش
شیرین است خود ہم شیرین است و خودش ہم خیلی شیوہ اخلاص و محبت و اعتقاد
بخالوی خود و مرشد خود حضرت کلاں میباشند.

حضرت قبلہ گاہی ذکر خیر او در "النساب الانجاب" باین الفاظ فرموده اند۔
حضرت میاں عبدالقدوس مشہور بحضرت شیریں جان صاحب این حضرت
عمہ زادہ مؤلف کتاب عقی عنہ بودند، در حدیث ۲۷۲ در شہر قندھار متولد شدند از
ایام طفولیت تا سن شباب تربیت صورتی و معنوی از حضرت قبلہ و کعبہ مؤلف یافتہ
بودند و بانواع کمالات فائز شدہ بودند و سلوک و خاندان مجددیہ بہ ترتیب از حضرت
قبلہ ما کہ خال ایشان بودند باخر رسانیدہ بودند و مجاز شدہ بودند در حیات حضرت
مرشد خود صاحب ارشاد بودند در زہد و تقوی و فہم و فراست یگانہ روزگار بودند از
فرط اشفاق کہ حضرت قبلہ ما بروی داشتند وے را لبشر ف و امانی خود قبول فرمودہ
بودند و انواع بشارت و حق او شان بر زبان مبارک می آوردند، بعمر شصت و دو
سالگی در شہر ٹنڈہ محرقاں ضلع جیدرا آباد سندھ تا بیخ چہارم ماہ محرم شب جمعہ
انتقال فرمودند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ۔ (انتہی) مریدان ایشان در ملک لسن بیہ
بسیار اند چونکہ ایشان از اولاد حضرت خواجہ صفی اللہ بودند لہذا مریدان و خلفائے
حضرت موصوف چون مخدومان ننگر ٹھٹھہ و نظامانیان وہ باو شان تعلق و ارادت
مندی بسیار دارند۔

والدہ شریقہ ایشان کہ خواہر حضرت کلاں جد این فقیر بود خیلے عالمہ و عارفہ و عابدہ
صاحبہ فیض و برکت بود تمام عمر با برادر خود حضرت کلاں جد این فقیر بسر بردند و از او جدا

والدہ شیریں جان خواہر حضرت کلاں قدس سرہ

نه شدند چرا که شوهر او شان خواجه حبیب اللہ والد شیریں جان بعد از تزویج بسفر رفت
 و باز نیامد و در عین جوانی در حیات والد خود حضرت عظیم اللہ در ممبئی انتقال کرد و از
 عجایب اتفاقات آنکه بی بی صاحبہ اہلیہ شان چون بسفر حج ہمراہ برادر خود حضرت کلال
 بعربستان رقت دیگران ہمہ در مکہ بودند کہ ایس بی بی ہمراہ فرزند خود شیریں جان
 بہندوستان روانہ شد و چون بہ ممبئی رسیدند قضا را بی بی صاحبہ بیمار شد و
 وہم در آنجا فوت کرد و در جنب شوهر خود حبیب اللہ خاک گرفت، بلے سے
 دو چیز آدمی را ستاند بزور یکے آب و دانہ دوم خاک گور

حضرت ایشان خسراپی فقیر می شوند و فرزندم غلام علی جان نواسہ او ولد بنت او شان
 است کہ آل مرحومہ نیز در سفر عربستان ہمراہ ایس فقیرن حج رفتہ بود و بعد از حج براہ مدینہ
 در جده وفات نمود در غرہ محرم ۱۳۵۸ھ و در قبرستان شرقی شہر کہ بیرون فیصل محادی
 باب مکہ است مدفون شدہ است۔

حضرت ایشان سوائے بنات سے فرزند خلف گذاشتند، آغا عبد السلام جان کہ
 فرزند اکبر و قائم مقام والد خود است تولد او شان در قریہ مکہ ۱۳۰۶ھ ۱۲ محرم شدہ است
 او شان پنج فرزند دارند، کلال او شان بر خوردار غلام احمد جان بفضائل علمی و کمالات
 صوری موصوف است و خواہر زادہ ایس فقیر می شود، و از اتفاقات عجیبہ آنکہ احمد جان
 خواہر زادہ من است و پدرا و خواہر زادہ پدیر من، و جدرا و خواہر زادہ جدیر من یعنی
 یعنی ایس رشتہ قرابت تا سہ پشت مسلسل آمدہ است و از لطن اہلیہ دیگر کہ آل ہم
 خواہر من است و بعد از وفات ہمیشہ اولی ایس ہمیشہ را بنکاح آورده است
 چہار پسر دارند: غلام قبوم و حبیب اللہ سردو بر خورداران سعادت مند حافظ
 قرآن بستند سوم فرزند ایشان بر خوردار صفی اللہ چہارم بر خوردار غلام محمد است
 کہ مادر زاد گنگ و کر پیدا شدہ است، سلمہم سبحانہ و تعالیٰ۔

فرزند دوم حضرت شیریں جان عمر جان بود که مادر زاد صم و کم پیدا شده بود
و بسیار صاحب فهم و فراست بود، حضرت قبله گاهی او را در حضرات شکار پوری شای
کنا نیدند بیچاره در عین جوانی انتقال نمود و دو فرزند صغیر استن عبد الطیف و عبد الجبار
خلف گذاشته است۔

فرزند سوم حضرت شیریں جان عبد الغفار جان است، تولد او در سن ۱۳۲۱ هجری
شده است، از علوم درسیه تحصیل یافته است و این هم داماد حضرت قبله گاهی است
قدس سره چهار فرزند دارد: عبد الباقی دامن اللہ و عظیم اللہ و محمد انور سلمہم ربهم
حضرت ایشان یعنی خواجه عبد الرحمن ولد شیخ الکامل العارف الواصل صاحب
الطریقه و الحقیقه و الشرعیہ قدوة السالکین و زبدة العارفين ثانی مجدد و خواجه محمد
معصوم حضرت شاه عبد القیوم قدس سره المکتوم بودند۔

حضرت قبله گاهی قدس سره ذکر خیر حضرت ایشان مختصراً در انساب اللجاناب
چنین آورده اند که حضرت حاجی شاه عبد القیوم فرزند نخستین و مسند نشین حضرات
آبا و اجداد کرام بودند۔ بشارت تولد ایشان و تعیین نامش بطریق الهام از بی بی صاحب
قدس سره ابوالد شریفیش هم در بلخ رسیده بود۔ در حدود ۱۲۲۰ هجری هزار و دو صد و بیست
حضرت ایشان در قندهار تولد شده اند تحصیل علوم ظاہری از اجده علمائے وقت
هم در قندهار نمودند و تربیت باطن و سلوک طریقت از حضرت والد ماجد خود یافته اند
بتل و انقطاع و توکل و اتباع شیوه مرضیه ایشان بود بر طبعش صفت جلالیت
غالب۔ سوانح عمری و ملفوظات مبارکش و کراماتش آخوند امید علی سندھی مالائی

له مرحوم آخوند امید علی ولد حاجی عبد اللہ ولد حافظ نور محمد قریشی عقیلی ساکن قریه مالہ کندهاری ضلع حیدر آباد
شده از قبیلہ آخوندان سائونی مرید و مخلص حضرت صاحب قندهار والد بود کاتب خوشخط و شاعر خوش خیال
و شیریں مقال بود ساکنانہائے فخریہ چون مکتوبات مجددی و مکتوبات معصومی و عمدہ المقامات و غیر ذلک بدستخط ایشان
در کتب خانہ موجود اند در ۱۳۱۳ هجری یازدهم ماه رجب شیرازہ حیاتش از ہم بگسست و در قعره مخدوم لاجیال بود در مالہ مدفون شد
در پنج اولاد سے خلف گذاشته است

حضرت خواجه عبد القیوم ششمین و کفایت قندهار والد عبد حضرت قبله گاهی

در کتابی علیحدہ مسمی بقدرسیات قیومیہ تبفصیل و اشباع نوشتہ است احوال سیرت
از ان کتاب باید حسبیت کہ این کتاب گنجایش آن ندارد

فقیری گوید آن کتاب شائع و چھاپ نشدہ است ناوراً بعضی نسخہ ہامی سلمی
نزد بعض مخلصین سندھی یافتہ می شوند، بنا بر ان خواستم کہ قدری معتد بہ از رسالہ
مذکورہ انتخاب نمودہ دریں جا بنویسم و فقط بر ذکر بعض ملفوظات قدسیہ و ارشادات
عالیہ اکتفا کردہ از نقل دیگر تصرفات و خوارق عادات کہ مؤلف مذکور بچشم خود دیدہ یا از
دیگر خلفا و اصحاب شنیدہ عمدتاً پہلوئی نمودم چرا کہ خوارق و کرامات مخصوص بصاحب
آن است و فائدہ ملفوظات و ارشادات عام و نفع آن متعدی۔ و این ہم بدانند کہ
مشرب و مذاق آبا و اجداد ما عملاً و اعتقاداً یکی است بلکہ تمام مشلخ این سلسلہ علیہ
از حضرت صدیق اکبر تا حضرت مجدد و از حضرت مجدد تا والد محرمی قبلہ گاہ ما ہمہ
را اوصاف و اخلاق و شیوہ و طریقہ بعینہ بیان است کہ دیگری راست و چرا کہ
ہمہ از یک چشمہ فیض یاب و از یک منہل سیراب شدہ اند بقول حضرت ایشان
"صاحب ترجمہ" (ہمہ میوہ یک درخت و انگور یک خوشہ اند اگر ہمہ را بفشری یک
شربت حاصل شود) پس ہرچہ خواص و مزایای یکی مذکور شود آن را بعینہ فضیلت و
خاصیت دیگری بدانند و کلمات و قدسیات این حضرت صاحب ترجمہ را کہ آخوند
امید علی در رسالہ خود مفصلاً نوشتہ است آن را ہمہ از اوصاف جمیلہ و شیوہ ضربیہ
حضرت قبلہ گاہ ما و جد ما و اجداد ما تصور نمایند۔ قال الشیخ المرہوم امید علی
الہالائی فی کتابہ المذکور بعد الحمد والصلوۃ والقضاء المدحیۃ
والمناجات ووجہ التالیف والتصنیف
قدسیہ در اکثر اوقات این الفاظ حضرت ایشان می فرمودند رَبِّ
اغْفِرْ لِيْ وَارْحَمْنِيْ وَنِيْرَه

ای کریم و امی حسین سرمدی باز برہاں بندرگان از بدی
 و نیز این رباعی سے
 درد مندان گنہ را روز و شب شربتہ بہتر از استغفار نیست
 آرزو مندان وصل یار را جادہ غیر از نالہای زار نیست

و نیز فرود

تو خفتہ وقت از میان رفت بخرینہ ز جا کہ کار و ال رفت
 قد سیدہ: حضرت ایشان می فرمودند ترک الہوی و ملازمۃ المولی سلوک کلیہ است
 قد سیدک: حضرت ایشان قدس سرہ می فرمودند، اولیاء اللہ تعالیٰ ہمہ یک خوشہ
 انگور اند اگر بہرہ بگیری یک شربتہ پیدا شود۔

قد سیدک: حضرت ایشان می فرمودند آنچه کسی بفقیر آشنائی می کند یا فتوح
 می دہد از خدای دانیم و از آمدن و نہ آمدن و دادن و ندادن کسی رنج و راضی نمی شویم
 قد سیدک: روزی فقیر عرض کرد کہ حضرت از سفر دریا بخیر تشریف فرما شدید
 شدہ اند دریا بسیار است حضرت ایشان فرمود: الحمد للہ بخیر رسیدیم آنا دنیا تمامی
 دریا است۔ فرود:

بچ گوشت بے دود بے دام نیست جز بخلوت گاہ خود آرام نیست
 قد سیدک: فقری در حضور آل قیوم زماں قدس سرہ و ظائف مقررہ خود
 بنا بر اجازہ گرفتن نوشتہ حاضر آورد۔ تمامی و ظائف را دیدہ حضرت ایشان فرمودند
 شما اوقات خود را بقیہ کردہ، دین آسان را دشوار کردن بناید، کہ آنحضرت صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ وسلم فرمودہ است بُعِثت بِالذِّينِ الْحَنِيفِیْنَ لِسَمْحَةٍ پَسِ اَنْحَہُ باید شغل
 بتابعیت سنت باید، خود ہم بعض اصحاب کرام علیہم الرضوان را و ظائفنا فرمودہ اند و
 حضرت عروۃ الوثقی خواجہ امام محمد معصوم قدس سرہ نیز اندکی موجب سنت بعضی

اصحاب خود را داده اند بر انسان حق نفس هم لازم شغلی همچنان باید کرد که مواظبت آن
تواند چه در بیماری چه در سفر و چه در غیر آن و این همه الفاظ مانند قالب اند جان آن
معنی است پس هر چه سعی باید در معنی باید چنانچه از آل ملکہ قلب حاصل آید که نبغی ہستم
نتفی نگردد۔

قل سیئک: فقیری از حضرت ایشاں پرسید کہ تھو کہ قلبی حاصل نمی کردی فرمودند
بابا تھو کہ عیبت ذکر آن است کہ بخیر یاد حق تعالی ایل و علانا را مد در پے تھو کہ نباید بود۔
قل سیئک: روزی فقیری کتابے از کتب وحدت تصحیح می کرد حضرت ایشاں پرسیدند
کہ چیزے می فهمید گفتند جائیکہ نمی فهمیم از حافظ عبدالباقی می پرسیم فرمودند بیچارہ
عبدالباقی ازین زبان مرغان چه داند شرد

تو چه زانی زبان مرغان را کہ ندیدی دے سلیمان را

قل سیئک: روزی فقیرے منتخب بخاری شریف نوشتہ پیش آن غوث الزماں
قدس سرہ آورد کشادند این حدیث شریف برآمد ہذا جبل احد یحبنا و
نحبہ حضرت ایشاں فرمودند کہ معنای این حدیث بسیار شرحا کرده اند و فقیر
این معنی پسند دارو کہ حب حماد نسبت با حضرت صلے اللہ تعالی علیہ وسلم چه نسبت
دارو نگار از آنکہ اُحَدُ وَاَحَدٌ بجنیس خطی است چونکہ.....

کمال با ذات احدیت است لاجرم حب خود را با آن نسبت دادند۔

قل سیئک: حضرت ایشاں می فرمودند طالب خدا باید بود طالب حال طالب صتم است
قل سیئک: حضرت ایشاں می فرمودند ہمیشہ عبادات و طاعات خود را ہستم دارند
ہر چه کردہ ایم سزاوار قبولیت نیست۔

قل سیئک: حضرت ایشاں می فرمودند ہر چه بتوانید در محبت بکوشید اگر چه
از محبت ما منسکینان بیخ نشود۔

شرفیہ می آرنند کہ فقیرا خیال ماسوی بیچ درد دل اثر نکند و کسے را کہ تار موی آرزو
و محبت دنیا باقی است فقیر نیست مافقیراں خلفائے حضرات کرامیم بسیار ذوق و حال
دایم اما فکر زن و بچہ از دل زرفتنہ حضرت ایشاں فرمودند چونکہ حال خود گفتی فقیر ہم
شمہ از حال خود بیان می نماید کہ خیالات ماسوی از زن و بچہ مانند لگساں از روئے
می گذزند دل را بیچ اثر نئے۔

قد سیّد: روزے مرحوم عبدالکریم حیدر آبادی عرض کرد کہ حضرت ناآنچه نذر می آید
تمامی را بتصرف ایجابی می آرنند، ہنوز سفر حرمین شریفین در پیش است و حرمہاے
شریف و حضرت صاحبزادہ ہا از وطن آمدہ اند بسیار خرج می باید بیچ باقی ماند نمی کنند
حضرت ایشاں فرمودند کہ روزے کہ از وطن ہجرت کردہ ایم توکل تمام بز خداوند تعالی
جل و علا داریم ہر روز نورنق تو خواهد داد و ما ہر روز خواہیم خورد۔

قد سیّد: روزے فقیرے گفت بعضی طالب علمان از مراقبہ منع می کنند کہ از
مراقبہ چہ حاصل است، حضرت ایشاں فرمودند غرض طالب طلب مولیٰ است جل شانہ
نہ حصول ذوق و لذت ذکر باید نمود لذت دہد یا نہد چہرا کہ خدائے تعالیٰ واحد است
مانند حاکمان دنیا متعدد نیست کہ از یکجا گذاشتہ دیگر جا رود بہر طور مراقبہ باید کرد
در پے تحرک و ذوق نباید بود۔

قد سیّد: شخصی از علمائے ظاہر سئلہ وحدت وجود و وحدت شہود از اوشاں
پرسید و برابر باب وحدت وجود شبہات و ایرادات آورد حضرت ایشاں فرمودند
کہ میبائی این معنی وجدانی است تا پخششی نیابی عنین از لذت چہ در یابد۔

قد سیّد: حضرت ایشاں بشوق تمام اکثر این فردثنوی شریف تکرار می کردند فرسخ
لنگ لوکت کوزر و کوزر ہی ابوب

سوی او میغش و اورا می طلب

قد سیّد: حضرت ایشاں روزی فراسلہ ہا بجانب حضرات صاحبزادہ رشادت آمادہ ہا

ہر کی انسان عین مجرّوی و قیومی ایقاهم اللہ تعالیٰ و اوصلہم الی غایۃ
متمنیاً ہم و دَامَ ارشاد ہم سوی دارالارشاد و قندھار شریف می نوشتند
وی نویسانیدند در عین نوشتن قلم از دست مبارک بازداشتند و گریستند و
وی فرمودند، شنوی

در غم ما روز ما بیگاہ شد روز ما با سوز ما ہمراہ شد
روز ما گرفت گور و پاک نیست تو ہماں ی آنکہ چون تو پاک نیست

قد سیدک: بشی محمد یوسف برادر عبد الکریم از حضرت ایشاں پرسید کہ در سند
از ولایت بعضی کساں می آیند و خود را سادات می نامند حق تعظیم آن بچہ نوع است
فرمودند کہ چونکہ نام آن حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم در میان آن تعظیم اوست
اگر آن شخص سید نباشد تعظیم نام شریف ادا شد و اگر خود حقیقتہً باشد تعظیم بجاشد
قد سیدک: امیر از امرک سند در باب استخلاص خود از قید فرنگ و حصول
حکومت بنا بر دعا و مدد طلبی در حضور حضرت ایشاں عرضہ فرستادہ بود در جواب
در چیزے نوشتند ملا عبد الکریم پرسید کہ چه نوشتند و نشان بدیند۔ فرمودند کہ
آنها بسیار چیزها نوشته اند فقیر ہمیں قدر نوشته است کہ اگر ازین مذہب
مخالف باز آیند و مذہب اہل سنت و جماعت اختیار کنند فقیر ضامن حکومت شما
قد سیدک: در حضور حضرت ایشاں روزے لطف علی برادر مہر علی عرض کرد
کہ خطرات دوساوس بنوعی استیلا کردہ اند کہ از دست آنها عاجزم۔ اورا در
خلوت طلبیدند فرمودند کہ چه نوع خطرات اند عرض کرد کہ بر زبان آوردن نمی توأم
باز فرمودند کہ البتہ از اہل پیشیان می شنوی یا نہ۔ عرض کرد کہ بلے باز متوجہ شدند و
فرمودند کہ بابا این عین ایمان است۔

قد سیدک: حضرت ایشاں قدس سرہ در کشتی سوار بودند سید احسان شاہ عرض

کرد کہ چون پجری کو دک از دارالارثتاد قندھار شریف در سندھ آمد ما مردان
دست و پائے او می بوسیدیم ملائی گفت چه شد خزان ہم بقندھار می روند حضرت
ایشان فرمودند عجب سخت ملائی بے معنی بود اگر مخدوم صاحب حیات می بود
چه طور قدر او می شناخت کہ ہندوئی از کابل آمدہ دعوی کرد کہ من مودی خالق
حضرت قیوم جہانم قدس سرہ ہوں ہر اقسام اقسام خدمتگاری بجا آورند حتی کہ
دستینہ طلائی صبیہ شریفہ خود کشیدہ بدختر او دادند **نبرد**
بلے این نرخی را یعقوب داند زینجائی حسریداری تواند

این بیچارہ پجری ہم زیارت خرقہ شریفہ حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و فرات
حضرات کرام کردہ است

قد سیدہ: حضرت تقی الدین خیر الراشدین حضرت خواجہ عبدالرحمن وارث مسند
قیومی دام رشتہ می فرمودند کہ ستر ستر مقبول مشرب عالی بودہ انا بمقتضای و اما
بنعمۃ ربک فحدث انظارا میں سر نمودند کہ بمنصب غوثیت ممتاز فرمودند دیگر
بشکر این مہبت عظمیٰ و نعمت کبریٰ طعامها و ہدیہ ہا ایشار فقر کردہ اند اما می باید
کہ بشکر این نعمت عظیم جان فدا باید کرد حضرت ایشاں می فرمودند کہ بہ ششش رفت
بعد از اں وصال عریاں یافتند۔

قد سیدہ: روزے شخصی برائے داخل شدن در طریقہ عالیہ عرض کرد فرمودند
کہ در تندرہ محمد خان داخل طریقہ عالیہ شود۔ آن شخص گفت کہ این قدر مسافت است
در انبار سیدن تو انم۔ حضرت ایشاں فرمودند کہ این چہاں گروہ چہ قدر راہ است
مردم برائے دخول طریقہ صدمہ گروہ می آیند۔

۱۵ یعنی مخدوم ابراہیم صاحب مڈنی والہ رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

۱۶ یعنی جدہ حضرت صاحب ٹکٹر والہ علیہ الرحمہ

قد سیدہ: روزی حضرت ایشاں بردعوت ملائی تشریف فرمودہ بودند ہندی
آنجا آمدہ بحضرت دعوت کرد و سخن ہائے عشق آمیز و حکایات دل آویز در میان
آوردہ قدرے شیرینی نذر آوردہ بعد رفتن او حضرت فرمودند کہ اگر حق سبقت
دعوت ملائمی بود دعوت این ہند و قبول می کردیم کہ مخفی مسلمان است۔

قد سیدہ: روزی کہ حضرت ایشاں از دعوت مریدان سیکھات متوجہ شدند
بنوعی ارادہ داشتند کہ برابر بتلوی خواہم رفت در اثنا کے راہ مردم اٹریچہ مشرف
قد مبوسی شدہ دعوت کردند بالتجائے تمام حضرت ایشاں قبول فرمودند و بمنزل
آنها آمدند و فرمودند: عرفت ربی بقضی العزائم این الفاظ حدیث ہم سید فرمودند
یا ابن آدم ترید و اسرید و لا یكون الا ما ارید۔

قد سیدہ: حضرت ایشاں قدس سرہ بہ میرزا بندہ علی می فرمودند کہ اگر کسی
حدیث شریف مطالعہ کند تا مشکوٰۃ شریف و اگر کتاب اشعار سلوک تا مثنوی
شریف و اگر اذکار تا مکتب شریف و اگر وظیفہ می خواند تا ختمہ حضرات کرام
قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم۔

قد سیدہ: روزے سید حیدر شاہ پسر اسماعیل شاہ دعوت بحضرت ایشاں کرد
پسر خود را فرستاد تا حضرت را بخانہ برد چون ہماں روز قدرے ملائمت طبع ہم داشتند
و اگر می نیز بجدی بود مریدان گفتند کہ گرمی و عارضہ مانع مسافت است حضرت ایشاں فرمودند
اینکہ سید زاوہ ایست نسبت عالی با حضرت صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم وارد اگر
کتری دعوت نماید اجابت آن بمتابعت سنت لازم آید۔

قد سیدہ: روزے محمد علی بھٹی کہ یکے از خاصگان و جہت مندان ایشاں بود
در حضور حضرت ایشاں عرض کرد کہ از عداوت کساں بجان آمدہ ام فرمودند
در حق ایشاں بہر طور دعائے خیر اختیار نمایند کہ دریں باب مثل دعایہیج علاجے

نیست و بفقیر بعد از ارتحال حضرت قبله گاہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ بعضی کسان
 خصوصاً در حق آنها دعا اختیار کردیم آخر چنان دوست شدند کہ درین سفر
 بوقت مرخصی چنان گریہ می کردند گویا کہ از یک یک جان جدا می شود مسلمانان خصوصاً
 اصلاً روایت و فقیر در وظیفہ سیفی الفاظ اللہ شریف شملہم و فریق جمعہم
 بر اعدائے دین حمل می نماید. والا اہل دل را با اہل اسلام چہ عداوت و این وظیفہ
 ازین سبب وارد کردیم کہ بمصنف آل بشارت است کہ ہر یکہ این وظیفہ تو بخواند
 عاقبت او محمود خواہد شد.

قل سید: روزے جامع این قدسیات و لمعات الانوار منتخب بخاری شریف
 نوشته در حضور حضرت ایشاں آورده و بہ نام رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
 صلوٰۃ فقط بشارت صلعم نوشته بود چون حضرت مطالعہ می فرمودند جایکہ صلوٰۃ
 بشارہ دیدند فرمودند کہ با یا بنام آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم صلوٰۃ تمام باید
 نوشت نہ اشارہ چرا کہ شخصی عادت داشت کہ بنام آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ
 وسلم صلوٰۃ بشارہ می نوشت شبی آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را خواب دید
 کہ می فرمایند کہ در دیگر سخنها دست تو در مانده نمی شود. بنام من صلوٰۃ نوشتن
 در مانده می شوی. ہنوز آل شوخ از خواب بیدار نشده بود کہ سر انگشتانش از ہم
 جدا شدند پس بجز شنبیدن ناقل لرزہ و التجا آورد کہ از ما سبق پشیمان شدم دعا
 فرمایند کہ حق تعالیٰ آنچه گذشتہ بہ بخشند متوجہ شدہ فرمودند کہ حق تعالیٰ خطا ہائے شما
 عفو خواہد فرمود. آیندہ ہشیاری باید کرد.

قل سید: روزے شخصی از حضرت ایشاں پرسید کہ حق تعالیٰ اجل شانہ
 در دنیا اجتماع بین الاختبین ممنوع فرمودہ است، اگر کس بعد از مرگ یک زن
 دیگر خواہش نکاح کند حق تعالیٰ در جنت ہر روز ناں باو خواہد داد پس در دنیا چرا

حرام باشد حضرت ایشاں قدس سرہ فرمودند درین مسئلہ کہ جواب است اول آنکہ
 اوضاع دنیوی بغیر توحید با و ضلع اخرویہ متشابہ نیست چنانچہ در آخرت او انی ذہب
 و فضہ و سواری مر رجال با حلال باشد و در دنیا ہمہ حرام باشند دیگر آنکہ حسرت
 بین الاختین در دنیا للعین نیست کہ این نشاء تنگ است بنایش بر رشک است
 بلکہ از سبب علاقه قطع رحم بدرجہ اقصی ممنوع است کہ میان دو خواہران کہ محل محبت
 است انباغی شود و در آخرت رشک نیست کہ نشاء فراخ است بلکہ جمع بین اختین
 باعث از دیاد قرب و محبت خواہد شد سوم آنکہ بیانہا دارد اگر کنیم مستمع می خواہند
 قد سیدہ: روزے شخصی پر سید از حضرت ایشاں قدس سرہ ذکر جہر
 افضل است یا سر حضرت ایشاں فرمودند کہ ذکر افضل است خواہ جہر باشد یا سر
 باقی مشایخ در فضیلت نعرہ ہازدہ اند بعضی جہرا افضل گویند بعضی سرا برای نقل
 فرمودند کہ حضرت غزیزان خواجہ علی رامیتنی کہ از پیران ماست ذکر جہری فرمودند و
 نان بے تکلف می خوردند و حضرت رکن الدین خواجہ علاء الدولہ سمستانی ذکر سر
 می فرمودند و نان با تکلف می خوردند روزے شیخ علاء الدولہ بخدمت
 شیخ علی رامیتنی مکتوبے نوشت کہ ما ذکر سر می کنیم و نان با تکلف می خورائیم و شما
 ذکر جہر و نان بے تکلف مع ہذا خلق از شما راضی تر اند کہ از ما سبب آل چہیت
 حضرت خواجہ علی رامیتنی در جواب نوشت کہ سر شما و جہر ما برابر است چرا کہ معام
 ہری است کہ ذکر آید و نان با تکلف شما ہر کہ میخورد زیر بار می رود و زیر بار ممنون
 چہ طور باشد و نان بے تکلف ما ہر کسے از شفقت میخورد ما را زیر بار احسان
 خود میفرماید لاجرم ممنون می روند باز نقل فرمودند کہ احادیث و آثار نبوی
 صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم در فضیلت سر بسیار وارد اند حتی کہ امام مہدی موعود
 علی نبینا و علیہ السلام بر روش حضرت نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم

ملقین خواہد فرمود باقی غرض بذکر است بہر طورے کہ باشد و فقیر کہ بعضی مسترشدان خود را بذکر جہرام میکنند بسبب آنکہ ہر دمے کہ می آید شاید کہ آخرین دم باشد لہذا بفرمود
لقتوا موتا کربلا لا اله الا الله مامور میشود۔

قد سیدہ: روزے قاضی احمد از حضرت ایشاں پرسید کہ لطیفہ نفسی داخل لطائف ہست یا نہ؟ حضرت ایشاں قدس سرہ فرمودند کہ داخل لطائف ہست کسی کہ نفس را داخل لطائف نگوید از نارسائی اوست باقی اس قدر ہست کہ حضرت خواجہ امام محمد معصوم قدس سرہ و سایر حضرات رضی اللہ تعالیٰ عنہم لطیفہ نفس را از کمال قوت توجہ خود در ضمن لطائف اربعہ عالم خلق کہ چہار عنصر اند فنا میکنند و شغل علیحدہ برای او مقرر فرمودہ اند الا شیخ سید آدم بنوری کہ یکے از خلفائے حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما شغل علیحدہ برائے نفسے مقرر نمودہ لطیفہ ششم گفتہ و اگر کسی ببد نظر خیانت نفس شغل علیحدہ مقرر سازد مواخذہ نیست مابقی ایمان حقیقی قبل از اطمینان نفس میسر نیست قال اللہ تعالیٰ یا ایہا النفس المطمئنة الرجعی الی ربک را ضیۃ امر ضیۃ و خواجہ حافظ شیرازی فرمودہ
آن بلخوش کہ صوفی ام الجہا شش خواند اشھی لنا و اَحلی مِن قِبلة العذاری
قاضی مذکور عرض کرد کہ بعضی کساں می پرسند کہ برائے ہر لطیفہ نور است برنگ علیحدہ نور لطیفہ نفسے چہ رنگ دارد فرمودند نور لطیفہ نفسے سیاہ است مانند سیاہی مردک در دیدہ مدار قوت بینش چشم است۔

قد سیدہ: روزے در مجلس حضرت ایشاں ذکر درس داود ثنوی شریف در میان آمد کہ ہند و مید ہر پرسیدند کہ ہماں ہند و مسلمان نشد حاضران گفتند نے فرمودند او بیچارہ از خوانانیدن و ہما نیدن ثنوی شریف چہ داند فقط الفاظ او ہمیدن ہم محال سبحان اللہ کہ او با وجود درس داود

مسلمان تشدد اچھ عجب کہ حضور آن حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کا فرار را
ایمان نہ بخشید **فرد**

ہر کہ را روی بہ بیبود نبود دیدن روی نبی سود نبود
وصاحب مثنوی شریف اولیائے بود کہ بسا از کلام او صاحب فیض شدہ اند
قل سیدہ: حضرت ایشان قدس سرہ می فرمودند کہ بعد از ادائے نماز فجر
رعایت مراقبہ از دیگر شغل مقدم باید نمود۔

قل سیدہ: روزے فقیرے بعض رسا بند کہ در واقعہ دیدہ ام کہ حضرت ایشان
وجود مرآتیش دادند تمام خاکستر شدہ سوختم و باو خاکستر بدریا افگند و از دریا کفی پیرا
شد و بر کوہ افتاد کہ از کوہ سیلہائے خون می چکند حضرت ایشان اورا دلا سائے
بسیار دادہ فرمودند کہ تو فقیر مائی دل قوی دار خالی نخواہی ماند و این اسرار الہی
است جل شانہ و اورا سبق لطیفہ دوم عطا فرمودند۔

قل سیدہ: روزی قاضی احمد از حضور حضرت ایشان گریاں رخصت می شد حضرت
ایشان فرمودند کہ از تو ہم مثل ماواری بیچ کوشش نمی شود والا چیزی بکنیم اما حق
تعالی عاقبت تو بالخیر خواهد فرمود۔

قل سیدہ: روزے قاضی احمد از حضرت ایشان پر سید طریقہ فیض یکے از
حضرت ابابکر صدیق و دیگر از حضرت امیر علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما جاری است و از
دو بیاران دیگر چہ جاری نیست حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ معنای طریقت
در زمانہ صحابہ کرام و ادون بیعت بود آن بیعت اول بحضرت صدیق اکبر باز بحضرت
فاروق باز بحضرت عثمان و باز بحضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہم رسیدہ و طریقہ علویہ عن
طریقہ حضرات ثلاثہ می باشد مگر صدیقیہ کہ بوساطت حضرت سلمان فارسی بحضرت قاسم
بن محمد بن ابی بکر صدیق و باز بجناب حضرت مجمع البحرین امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ

کہ حامل لوائے امانت آبا کے کرام و ناصب رایات صدیق اکبر است از وجود مسعود
شاں مثل آب جمن و گنگا بتفاوت ظروف متفاوت آنچه بہ با زید رضی اللہ تعالیٰ عنہ
رسیدان نسبت صدیقیہ گویند و آنچه بسائر خلفائے جعفریہ رسیدان نسبت علویہ گویند
قد سیدہ: روزی در منزل کہارہ ہندوئی برائے مطلبے آمدہ چہار آنہ نذر گذرید
بر آب دم کردہ دادند و فرمودند کہ این پول باز باو ہمید قاضی احمد عرض کرد کہ آں
حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ہدیہ کفار قبول کردہ اند فرمودند کہ آنحضرت صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وسلم قبول فرمودند برائے حکمت دعوت و ما ضعیف ہستیم۔

قد سیدہ: روزی مرحوم حافظ عبدالباقی عرض کرد کہ اہل مات ہم مریدی شونند
فرمودند بلے در طریقہ حضرات می شونند باز حافظ مذکور بکمال عجز و خاکساری عرض
کرد کہ والدین او را کہ داخل طریقہ نبودہ اند از راہ شفقت بر تربت آنہا قریب فرمودہ
داخل طریقہ فرمایند حضرت ایشان ساعتی خاموش شدہ فرمودند کہ شما ہم مرید
حضرات ہستید۔

قد سیدہ: حضرت ایشان قدس سرہ می فرمودند کہ امیر خسرو دہلوی کہ یکے از
منتسبان جہت حضرت سلطان الاولیا شیخ نظام الدین اند میخواست کہ بصحبت
حضرت شیخ المشائخ ابو علی قلندر قدس سرہ مشرف گردد چونکہ خدمت حضرت قلندر منجذب
القلوب بودند حضرت سلطان الاولیا امیر را رخصت نمی دادند آخر الامر شوق
امیر بسیار دیدند فرمودند کہ بلا حظہ صورت ما بخدمت او شاں باید رفت چوں امیر خسرو
بخدمت حضرت قلندر مشرف شد فرمودند کہ اے خسرو شنیدہ ام کہ شعری کہ گوئی
چندے از غزلہا از طبع زاد خود بخوان امیر غزل میخواند و خدمت حضرت قلندر
سری جنبانید پس حضرت قلندر نیز یک غزلے ہندی خواندن گرفت و امیر
می گرسیت فرمودند کہ می ہمی امیر گفت از بسکہ نمی فہم می گریم فرمودند کہ بدیں کسر طبعی

مطبوع شدی۔

قد سیدہ: روزی شخصی وظیفہ درباب کشائش رزق پر سید حضرت ایشا
قدس سرہ فرمودند کہ بعد پنج وقت نماز اس وظیفہ بخوانید باز فرمودند کہ شارع علیہ
الصلوة والسلام فضائل ظاہری بعضے اوراد بیان فرمودہ اند بسبب آنکہ مردم چند
بفوائد اخروی و باطنی کوشش ندارند چیرے از فوائد دنیوی ہم بیان فرمودہ اند
والا ہر وظیفہ برائے فائدہ آخرت و صفائی باطن است۔ ما بعضی کساں را وظیفہ بعد
ہر وقت نماز مقرر می کنم ازین جہت کہ در ضمن آن فرض الہی ہم قضا نشود و فوائد
اخروی ہم حاصل گردد۔

قد سیدہ: حضرت ایشا فرمودہ اند ظہور ذات حق تعالیٰ جل و علا در اخفاست
ہر ذاتی کہ ظہور او باخفاست تفصیل او باخفاست آن ذات مدرک با دراک نیست
و ہر ذاتی کہ تفصیل او بظہور است آن ذات را مدرک تو اوں کرد۔

قد سیدہ: حضرت ایشا روزی کتاب عوارف المعارف می خواندند و می
فرمودند کہ چنانچہ نزد فقہاء در کتب فقہ در مختار معتبر است در کتب تصوف این
کتاب معتبر است۔

قد سیدہ: حضرت ایشا قدس سرہ روزے آبدستی می فرمودند اس کس
سگ آستان قیومی جامع قدسیات از تمہ آب پائے مبارک عرفہ بدست
گرفته نوشید حضرت ایشا قدس سرہ فرمودند فقیرا تمام اخلاص در کار است
در محبت باید کوشید۔

قد سیدہ: حضرت ایشا قدس سرہ می فرمودند۔ شعر
شیخان عجیبان ہما برد من یخ شیخ یتصبی و صبی یتشیخ
قد سیدہ: حضرت ایشا قدس سرہ می فرمودند حالائے بلند و مقامائے ارجمند

بس عالی کہ بایں فقیر روے میدادند۔ الحمد للہ کہ در اں ہیچ گاہ تجاوزتار موسیٰ شریعت نشد
 قد سیدہ: محمد حسن نظامانی دعوتے کردہ بود حضرت ایشاں راجعت کثیر بود مان
 چاشت تکلف تمام کرد و در فکر طعام شام بود و دریں اثنا احوال ضعف و مسکینی اواز
 کسے معلوم خدمت حضرت شد و حافظ مرحوم عبدالباقی چوں داعی نیز حاضر بود فرمودند
 فَقُولُوا لَا تَصَدِّعُوا و باو فرمودند فقیر را محبت بکار است و بامثال ایں چنین
 کارها احتیاج نیست۔

قد سیدہ: روزے از حضرت ایشاں قاضی صاحب میاں عبدالرحیم ساکت
 بلده ٹھٹھہ کہ یکے از علمائے متبحر و فقہائے متورع و خاصہ جہت مند و مخلص با نسبت
 است و پسید کہ اصل رابطہ صورت مرشد از احادیث هست یا نہ خدمت قاضی
 صاحب می گفت آنچه حضرت ایشاں بیان نامی فرمودند تمامی بیاد نماند و نہ طاقت
 بیان آں ایں زبان داشت مگر ایں قدر یاد آمد کہ حضرت ایشاں قدس سرہ فرمودند
 در شمائل نبوی علی صاجہا الصلوٰۃ والسلام افضلها و اکملها آنچه بیان علیہ شریف
 علیہ الصلوٰۃ والسلام و دیگر احادیث مندرج است ہمہ ایمائے رابطہ هست۔
 چرا کہ در ہمہ بیان صورت مبارک آنحضرت صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است۔ و نیز فرمودند
 اند کہ در کلمہ طیبہ نیز اشارتہ ایں معنی است کہ جز اخیر کلمہ محمد رسول اللہ صلے اللہ تعالیٰ
 علیہ وسلم است و آل مشتمل است بر اسم علم و اسم علم برائے احتضار صورت مشخصہ معینہ
 شخص است پس ایں کلمہ طیبہ کہ بنمای ایمان براو است دال بر رابطہ صورت شد۔
 قد سیدہ: حضرت ایشاں می فرمودند کہ در عالم ایجا د از جنس و نسل و نبات و جماد
 و حیوانات و ہوام و طیور احدے مشتبہ و یک صورت نیستند ہر یکے سرشتی و خاصیتے
 علیحدہ دار و ایں ہمہ دلیل بروسعت قدرت کاملہ او تعالیٰ است جل و علا شانہ
 فتبارک اللہ احسن الخالقین۔

قد سیدہ: حافظ محمد تقی نوہالائی برادر حافظ عبداللطیف از حضرت ایشاں پر سید
 کہ مدتہا گذشت تخرک قلب پدید نیست حضرت ایشاں قدس سرہ فرمودند در پئے
 تخرک نباید افتاد طالب را در ابتداءے حال در ہر آن اگر ذوقی در قلب حاصل آید ہنوز
 از تخرک افضل می نماید سعی در آن باید کہ شوق و ذوق در خود یابد۔

قد سیدہ: شخصی برکے دعائے کارے التجا آورد حضرت ایشاں قدس سرہ
 می گریستند و می فرمودند ما خود بچندین انواع احوال ہستیم و ما عاجزیم از دست
 عاجزاں چه آید۔

قد سیدہ: حضرت ایشاں قدس سرہ می فرمودند در محبت باید کوشید
 اگر چه از محبت ما عاجزاں چیزے نہ آید۔

قد سیدہ: روزی از کراچی تشریف می فرمودند، خلیفہ ابراہیم عرض کرد کہ حضرت
 مانند ما گنہ گاران کہ دست بدامن حضرت انداختہ ایم بروز قیامت چه احوال مایاں
 خواہد شد فرمودند کہ ہمراہ ما خواہند بود۔

ولیکن هذا اخر ما اردنا انتخابہ من القدسیات۔

مرحوم آخوند امید علی ہالائی جامع قدسیات مذکورہ در آخر کتاب خود قصائد مدحیہ
 و مرثیہ منظومہ و تاریختہاے ارتحال بسیار آورده و از انجملہ این مادہ تاریخ کہ در مصرعہ
 مشہورہ بلغ العلیٰ بکمالہ تصور کردہ اوست و بے کم و کاست راست آمدہ
 کمال کردہ است و داد فصاحت و بلاغت دادہ۔

ظہر الہدیٰ بنوالہ: رفع التقی بخصالہ: شرح الصدور بقالہ: کشف الدجی بحالہ

کان سینین صالہ: بلغ العلیٰ بکمالہ

و جد فقیر حضرت خواجہ عبدالرحمن قدس سرہ^{۱۲} ساتھ ارتحال قبلہ گاہ خود و کیفیت
 مرض الموت و تاریخ وصال حضرت او شاں در مکتوبے مفصل نوشتہ از قندھار

بمیریدان و مخلصان سندھ ارسال فرموده اند و در فراق والد خود مرثیہ منظومہ
و غثورہ و مراسلہ پرسوز و گداز نوشتہ ازین واقعہ ہائیکہ خبر داده اند و یاران را
بصبر و سکون و رضا بقضائے تملیقین و ہدایت فرمودہ اند۔

چنانچہ صورت مکتوب گرامی این است

یا رجاء المنقطعین و یا انیس المستوحشین دُلْنَا عَلَى عَمَلٍ نَكُونُ مِنَ
الصَّابِرِينَ فِي الشَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ ۝

کُلُّ ابْنِ انْتِی وَاِنْ طَالَتْ سَلَامَتُهُ یَوْمًا عَلَى الْآلَةِ الْحُدْبَاءِ فَحَمُولٌ ۝
۵ زور و ناتواں خود پھر باری چوں کریم دلا خون شو کہ تا بر حال خود یک لخط خون کریم
بعد از ہدای تحت ادعیہ سنیہ و امضاء صحف اسلمہ ز اکیہ مسنونہ بر ضمیر متبرین
الصفا و خلان الوفا ہر یک سید میان نور محمد شاہ و قاضی احمد و سید میران
محمد شاہ و مہر علی و لطف علی و بقیہ مجبان و مریدان آن ولانیک روشن و ہوید است
کہ چوں بموجب فرمودہ کل من علیہا فان محقق و مقرر است کہ ساکنان ربیع
مسکون و موطنان تلال و ہامون جملگی در ہمدار تھال و معرض زوال اند پس
بر ہمگنان لازم و فرض عین است کہ درس واقعہ جاں سوز و مصیبت و گداز از جادہ
صبر و سکون منحرف نشوند چہ با حکم ازلی فغان دوا اسفاه سووی نکند ۵

فلو كانت الدنيا تدوم ما ههنا لكان رسول الله فيها محمدا
صلى الله تعالى عليه وسلم۔

ما ہوا المرام آنکہ مدت دو ماہ کامل یا زیادہ می شود کہ درس و لامرض طاعون پیدا شد
از کارخانہ قضائے مقدس الہی و تقدیر ازلی لم نیری حکم چنین بودہ کہ روز شنبہ تلخ
پنجم ماہ صفر قبیل المغرب جناب فیض آب غوث زمان قبلہ دوران حضرت قبلہ گاہیم

قدس سرہ در مسجد با جماعہ از مجانب و دوستان صحیح و سالم ششستہ بودند۔ دریں اثنا
 کسی از حاضران مجلس گفت کہ من از وہانی ترسم حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ
 سبحان اللہ و با منزلہ تازیانہ است از جانب او تعالیٰ کہ مخلوق خود را بدال
 ترسایندہ از معاصی و نافرمانی بازمی گرداند۔ پس عجب بے حیا بندہ باشد کہ
 بخالق خود گوید کہ من از تو یا تهدیدات تو نمی ترسم و نیز فرمودند کہ یارب من بندہ
 عاجزم از تو بسیار می ترسم۔ ساعتی سرفرو بردہ باز گفتند کہ من مرگ را بسیار
 دوست دارم۔ رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فرمودہ است اللہم حبیب
 الموت الی من یعاکم ان محمدًا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم رسولک۔
 و ترجمہ این دعا را بزبان افغانی بیان نمودند کہ عرض از محبوبیت موت تمیہ
 اسباب محبوب است و فرمودند کہ من این دعا را بسیار میخوانم و چند بار تکرار
 نمودند و بہماز شام ایستادند ہمیں کہ رسم رکعت گذاردند اندرون رفتہ سنت
 را در انجا ادا فرمودند و حاضرین مجلس دریں سخن تعجب نمودند چونکہ این مستہام بخاتم
 رفت او شاں از قدم جا کے باز گشتہ بودند و اندک فرصتی بعد باز تقاضائے دیگر
 شد چونکہ ازاں طرت رجوع نمودند۔ خندہ کنان فریاد کردند کہ "عبدالرحمن تو
 کجائی کہ من میرم و تو نزد من نمی آئی" دانستم کہ شاید کہ نزول کہ سابق داشتند
 شدت نمودہ است چونکہ بخدمت حاضر شدم معلوم کردم کہ ازان مرض تیج اثرے
 نبود ہر چند خواستم کہ استفسار حال نمایم جرات نمی شد و بقیہ عیال را نیز
 طلب فرمودند و نجوشی تمام باہر کس اختلاط فرمودند و از انجا کہ حق سبحانہ
 و تعالیٰ وجود مبارک ایشان را اخلاق محمدی عطا فرمودہ بود۔ باطفال مطابقت
 و اختلاط تمام می نمودند۔ دریں اثنا بایں دلفگار بعضی نصاب کہ موہم و داع بود
 مہربانی فرمودند ساعتی بعد حضرت او شاں قدس سرہ آرام کردند و ہر کس

بجائے خود حضرت شد۔ در اخیر شب باز حقیر را طلب فرمودند چونکہ احوال در گروں
بنظر آمد عرض کردم کہ خیر باشد فرمودند کہ از اول شب تا بہ الحال بیست دست
نشستہ ام۔ الحاصل کہ تا بصبح قریب دہ دست دیگر نیز نشستند۔

رمانی الدھر بالامر زاء حتی فوادی فی غشاء من نبال

فكنت اذا صابتني سهام تكسرت النصال علی النصال

و بعد ازاں در شبانہ روز قریب ہفت ہفت دست تقاضا می شد خلاصہ آنکہ روز

دویم ہفتم ماہ یوم دوشنبہ وقت عصر بموجب الموت جسریو وصل الجدید الی الجدید

جوہر پاک روح پرفتوح مقدسش از تنگنائی نشاء فانی پرواز نموده در جوار حضرت

رؤف رحیم جل شانہ با ملا علی ہم آستیاں گشتہ وصل عربانی اختیار فرمودند

انالله واننا الیہ راجعون، وکان امر الله قدراً مقدوراً لاراد لقضائہ

ولا معقب لحکمہ جل شانہ و عمر نوالہ صغوہ یوم ثلاث در جنب والد بزرگوار

خود و جدا مجد خود قدست اسرار ہم مدفون گشتند ساق الله الیہ شایب

رحمتہ اللهم اغفرہ وارحمہ واجعله من المحشورین فی زمرة الصالحین

ولا تحرمنا اجرہ ولا تفتنا بعدہ

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوَانِهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْاَيَّامُ صِرُونِ لِيَا لِيَا.

ایام کالیالی و لیاالی کالدواھی بہر دستور میگذرد۔ اگر انخویم غلام جان وارد

آن و لاشدہ باشد اگر ازین واقعہ تاخیر باشد پس بچپتاں بے خبر پس روانہ کنند

و اگر خبر شدہ باشد ہم بر شمایاں لازم کہ از حیدرآباد پیشتر نگذرد و بہر دستور

پس بیاید۔ زیادہ چہ نویسم۔

تغیرت البلاد و من علیہا و وجه الارض مغبر قبیح

تغیر کل ذی طعم و لون و قل البشر والوجه الصبیح

فَمَا أَسْفَا عَلَى الْقَيُّومِ ابْنِي
 تَنَحَّى عَنِ الْبِلَادِ وَسَا كُنِيهَا
 وَصِرْنَا خَائِضِي هَمٍّ وَحَزِينِ
 فَتَرْجُو رَحْمَةَ الْجَوَادِ يَنْزِلُ
 وَيَبْدُلُهُ الْكَرِيمُ مَزِيدَ فَضِيلِ
 وَيَجْعَلُ رُوحَهُ فِي جُوفِ طَيْرِ
 تَفَكَّرْتُ فِي تَارِيخِهِ إِذْ نَادَى
 دَعِ التَّفْجِيعَ وَاسْتَرْجِعْ فَقَدْ كَا
 النَّسَّ اللَّهُ وَحَشَّتْهُ وَرَحِمَ غُرْبَتَهُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ . وَعَاكُفُ
 فَقِيرٌ بِرُجْمِ مَجْبَانِ ابْلَغُ فَرَايِدِ السَّلَامِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ وَاللَّزِمَ مَتَابَعَتَهُ
 الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

بجان ذیل غلام خواجہ معصوم
 ز فضل اللہ باشد عبد قیوم

تاریخ ۷۔ جمادی الاول ۱۳۲۱ھ میں خط مبارک بطریق تبرک و تحفہ از آخوند نور احمد
 صاحب ولد آخوند مہر علی بایں فقیر محمد حسن مجددی رسید۔
 بعد ازاں تاریخ ۱۷۔ جمادی الاول ۱۳۶۵ھ میں مکتوب شریفین را حضرت
 قبلہ گاہی قدس سرہ بایں فقیر عنایت فرمودند و در مجموعہ دلائل الخیرات قلبی حضرت
 ایشان نزد فقیر موجود است۔

۵۔ میں نشان مہر حضرت قندھار والہ است کہ حضرت خواجہ عبدالرحمن بعد از وفات ایشان
 بریں خط زدہ اند وزیر آل نوستہ اند کہ دفرین بہر مبارک ایشان شد تا اس دفعہ آل مجبان
 مشرف زیارت آل شونند) والسلام ۱۳

حضرت ایشان راسته فرزند و دو دختر بودند،
فرزند اکبر حایل بار امانت و قائم مقام ایشان جد ما حضرت خواجہ
عبدالرحمن قدس سرہ۔

فرزند دوم حضرت خواجہ عبید اللہ معروف بہ غلام جان تولد اوشان در
۱۲۲۶ھ در قندھار شدہ است و وفات اوشان در مکہ مکرمہ تاریخ نہم ذی قعدہ
۱۲۹۱ھ و در شبیکہ مدفون شدند۔ لہذا در اہل سندھ بحضرت مکہ والا مشہور شدہ
اند صاحب فیض و برکت و در سلوک و طریقت کامل و مکمل بودند۔ مریدان سندھ
اکثر از خدمت اوشان مرید شدہ اند توجہ قوی داشتند و سخنہائے کشف و
و کرامات اوشان دریں ملک مشہور و معروف اند۔ اوشان سے فرزند خلف
گذاشتند: آغا غلام دستگیر جان۔ و آغا صالح جان و آغا مقیم جان۔
مرحوم آغا دستگیر جان بعد از سفر حج در ۱۳۳۴ھ در ملک خود ارغستان انتقال
کردند۔ و پھر فرزندشان دریں وقت حیات اند۔ محمد ابراہیم جان آغا و آغا عبد حکیم
جان و غلام محی الدین۔ و عبدالغیر و این ہر دو اخیر الذکر خواہر زادگان فقیر و
نواسہ ہائے حضرت قبلہ گاہی ہستند۔ و کا کا صالح جان آغا فرزند دوم حضرت
غلام جان حیات است و امروز معمر ترین حضرات است در قندھار دو فرزند دارند
محمد عارف جان و محمد قاسم جان سلمہا۔

مرحوم مقیم جان فرزند سوم حضرت غلام جان از بطن بی بی سیدہ در عین جوانی
در ۱۳۳۱ھ در قندھار فوت شدند دو فرزند گذاشتند۔ محمد سلیم و محمد نسیم کہ ال ہر دو
ہم خواہر زادگان فقیر و نواسہ گان حضرت قبلہ گاہی می باشند۔
و فرزند سوم حضرت خواجہ عبدالقیوم عبدالحق نام داشت کہ در عین جوانی قبل
از کتھانی بفرقانی آب در رود ارغنداب شہید شدند و اولد رحلت کردند۔

آما دختران حضرت ایشاں یکے منسوب بحضرت حبیب اللہ بن عظیم اللہ بود کہ
بیان آن مع ذکر اولاد ایشاں عن قریب مذکور شد۔

و دیگر بی بی آنکہ در لوگر علاقہ کابل بہ برادرزادہ خود فدای محمد ولد حضرت غلام احمد
ولد حضرت شاہ فضل اللہ دادہ بودند و ذکر اولاد آل محترمہ عن قریب می آید۔

حضرت خواجہ فضل اللہ

حضرت ایشاں یعنی خواجہ عبد القیوم ولد حقائق و معارف آگاہ عالم و عارف و
واقف اسرار لی مع اللہ حضرت خواجہ حاجی فضل اللہ قدس سرہ و طاب ثراہ صا

عمدۃ المقامات بودند و این کتاب بر فضل و کمال مؤلف خود پیاپی علمیت ظاہری
و انوار باطنی ایشاں گواہ است و در تعریف مصنف خود خود کافی و شافی است

من چه گویم و صف آل عالی جناب نیست پیغمبر و لے دار و کتاب
این کتاب مبارک اول قلمی بود و در خانوادہ حضرات مجددیہ یک یک نسخہ
قلمی موجود بود تا کہ حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ در ۱۳۵۵ھ بخریج و احسراجات خود

در لاهور طبع کنایند و اشاعت آل عام کردند۔
حضرت ایشاں در ۱۳۳۸ھ در قندھار وفات یافتند و در قبرستان حضرت

حجی صاحب سمت شرقی قندھار در جنب الد خود حضرت شاہ غلام نبی آسودند۔ حضرت
ایشاں را سوای بنات پنج پسر بودند سه از انہا در صغر سن رحلت کردند باقی دو یکے

جد مایان حضرت شاہ عبد القیوم کہ مذکور شد دوم حضرت میاں غلام احمد
معروف بحضرت بابا صاحب کہ در مجال لوگر پر پندہ ضلع کابل سکونت داشتند چنانکہ خلف گذشتند۔

حضرت میاں فدای محمد میاں غلام محمد میاں عباد اللہ میاں امان اللہ
حضرت میاں فدای محمد صاحب فضائل و کمالات بودند بعد از وفات والد مکر

خود در ۱۳۱۶ھ انتقال نمودند و این حضرت داماد عم خود شاہ عبد القیوم و در خانہ او خواہر جد
این فقیر بود و دو فرزند خلف خود گذاشتند عبد الغفور و فضل علیم عبد الغفور عمر سی و چہار

کابل و کوہ دامن و قندھار و ترکستان را بوده باشد ازین جانب فقیر غلام حسن
سلام سنت الاسلام مطالعہ نمایند و خمس الاوقات با جماعہ درویشان در حلقہ با و
اذکار ختم در دعائے سلامتی ایمان شمایان مخلصان مشغولیم۔ بعدہ آنکہ مخفی مناند
درین وقت فرزندے ارشدے جامع الکمالات (در چشمی میر غلام نبی کہ اجازت از چہار
طریقہ کہ مراد نقشبندیہ۔ وقادریہ و چشتیہ و سحروردیہ است بموجب امر
حضرات عالی شان رخصت این چہار طریقہ را داده شد ہر طالب با کہ ذوق طلب را و
حق عمل و علا در طریقہ حضرت عالیہ نقشبندیہ و جمیع طریقہ با باشد مرید شوند کہ بہرہ خواہ
یافت و خوشنودی حضرت عالی شان خواہد شد و نجات دارین درین است از کمالاً
حضرات ایشان بشرط آنکہ بر سبک دادہ شریعت مستقیم و بر حسب اولیاء اللہ و مرشدان طریقت
مستقیم و سرگرم باشند انشاء اللہ تعالیٰ بکمال کمال خواہند رسید۔ و خدمت زندگی
ارشدی جامع الکمالات میر غلام نبی را نیاز تمامی این جانب داده باشید کہ باعث
صنائے حضرت عالی شان و رضامندی این فقیر خواہد شد چرا کہ شما جمیع خلیفہ ہا و مرید ہا
را بایشان سپردہ شدہ می باید کہ در خدمت ایشان حاضر باشند و اگر ہر کدام
روگرداں این خاندان حضرت شود خدا و رسول خدا و حضرت عالی شان و نیز این
فقیر انا و نارضا باشد چرا کہ رضاے فرزند می رضای فقیر است زیادہ چہ نوشته
شود۔ والسلام علی من اتبع الهدی)

مخفی نماند کہ این خط و دیگر خطوط آبا و اجداد جد این فقیر حضرت کماں جمع کردہ
ہمہ را در یک وقایہ جلد بستہ داشتہ بودند و آل مجلد نزد عمومی صاحب حضرت آقا محمد
حسین جان موجود است و این فقیر این خط شریف را در انجا دیدہ و زیارت آل کردہ است
حضرت ایشان در ۱۲۲۱ھ در قندھار وفات کردند نزدیک قبرستان عم خود
حضرت شاہ غلام حسین معروف بحضرت جی صاحب قندھار کہ بر کنارہ نہر شاہ جوی

سمت مشرقی قندھار است در احاطہ علیحدہ مدفون شدہ اند و در جنب ایشان قبر
فرزند ایشان شاہ فضل اللہ و در جنب ایشان قبر فرزند ایشان شاہ عبدالقیوم است
یواس و یتبرک ہم یک خانہ مجاور در گاہ "جانان نامی" و پسرانش درون احاطہ
موجود است و حضرت قبیلہ گاہی بر سر مزار ایشان لوح ہائے سنگ مرمر با نام و نشان
ہر یک نصب کنا بندہ است۔

حضرت ایشان را سوامی نبات پنج پسر خلف شدند۔

حضرت حاجی فضل اللہ جد جد فقیر کہ مذکور شد شاہ ضیاء الحق کہ ہر دو برادر علی
و فرزند ان بی بی صاحبہ کلال اند حضرت شمس الدین میاں ولی محمد میاں محمد فضل
حضرت شمس الدین متصف باوصاف کمال بودند سکونت در محال لوگر داشتند
و انتقال ہم آنجا کردند اولادشان در لوگر و اطراف کابل بسیار است و میاں
ولی محمد صاحب را ہم اولاد در دہراوت از توابع شہر قندھار موجود است و میاں
محمد فضل را یک پسر بود سلطان محمد کہ در جوانی رحلت کرد۔ و اما حضرت شاہ ضیاء الحق
فرزند شاہ غلام نبی صاحب فیض و برکت کثیر الاولاد و کثیر الارشاد بودند اوصاف
حمیدہ شان از علم و عمل و فیض و ارشاد و کرامات و خوارق عادات مشہور عالم است
کہ این رسالہ گنجایش آن ندارد سکونت در حدود کابل اختیار نموده بودند و در آخر
از بعضی اشتیاق کوہستانی بضر بلفنگ شربت شہادت چشیدند و ازین سبب
بحضرت شہید شہرت یافتہ اند ایشان بر اسپے سوار پوی کابل بردوش برائے
مصالحت فریقین بقریبی رفتند کہ فریق مخالف براوشان گولہ زد و از سینہ مبارک
درگذشت آن پوی مبارک بانسان گولہ نزد حضرات مٹاری والہ موجود است کہ
برائے شفائے مریضیاں باں تبرک می جویند۔

ایشان سوائے نبات شش فرزند خلف گذاشتند: حضرت عبدالکریم عرف

حضرت ضیاء احمد بلوچ والہ

میاں بادشاہ حضرت عبدالرحیم عرف حضرت آغا صاحب مٹاری والہ حضرت
 ضیاء مجدد عرف میاں صاحب حضرت میاں عبدالحکیم حضرت میاں ضیاء معصوم
 عرف میاں تبرک صاحب حضرت فضل معصوم عرف حضرت میاں جان
 حضرت عبدالکریم صاحب کمال و اکمال بودند در عین جوانی بعد از مراجعت سفر
 حرمین شریفین در ۱۲۶۹ھ در دریائے شور بسبب شکست کشتی شربت شہادت چشیدند
 و دو فرزند رشید خلف گذاشتند میاں عبدالغیرز و میاں ابوالقاسم کہ ہر دو در
 شہر کراچی سکونت داشتند حضرت میاں عبدالغیرز راستہ فرزند بود عبدالقادر
 و ضیاء احمد و فضل حق حضرت ضیاء احمد صاحب در قریہ بلیر از مضافات شہر
 کراچی توطن اختیار نمودند و سرائے و مسجد و اوطاق ساختند در جوہ و سخا و سماحت
 و ہمان نوازی و عزیز پروری یگانہ آفاق بودند و در رشتہ قرابت خیر اس فقیر بودند
 در سنہ ۱۳۴۵ در بلیر وفات نمودند اولاد و احفاد او شان در بلیر موجود ہستند
 سلمہم سبحانہ و تعالیٰ

حضرت ابوالقاسم را چہار فرزند محمد صادق محمد سعید محمد فاروق محمد اکرم
 حضرت محمد فاروق را در کراچی اولاد موجود است، دختر این حضرت را حضرت
 قبلہ گاہی در حبالہ نکاح آورده بودند کہ در واقعہ زلزله با اولاد و اطفال خود شہید شدند
 و حضرت عبدالرحیم صاحب فرزند دوم حضرت شہید در وقت خود مریح انام و معمر
 ترین حضرات بود اول عمر در کابل و چند ہزار و آخر در سندھ در شہر مٹاری توطن اختیار
 کردند فیض و ارشاد و شان در ملک سندھ و رگستان شائع شد بتاریخ ۲۴ جمادی و
 ۱۳۱۳ھ در مٹاری انتقال نمودند بر مقدمہ مبارکش قبہ عالیہ تعمیر نموده شدہ است این
 فقیر طفلی بشرن ملاقات شان رسیدہ بود ہرہ و محاسن خوب بیاد دارم -
 از ایشان ہشت کسیر خلف شدند، کلاں ترین انہا جناب حضرت آغا عبدالحکیم
 صاحب عرف حاجی آغا صاحب علم و حیا و جوہ و سخا و ش خلق و ہماں نواز و مسند آرائے

آباء کرام و مرجع انام بودند۔ در سنہ ۱۳۳۳ھ انتقال نمودند و ہم در قبہ والد خود متصل
اوشال در پنجرہ سنگ مرمر جانب غربی مدفون شدہ اند۔

ایشان شش فرزند خلف گذاشتند کلاں تر آنها حضرت آغا غلام مجدد عرف
پیرزادہ آغا ہم عالم و واعظ و ہم حاجی و حافظ و مسند نشین آبا کے کرام است در امور سیاسی
و خدمات ملی قدم راسخ دارد صاحب جرات و عالی ہمت است و وجود شریف شان در
زمانہ عنایت سلطہ سبحانہ و تعالیٰ۔

حضرت ایشاں یعنی میر غلام نبی ولد مقبول بارگاہ ذوالمنن حضرت شاہ غلام حسن است
خدمت ایشاں اولاً اخذ طریقہ از جد بزرگوار خود شاہ غلام محمد معصوم نمودند و بسبب
ہائے خاصہ شال منور گردیدند۔ بعد ازاں باذن مبارک ایشاں رجوع بوالد خود شاہ
غلام محمد نمودند و بہ درجات کمال و اکمال رسیدند و مجاز شدند و در حیات والد خود
بارشاد مشغول شدہ عالمی از ایشاں اخذ طریقہ نمودند۔ آن قدر ارشاد اوشاں سعادت
پذیرفت کہ مرتبہ اول کہ بکابل آمدند روز اول ہنرہ ہزار کس داخل طریقہ شدند و بعد از
از کثرت خلائق حساب کردن بند کردند۔ مزاج مبارک ایشاں جلال آمیز بود کہے را
یارائے تکلم در حضورش نمی شد در سنہ ۱۲۰۴ھ در پشاور انتقال کردند و پہلوئے والد
شریف خود جائے گرفتند، از ایشاں ہفت پسر خلف شدند یکے میاں غلام اسمعیل
کہ جد مادری اس فقیر می شود اولاد ایشاں در مصافات قندھار در ارغنداب
و دہلہ و خاکیر بسیار است دویم حضرت شاہ غلام نبی جد مایاں کہ احوالش مذکور شد
سویم میاں مسجدی صاحب عمدہ می فرماید کہ ایشاں دریں وقت اکبر اعظم فقیر اند
و رعد و باجور بارشاد مشغول است و اولاد شال در باحوط موجود است۔ چہارم میاں
ابوالحسن کثیر اولاد و الذریات ہستند اولاد شان در شب قدر از توابع پشاور وغیرہ

حضرت شاہ غلام حسن

بسیار است پنجم حضرت
پنجم حضرت عبدالوہاب از اولاد شاہ آگہی نشد پنجم حضرت میاں حاجی صاحب
حضرات نیزانہ و سرویہ وغیرہ از اولاد ادومی باشند ششم حضرت میاں غازی صاحب
سکونت در محال بوری کہ ناحیہ السیت از نواحی قندھاری داشتند اولاد شاہ در
جاموجود است و ہم اولاد حضرت غلام رسول کہ نبیرہ حضرت غازی صاحب بودند
در ملک سندھ در قریہ بڈاپور توطن اختیار کردند اولاد او شاہ بعضی در ہالا و بعضی
در ملک کچھ سکونت دارند۔

حضرت ایشاں یعنی شاہ غلام حسن صاحب ولد حضرت شاہ غلام محمد ملقب
بقدوۃ الاولیا بودند خدمت ایشاں بعد تحصیل علوم ظاہری کسب کمالات باطنی
از والد خود معصوم باقی کردند بہ نسبت خاصہ ایشاں مشرف شدہ و بدرجات کمال
رسیدہ مجاز شدند والد بزرگوارش در حیات خود مسند مشیخت با ایشاں تفویض
فرمودند و سایر فرزندان و مریدان را با ایشاں حوالہ نمودند آوردہ اند کہ در حلقہ صبح
و شام ایشاں زیادہ از دو از دہ ہزار مردم جمع می شدند، عادت شریف آن بود کہ
شش ماہ در لاہور و شش ماہ در پشاور اقامت می فرمودند و ہمہ عیالہا و اقربا
را با خود می بردند و می آوردند در رنگ اردوے شہابی مجمع خلایق می شد تمام عمر
بشغل احادیث بسر بردند و چندین ہزار احادیث با اسناد یاد داشتند و در ۷۸۰ھ
شب عید الفطر وفات یافتند آوردہ اند کہ سہ روزہ رمضان با ختمات حسب معمول
بجا آوردہ بعد از نماز تہجد خفتند و چون صبح شد دیدند کہ طائر روح پاکش از قفس عنصری
پرواز نمودہ بود۔ مزار ایشاں بیرون شہر پشاور در بارغ اسد خاں با مسجد و عمارت
تعمیر کردند و تا حال متصل چھاڈنی سرکاری موجود است
حضرت ایشاں را شش پسر خلف شدند اول شاہ غلام حسین معروف بحضرت جی

حضرت شاہ غلام محمد

صاحب قندهار و والدہ کہ مزار شریف اوشان بیرون شہر قندهار بردمان کتارہ
 شاہ جوئی سمت مشرقی شہر واقع است۔ دویم شاہ غلام حسین جد مایاں کہ احوال مذکور
 شد، سوم حضرت عبدالرحمن اولاد این حضرت در حدود پشاور و محال زمینداورو
 قریہ بلندی از توابع قندهار موجود است۔ چہارم حضرت محمدی عالم فاضل و شاعر
 شیریں زباں بودند در شعر تخلص لطفی می کردند و دیوانے دارند تمام در مرج و نعت
 سرور کائنات علیہ فضل الصلوات والتسلیات، فرزند نرینہ نداشتند و پنجم حضرت
 میاں خیر الدین ششم حضرت میاں عبدالعزیز لا علم باولاد ہم۔

حضرت ایشان یعنی شاہ غلام محمد فرزند امام الشریعت و الطریقیت بحر المعرفت
 و الحقیقت قدوة العارفين اسوة الکاملین غوث الاحباب غلام محمد معصوم لقب
 بقطب الاقطاب بودند۔ خدمت اوشان در حیات جد بزرگوار خود تاج الاولیا محسوس
 صبغة الشریعہ پیدا شده اند و بعد از تحصیل علوم ظاہری بکسب سلوک باطنی از خدمت
 جد بزرگوار خود مشغول شدند و باعلی درجہ کمال و اکمال رسیدند و بجلافت کلی رافراز
 شدند عالمی از انوار ارشاد ایشان منور گردید و بوجود ایشان طریقہ علیہ را رواج کلی
 حاصل گردید و نسبت اجداد کبار خود را بطراوت و تازگی تمام بجوہ آوردند در زمان خود
 از سایر اولاد حضرت مجدد در ترویج و اشاعت طریقت ممتاز بودند۔ عمر ایشان از حد
 تسعین تجاوز نموده در ۶۱۰ھ پنجم ذی حجه وصال کردند و قبر مبارک ایشان نزدیک
 گنبد خواجہ محمد معصوم متصل قبر والد ایشان ساختند و گنبدے خورد بران تعمیر
 کردند کہ تا حال موجود است۔ حضرت ایشان سوای دختران نہ پسرخلف گذاشتند
 یکے حضرت غلام محمد جد مایاں کہ مذکور شد، دوم حضرت میاں غلام احمد کہ در محبت
 والد شریف خود فانی بودند و از ان محبت نتایج کلی یافتند۔ سوم حضرت میاں نور الدین

احوال شاہ غلام محمد معصوم

چهارم حضرت میاں عبدالقدوس این ہر سہ حضرات اولاد داشتند و احوال
 اعقاب شاہ معلوم نشد پنجم حضرت میاں غرت اللہ صاحب فیض و کمال بودند
 در عمر شصت و سہ سال در کابل رحلت نمودند تیمور شاہ درانی بر مزار ایشان مسجد و احاطہ
 و چاہ ترتیب دادہ اند اولاد ایشان در یار قند و بدخشان و بخارا موجود است ہشتم
 حضرت غلام صادق اولاد این حضرت در سندھ حضرات شکار پوری ہستند مزار فرزند
 ایشان حضرت غلام محی الدین متصل شہر حیدرآباد سندھ ہست یزار و بیتبرک بہ
 و مزار بنیرہ ایشان حضرت نظام الدین در شکار پور معروف و مشہور است اولاد او
 در شکار پور و گرد و نواحی آل بسیار است ہفتم حضرت عبدالاحد ہشتم میاں بشیر اللہ
 احوال و اعقاب ایشان معلوم نشد نہم مجدد وقت جنید زمان شاہ صفی اللہ بود
 ذکر مناقب کرامات و کمالات آن مجدد وقت جدا شاہ فضل اللہ در کتاب خود
 عمدۃ المقامات مفصلاً و مشبعاً کردہ است این رسالہ گنجایش آن ندارد

حکایت بود بے پایاں بجا موشی ادا کردم
 جدا شاہ فضل اللہ و جد بزرگوار حضرات مٹاری والہ شاہ ضیاء الحق ہر دو مرید و خلیفہ
 و مجاز حضرت ایشان بودند در ملک سندھ از خلفائے نامدار ایشان مخدوم
 عبداللطیف مٹئی والہ و خلیفہ احمد خاں نظامانی و مخدوم عبدالواحد سیوستانی اند
 رحمہم اللہ تعالیٰ

حضرت ایشان در سفر حج وقت رفتن در کشتی بر بندر حیدرآباد از ملک یمن
 ۱۲۱۲ھ در ماہ ذی قعدہ وفات کردند و قبر ایشان در حدیدہ مشہور و معروف است
 حضرت ایشان کثیر الاولاد و الذریۃ بودند بطرف کابل و کومہستان اولاد شاہ
 بسیار است و در سندھ نیز یک خانوادہ ٹنڈو محمد خاں والہ اولاد حضرت عبدالقدوس
 کہ داماد جد مایاں حضرت کلاں بود موجود است و ذکر او شاہ در ترجمہ حضرت خواجہ

حضرت بشیر اللہ والہ

عبدالرحمن کرده شد.

والحمد لله که از اولاد ایشان امروز فخر خاندان مجددیه حضرت فضل عمر صاحب
مشهور بشیر آغا و لقب بنور المشائخ در دار السلطنت کابل منور طریقت و رونق
افزای مسند آبا و اجداد کرام موجود هستند دریں جز زمان وجود شریف ایشان از
مغتنمات عظیمه است ترویج شریعت و حمایت شعائر اسلام کار ایشان است. تمام
اقوام و افاغنه و امرای افغانستان حلقه بگوش ارادت و اطاعت ایشان اند و بای
همه غرت و جاه و وجاهت حضرت ایشان بغایت متواضع و لطیف المزاج و خوش
طبع واقع شده اند. در اطعام طعام و مهمان نوازی و غریز پروری و دستگیری
در ماندگان و شفاعت عاجزان و سفارش حاجت مندان و نفع خلایق و غیرت
قومی و ملی عدیل و نظیر خود ندارند. متع الله المسلمین بطول بقایه.

احوال حضرت بشیر آغا صاحب

و حضرت ایشان یعنی شاه غلام محمد ولد امام العارفين حضرت شیخ محمد اسماعیل
بودند خدمت ایشان در حیات جد بزرگوار خود پیدا شده اند و از فیوض و برکات او نشان
مستفید شده و بعد از ارتحال او نشان بوالد شریف خود رجوع نموده صاحب مکالم
ارشاد گردیدند و عالم عالم از هدایت و ارشاد ایشان بهره ور گردید صاحب علم و ورع و تقوی
بودند و والد شریف ایشان در حیات خود تمام مریدان و مجازان را حواله او نشان فرموده بودند
در ۱۱۳۶ هجری در سر بند شریف انتقال نمودند.

شاه محمد اسماعیل

حضرت ایشان را چهار پسر و پنج دختر بودند یکی شیخ صبغه الله و او نشان را یک دختر
بود که بحضرت غلام حسن بن غلام محمد جد مذکور بایان منسوب بود. دوم شیخ غلام محمد معصوم جد
بایان که مذکور شد سوم شیخ محمد اسحاق. چهارم شیخ عبدالرزاق و لاء عقب هما.

حضرت ایشان یعنی شیخ محمد اسماعیل ولد حضرت خواجہ صبغه الله قدس سره
خدمت ایشان ۱۲۳۲ هجری در حیات جد شریف خود حضرت مجد در سر بند شریف پیدا شده اند

خواجہ صبغه الله

اکبر فرزند ان خواجہ محمد معصوم و اعظم بنا، حضرت مجدد و وارث نسبت خاصہ ایشانند و در
 ۱۱۲۱ھ وفات یافتند و در قبہ والد خود خواجہ محمد معصوم در جنب ایشان مدفون شدند
 و چہار پسر خلف گذاشتند یکے شیخ ابوالقاسم الاولادہ، دوم شیخ محمد اسمعیل جد مایاں کہ
 مذکور شد، سوم شیخ اہل اللہ، چہارم شیخ میردایں ہر دو حضرت را اولاد ذکر سوائے
 بنات نبود۔

و حضرت ایشان یعنی خواجہ صبغۃ اللہ ولد حضرت محبوب سبحانی کاشف اسرار
 مکتوم خواجہ محمد معصوم لقب بجد الدین مشہور بعروۃ الوثقی فرزند ثالث حضرت
 مجدد و قائم مقام ایشان است حضرت ایشان را بر سائر فرزندان فضل می دادند و
 برادر معظم شان خواجہ محمد سعید باوجود کلاں سالے خود ایشان را از خود ممتاز دانستہ
 منصب ارشاد بایشان مسلم داشتند طریقہ مجددیہ از بکت او شان عالمگیر شد و
 باقصائے عالم رسید بادشاہ وقت اورنگ زیب عالمگیر و دیگر سلاطین زمان داخل
 طریقت شدند تولد ایشان در شہر شوال ۱۰۸۵ھ و وصال مبارک ایشان در شہر
 ربیع الاول ۱۰۷۹ھ روئداده از قبر حضرت مجدد علیحدہ در باغ فتحی دفن کردہ شدند و
 خواہر اورنگ زیب روشن آرا بیکم "قبۃ عالیہ وسیعہ براں تعمیر نمودند کہ تاکنون موجود
 است۔ ایشان شش پسر خلف گذاشتند حضرت صبغۃ اللہ جد مایاں کہ احوال
 مذکور شد۔ دوم خواجہ محمد نقشبند حجۃ اللہ معروف بہ نقشبند ثانی کہ در محرم ۱۱۱۴ھ
 وفات یافتند و در قبہ والد خود دفن شدند و از بنا، ایشان حضرت شیخ محمد زبیر مشہور
 بقبۃ علم است کہ قبہ شان علیحدہ جانب جنوبی خواجہ محمد معصوم است در ۱۱۵۵ھ
 در دہلی وفات یافتہ و جنازہ شان را بسمرند آوردہ اند۔ سوم حضرت محمد عبید معروف
 بمروج الشریعہ وفات او شان روز جمعہ ۱۹ ربیع الاول ۱۰۸۳ھ شدہ است۔ چہارم
 حضرت محمد اشرف جامع کمالات صوری و معنوی بودند در ۱۰۴۳ھ پیدا شدہ و در

۱۵۰۰ھ ۲۶ صفر وفات نموده اند۔ پنجم حضرت شیخ سیف الدین که در حیات والد
 خود بتربیت سلطان وقت مامور شده بودند ترویج شریعت و تخریب بدعت خبیثه مضمیه
 ایشان بود ارشادشان عام شده جہاں را بر مرشدان مبتدع تنگ کرده بودند۔ در
 ۱۰۹۶ھ انتقال نمودند و در گنبد علیحدہ جنوبی روضہ مبارکہ آسوده اند۔ حضرات دہلی والہ
 شیخ احمد سعید ابو سعید و شیخ عبدالغنی و حضرت ابو الخیر وغیر ہم اولاد ایشان ہستند۔
 ششم حضرت شیخ محمد صدیق محمد فرخ سیر بادشاہ دہلی مرید ایشان بودند در شہر
 دہلی ۱۰۳۱ھ وفات کردند و جنازہ شان بسرنہ آورده در رقبہ ملحدہ نزدیک قبہ
 خواجہ محمد معصوم دفن کرده شدند۔ بعضی حضرات شکار پور در سندھ از اولاد ایشان
 ہستند۔ و حضرت ایشان یعنی خواجہ محمد معصوم ولد حضرت امام ربانی محبوب
 سبحانی مجدد الف ثانی شیخ احمد ابن شیخ عبدالاحد الفاروقی الکابلی السرنہندی بر
 آسمان ولایت و کرامت خورشید تابان است و در اولیائے امت شہرت
 شان مستغنی از بیان۔

آفتاب آمد دلیل آفتاب گریلے ہاید از وی رومتاب
 نسب شریف ایشان بسنی دو واسطہ تجلیفہ ثانی امیر المؤمنین عمرو بن الخطاب میرسد
 در اجداد ایشان شیخ شہاب الدین علی معروف بفرخ شاد کابلی جد شانزدہم ایشان و حضرت امام
 رفیع الدین بانی شہر سرنہ جد ششم ایشان از مشاییر امراد و اکابر اولیاء گذشتہ اند تولد ایشان در شہر
 سرنہ حدود ۱۰۱۰ھ شد و وفات ایشان ہم در سرنہ تاریخ ۲۸ ماہ صفر ۱۰۲۳ھ شد است
 حضرت ایشان ہفت فرزند داشتند از انجملہ سہ صاحبزادگان و طفلی فوت شدند فرزند کلان
 حضرت خواجہ محمد صادق ملقب باکابر اولیاء بجدات کمال تکمیل رسیدند صاحب اولاد و کتختائی
 شدند بگرد عین جوانی در عمر بیست و پنج سالگی ۱۰۲۵ھ بعارضہ و یاد حیات والد خود
 انتقال نمودند والد بزرگوارش بر قبر او قبہ خورد ساختند و چون خود وفات یافتند

درہماں قبہ در جنب فرزند خود مدفون شدند نسل این حضرت باقی نمانده است
باقی از سہ فرزندان نسل حضرت امام ربانی جاری شده است، یکے حضرت شیخ محمد سعید
صاحب لقب بہ خازن الرحمۃ کہ فرزند ثانی ایشان است و در علوم شریعت و طریقت
و کمالات صوری و معنوی فائق و ممتاز بودند در ۱۰۵۰ھ پیدائش شد و در ۱۰۷۰ھ انتقال
عمودند و در جنب برادر خود محمد صادق درہماں قبہ عالیہ جای گرفتند اس برسہ قبر تا الیوم
در قبہ ایشان با یک قبر خورد موجود است اولاد ایشان در رامپورہ دیگر بلاد ہندستان
بسیار است دور اولاد ایشان بسیارے از علمائے متبحرین و اولیاء کاملین صاحب
فضل و کمال گذشتہ اند کہ از ان جملہ مولوی فرخ شاہ فرزند ایشان مولف کشف الغطا
عن اذہان الالعیبار عالم محقق و مدقق بود صاحب ذریعہ و کثیر الاولاد است و حضرت
سراج احمد مولف سیر المرشدین و دیگر تالیفات عالم و محدث جلیل الشان است و حضرت
شیخ عبدالاحد فرزند خواجہ محمد سعید معروف بشاہ گل و تخلص بوحدت از اکابر اولیاء و عمدہ
علماء بودند نسبت باطنی بغایت قوی داشتند و شعر شیریں می گفتند در ۱۱۲۴ھ وفات
شده اند و قبر ایشان متصل محسن مسجد است در سہ ہند شریف و از بہائے ایشان حضرت شاہ
محمد آفاق در علوم باطنی و ظاہری طاق و در کمالات و برکات مشہور آفاق در دہلی گذشتہ است
دویم جہد ما خواجہ محمد معصوم کہ مذکور شدند سوم حضرت خواجہ محمد یحیی تولد ایشان
در ۱۱۲۴ھ و وفات در ۱۱۹۸ھ شدہ است۔ در اولاد ایشان بسے بزرگان صاحب علوم
و کمالات پیدائش شدہ اند، و در رامپور و بھوپال توطن اختیار کرده اند و یک خانوادہ
شیخ ندیم احمد محمد صادق و محمد مدنی در مکہ موجود است۔
و این نسب نامہ موجز و مختصر را بر بیت مولانا جامی ختم می کنم
بندہ عشق شدی ترک سب کن جامی
کہ درین راہ نشان ابن نلال چیرے نیست

باب اول در حالات ابتدائی و زمانہ تحصیل علوم و کمالات

والدہ شریفہ حضرت ایشا

ولادت حضرت ایشا تاریخ ۶ شہر شوال المکرم ۲۶۸ھ مکه بزرگ
 دو صد ہفتاد و ہشت ہجری در شہر قندھار واقع شدہ
 جدہ شریفہ مایان والدہ ایشا عصمت مآب عفت نقاب مسماۃ بی بی حوا بنت امیر
 کبیر و الاجاہ شاہ محمد خان قوم بارگزی از خوانین نادر صاحب عرت و اعتبار ساکن
 قریہ چیلانی قریب قندھار از نساء صالحات و مومنات قانتات بود۔ در امور خانہ
 داری و عیال پروری صاحبہ تدبیر و در ادائے صوم و صلوة و عمل طاعات و عبادات و
 اوراد و وظائف شب و روزی بے نظیر بودند۔ نوافل صوم و صلوة اکثر بجای آوردند
 نماز تسبیح روزانہ مقرر بود بعد از مغرب تا نماز عشاء نوافل و صلوة تسبیح مشغول بودند
 در امر طہارت و نظافت آن قدر اہتمام می فرمودند کہ درین زمان مرزبان بجائے خود در مردان
 ہم ایں قدر نظافت و پاکیزگی دیدہ نمی شود۔ برائے آبدست و جائے نماز و شست
 ستونی جامہ ہائے ایشا خادمہ مخصوصہ بود کہ دیگر زنان و اطفال بسا مان
 ایشا دست نمی بردند۔

ولو كان النساء كما ذكرنا
 لفضلت النساء على الرجال
 فلا التانيت لاسم الشمس عيب
 ولا التذكير فخر للهلال

تقریباً چہل سال با حضرت جد شریف مایان عمر گذرانیدند و بعد از وفات او شش
 ہفتہ سال بقید حیات ماندند تاریخ غرہ شہر صفر سنہ یک ہزار و سہ صد و سی
 و سہ درال سال کہ حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ بسفر عربستان رفتہ بودند و ماہ ہمہ

غیر حاضر بودیم در طنزہ سائیں داد از دار فانی بسراے جاودانی انتقال نمودند
و جنازہ اوشان را بدرگاہ شریف کوه گنجه برداشته بردند. و در مقبرہ حضرت جد
مرحوم در احاطہ علیحدہ مدفون کرده شدند. رحمتها سبحانہ و تعالیٰ رحمة واسعة
بعض مبشرات منامی کہ حضرت جدہ صاحبہ در ایام حمل حضرت قبلہ گاہی دیدہ بودند
بافقیہ بیان فرمودہ بودند مگر دریں وقت بیاد من برابر نمی آید.

حالات ابتدائی و زمانہ کسب
کمالات و تحصیل علوم

مدار کار بحسن تربیت و تعلیم ابتدائی است ع
و حسن نبات الارض من کرم البذر

اگر در ابتدا کسی را استاد کابل و مری ماہر میتری شود و طفل را براه راست روان
میکند آن طفل عن قریب باوج فضل و کمال می رسد و از امثال و اقران خود
فائق و ممتاز می شود و اگر تعلیم ابتدائی ناقص و کج منج است آن طفل سادہ لوح تمام عمر
معیوب و داغدار می ماند چرا کہ

خشت اول چوں بند معمار کج تا نثریایم رود دیوار کج

حضرت ایشان را از یاور بی بخت و خوش نصیبی در ابتدا این چنین اساتذہ
کاملہ و اتالیق فائقہ میسر شدہ اند کہ در نوشتن و خواندن و تعلیم و تربیت و تادیب بااداب
فاصلہ سعی مشکور بعمل آورده اند کہ نتیجہ آن بصورت باقیات صالحات بر صفو روزگار باقی
ماندہ است. اگر چه ما را خوب طور احوال تعلیم ابتدائی حضرت ایشان معلوم نشدہ کہ بغیر
از والد شریف خود دیگر اساتذہ ایشان کدام اند و کدام کدام کتابها خواندہ اند مگر از
نوشته ہائے خود حضرت ایشان آنچه معلوم میشود، نوشته می آید.

در تذکرۃ الصلحاء، در ترجمہ ملا میر اعظم الافغان العلی زئی المعروف فی نویسنده
کہ فقیر در صفحہ سنی ایشان را دیدہ بود و سورہ انا انزلناہ فی لیلۃ القدر از خدمت
ایشان سبقاً خواندہ بود بخدمت حضرت ایشان ما اخلاص بجد کمال داشت بسا اوقات

بملاقاتش می رسیدند و صحبت های عجیب می کردند و در عمر از حضرت ایشان معمر بودند و گوشهاگر بودند سخن را با او از بلند تکلف می شنیدند. حضرت ایشان ما تعظیم و توقیرش می فرمودند اوقات عمر عزیز را با او داد و وظائف و مراقبات سلوک موقت ساخته بودند و صاحب ابهت و هیبت بودند فرزند دایه داشت ملا باز محمد نامی که او هم عمر حضرت ایشان ما بود فقیر کتابهای درسیه فارسی از ایشان خوانده بود. انتهی. و چون حضرت کلاں از خراسان هجرت کرده در ۱۲۹۰ هجری بیدار سنده آمدند و دو سال تقریباً در قریه مکه اتفاق توقف افتاد مولانا مولوی حاجی لعل محمد متعلوی را برائے تعلیم صاحبزادگان مقرر کردند و تقریباً دو سال تعلیم حضرت ایشان و دیگر صاحبزادگان مشغول شدند و هم در سفر حج مع عیالها و متعلقین مرحوم میاں صاحب را همراه خود بردند چون از مناسک حج و زیارت فارغ شدند

ذکر استاد ایشان مولانا مولوی لعل محمد صاحب

۱۵ استادی الحاج الحافظ مولوی لعل محمد المتعلوی ساکن شهر طاری ضلع حیدرآباد سنده از مشایخ علمائے سنده و فقهائے متبحرین بودند تمام عمر در درس و تدریس و تخریر مسائل فقهیه و فیصله های شرعیه گذرانیدند از کثرت درس و تدریس کتابهای درسیه چون کنز و کافیه و شرح و قایه و شرح جامی ایشان بر زبان یاد شده بودند می گفتند که در سفر اولین عربستان چون زیارت روضه منظره سرور کائنات علیه الصلوٰة والسلام رسیدم از حق سبحانه و تعالی سوال کردم که عمر من در تدریس و تعلیم علوم دینی صرف شود آن سوال من با جابت رسید و تا اس دم که چهل سال است از طالبان و شاگردان گاه فارغ نه شده ام در آخر عمر بسبب ضعف و کبر سن نشسته نمی توانستند پس بر پشت خفته طالبان را سبق میدادند یک سال خواندن پیش ایشان برابر پنج سال خواندن پیش دیگران بود و بطریقه تعلیم این بود که هر گاه طالب سبق جدید می گرفت اول کتاب از او گرفته از سبق سابق چند سوال از وی پرسیدند که در روز چه خوانده! کدام قاعده و قانون یاد کرده! اگر جواب با صواب می گفت بنهاورنه دیگر سبق نمی دادند و برائے حفظ ما تقدم تا کید و تنبیه می کردند. بر صحت عبارت کتاب توجه بلیغ می نمودند اگر طالب زیر و زبر غلط میخواند وجه آن می پرسیدند که چرا این طور نواندی و قاعده چه طور است در همین تفحص و تحقیق شاگرد را قاعده این طور بخت و دل نشین می شد که از خواندن کتاب هم صورت نه مند و در علم حساب و میراث و مناخه دید طولی داشتند در ملک سنده عدیل خود در مناخه و سراجی نداشتند بلکه عصر از دور و دراز برائے خواندن سراجی پیش ایشان می آمدند بیست سال در شهر سنده و غلام علی در مدرسه میر صاحبان

میاں صاحب بہ ملک سندھ وطن خود مراجعت نمود و حضرت ایشاں ما عبا لہادر
مکہ مکرمہ اقامت گزین شدند۔

دران زمان مولانا رحمۃ اللہ المہاجر الملکی در مکہ مکرمہ مدرسہ صولتیہ بنا نموده
حضرت ایشاں مارا قبلہ گاہ خود حضرت کلاں قدس سرہ برائے خواندن در مدرسہ صولتیہ
ارشا فرمودند حضرت ایشاں در تن کرۃ الصلحی ترجمہ مولانا کے مذتب تفصیل نو
اند در انجانی نویسنده کہ (در سنہ یک ہزار و سہ صد کہ فقیر بہر کاب حضرت والد ماجد خود
بشرف آستانہ پوسی اشرف البقاع مشرف شدہ بود حضرت قبلاہ صاحب مرحوم قدس
سرہ این احقر را برائے خواندن بعضے کتب درسیہ بمدرسہ حضرت مولوی صاحب مدوح
سپردہ بودند قریب دو سال بمدرسہ شریفہ حضرت مولوی صاحب تردد و رفت و آمد
اتفاق افتاد و شرف صحبت مولوی صاحب اکثر ایام حاصل می گشت حضرت مولوی
صاحب مدرسہ عالیہ در پس شبیکہ مکہ مکرمہ بنا نہادہ بودند و مدرسین و محققین در ان مقرر
فرمودہ بودند و حفاظ قاریاں را تنخواہ دادہ کہ تسلیم تجوید و قرأت می کردند۔ زیادہ انہ
نظر طالب علمان روزانہ از مدرسہ شان استفیدی می گردیدند خود مولوی صاحب بسبب

(بقیہ حاشیہ صفحہ گذشتہ) بجمال عزت و نامداری درس و تدریس کردند و جم غفیر از ماندہ علوم و برکات او
بہر دیاب شد در ۱۳۱۳ھ برائے تعلیم فقیر حضرت ایشاں او شال را خواستہ بودند یک دو سال در نزدہ ساں
داد گذرانیدہ باز بوطن اصلی خود مٹاری رفتہ قیام پذیر شدند و از عجایب امور آنکہ با این ہمہ کمال مٹاری
دوانائی در علوم و کتاب ہا از دیگر امور دنیاوی لے خبر و ناواقف می بودند اگر کسی درخت کنار را می گفت
کہ این انار است می گفتند شاید باشد اگر می گفت لے نے انہ است می گفتند خواهد بود۔ اگر کسی
مے پر سید گوش ہلے دراز گوش دراز ہستند یا اسپ و شتر می فرمودند نمی دانم و علی ہذا القیاس
تذکرہ فضائل و کمالات او اگر نوشته شود دفترے دیگر می خواهد مرحوم ہم استاد من بود و ہم استاد
پدر من و ہم استاد پسر من بسیار مشفق و مہربان و مرید حضرت کلاں بود در ماہ ۱۳
در مٹاری بجزا رحمت حق سبحانہ و تعالیٰ پیوست۔ رحمہ سبحانہ و تعالیٰ رحمتہ واسعہ

ذکر استاد ایشاں مولانا رحمۃ اللہ مہاجر الملکی

ضعف و پیری طاقت تدریس نداشتند اکابر شهر مکہ معظمہ از قوم عرب و ترکال بملازمت
 شان جوق جوق می رسیدند و بادب تمام فرو ترمی نشستند و شرف صحبت و استفادہ
 دینی حاصل کرده می رفتند و بعد از آن ذکر اخلاق حمیدہ و وضع و لباس حضرت مولانا
 بتفصیل نوشته می آرند کہ گاہ گاہ حضرت قبلہ گاہ احقر قدس سرہ بملاقات شان
 تشریف می بردند و حضرت مولوی صاحب بغایت تعظیم و کرم می فرمودند۔ لفظ یاسیدی
 تکبیر کلام حضرت مولوی صاحب بود بارها مخاطب ب حضرت قبلہ صاحب شدہ می گفتند
 یاسیدی فرزند خود را (مراد از آن نفس نفس حضرت قبلہ گاہ مایاں است) از دیگر خدمات
 زمانہ خانگی فراغ داده کہ جمعیت در مدرسہ آمدہ بخوانند کہ طبع او را خوشش درم امید کہ
 بزودی از علوم متعارفہ مدرسہ منتفع و مستفید خواهد شد۔ حضرت قبلہ قدس سرہ (یعنی
 والد خود) می فرمودند کہ خدمت یار عیال ماجملہ بر اوست بوقت فراغت حاضر می شود۔ اما
 افسوس کہ فقیر با وجود این چنین وسائل ناقابل ماندہ ثم قال روزے فقیر با ہم سبق
 خود در مدرسہ او شان نزد مولوی حضرت نور صاحب افغان کتاب "سراجی" ترکہ میخوانند
 کہ حسب قاعدہ مدرسہ یک وقتی برائے تدریس این کتاب مقرر بود مایاں در سبق خواندن
 مشغول بودیم کہ ناگاہ حضرت مولوی صاحب بطرح سادگی خود تشریف آوردند و فرمودند
 کوشش بکنید در خواندن و فهمیدن این علم کہ علم ترکہ اول از دنیا مر تفع خواهد شد۔
 و نیز در مکہ مکرمہ بدرس حدیث شریف حسب الامر حضرت والد خود بخدمت سید شیخ احمد
 دھلان مفتی مکہ (مؤلف فتوحات اسلامیہ و "سیرۃ نبویہ" و "تقریب الوصول
 و دیگر کتب متعددہ) حاضر می شدند و استفادہ روایت و سماع احادیث می کردند
 و آنیسو المریدین می آرند کہ حضرت ایشان (یعنی حضرت کلاں) می فرمودند کہ در
 سالے کہ مع عیال بخدمت حضرت قبلہ گاہ خود زیارت حرمین فرمایند مشرف شد بودم
 حضرت قبلہ گاہم قدس سرہ مرا بحضور درس سید شیخ احمد دھلان امری فرمودند و می

ذکر تالیفات و اشعار شیخ احمد دحلان

فرمودند کہ تقریر او در نہایت فصاحت و بلاغت است و آن سنہ یک ہزار و دو صد و شصت و نہ بود۔ راقم الحروف (حضرت ایشان خود) می گوید کہ این بندہ بخدمت حضرت ایشان (یعنی والد خود) در سنہ یک ہزار و سہ صد و یک کہ بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شدہ بود بخدمت شیخ احمد دحلان رسیدہ بود حضرت شیخ بجد کمال معمر و ضعیف بودند و در میان حلقہ اواعیان علمائے مکہ معظمہ می نشستند و تبرکات چیزے از صحیح بخاری درس میگردند۔ از کمال ضعف تقریرش بہ تکلف در فہم می آید۔ انتہی۔ و نیز حضرت ایشان ماصحیح بخاری از حضرت والد خود خواجہ عبدالرحمن قدس سرہ سابقاً سبقاً خواندہ اند۔ در انیس المیدین می آرند در ایامیکہ بندہ راقم الحروف کتاب صحیح بخاری بجنور حضرت ایشان میخواند چونکہ در روایت نام حضرت عمران بن حصین رضی اللہ تعالیٰ عنہ می آمدی فرمودند کہ این شخصے است کہ دعائزد ذکر ہمیش مستجاب است و قطب وقت خود بودند حتی کہ ابرہہ باذن او شان ہر جا کہ امر می کردی رفتند و می یاریدند۔ و این فقیر نیز در وقت خواندن صحیح بخاری پیش حضرت ایشان این فائدہ دوسہ بار شنیدہ ام۔

مخفی نماند کہ حضرت کلان جد مایاں "قدس سرہ استفادہ علم حدیث اجازت و سند حدیث از شیخ الحدیث حضرت شاہ عبدالغنی دہلوی مجددی ولد شاہ ابوسعید مجددی و بعضے از حضرت شیخ عبداللہ السراج مفتی احناف گرفتہ اند۔

شاہ عبدالغنی مجددی در عمر پانزدہ سالگی ہمراہ والد نبرد گوار خود از دہلی ہجرت کردہ بحرین شریفین رفتند و در آنجا از مسند شیخ محمد عابد سندھی مصنف طوابع الاتوا شرح در مختار و نیز از شیخ اسماعیل رومی روایت کتب حدیث حاصل کردہ اند و بواسطہ شاہ سحاق از شاہ عبدالغیر ز دہلوی سند گرفتہ اند بسیارے از علمائے ہندستان و عربستان شاگردان اویند۔ وفات ایشان در ۱۲۹۶ھ در مدینہ منورہ

شده است و در حبه البقیع جائے گرفتہ از اولادِ ذکرش کسے عقب نمازہ الّا
 یک دختر ادبی بی امّہ الشربگیم کہ در حبالہ نکاح برادرزادہ او شیخ منظر لودوآں
 بی بی حالاً تقریباً وہ سال می شود کہ در مدینہ منورہ انتقال نموده است۔ این فقیر
 از والدہ شریفہ خود شنیدہ است کہ حضرت کلان قدس سرہ در زمان اقامت
 مدینہ منورہ ۳۰۳ھ تفقدا حوال بی بی صاحبہ مذکورہ وغرت و خدمت او بسیار
 می کردند و می فرمودند کہ این دختر استاد من شیخ عبدالغنی مجددی است۔ بعد از
 در ۳۲ھ کہ حضرت ایشاں بچہ من شریفین رفتند از حسن اتفاقات بملاقات شیخ
 ابوالنصر محدث شامی رسیدند و اجازت احادیث مسلسل بالروایہ اخذ نمودند چنانچہ
 آن روایات را حضرت ایشاں در جزوی علیحدہ در سفرنامہ خود مسمی بہ پنج گنج نوشتہ
 اند کہ اول آل حدیث مسلسل بالاولیہ است و آل حدیث الراحون یہ جمع
 الرحمن ارحموا من فی الارض یہ حکم الرحمن است۔ و دریں سفرنامہ احوال استاد
 خود شیخ ابوالنصر محدث شامی چنین نوشتہ اند کہ دریں اثنا در حجلج شامی بین شخصی
 بزرگ عظیم القدر عالم متبحر کہ دو از دہ و نیم ہزار حدیث با سند ہا بیادداشتند۔
 شریف النسب از اولاد و امجاد حضرت عنوت الثقلین قدس سرہ مسمی بسید محمد ابوالنصر
 دمشقی بامحاسن سفید و شکل نوزانی در حرم شریف در حال احرام بر مسند و غلط و بیان
 احادیث شریف ظاہر شد ہجوم مردم در حلقہ تدریس او کہ بعد صلوات الختفی فخر خلف المقام
 بوقوع می رسیدن نوعی صورت می بست کہ با وجود رفعت آوازش بگوشش اکثر از
 مواعظش کمتر می رسید فقط بر دیدار او شاں قانع می بودند و احادیث مسلسل
 را از استاد خود تا بحضرت سرور کائنات منقر موجودات صلی اللہ تعالی علیہ وسلم
 بوضاحت تمام بیان می نمود و سند علمائے شامی بین دمشقین علیحدہ داشت
 و سند مصریین علیحدہ بیان می فرمود فقیر دوسہ روز در حلقہ تدریس او شاں حاضر شد

ذکر استاد ایشاں شیخ الحدیث محمد ابوالنصر دمشقی

کلامش پر تاثیر و قوت حافظہ و علمش بے نظیر بعد از تمام وعظ و دعا بردست بوسی
 اوشان چنانچہ رسم عرب است کہ دست بوسی استاد بعد تمام حلقہ درس می نمایند
 چنان از دحام واقع می شد کہ سه چهار نفر گرداگرد از تلا میزد قوی اورا در پناه میداشتند
 ورنہ مردم بے اختیار خود را بر او می انداختند و ایند امیر ساینند و او با وجود کبر سن و
 رفعت مکان بنوعی متواضع کہ ہر کس کہ دست بوسی او میکرد خود نیز دست آن
 شخص را بزوری می مالید و نماز عصر و مغرب و عشاء قریب باب العمرة ادا میفرمود
 بافقیر نوعی از ارتباط حب پیدا کرده بود کہ بشفقت تمام سندہائے احادیث سلسلہ
 خود از زبان خود بیان می فرمودند و باز اجازت آن میدادند روزی عرض کردم کہ
 بر حافظہ خود چندان اعتمادی ندارم اگر اجازت شود از نسخہ خاصہ ہمیں احادیث
 نقل شوند قبول نمودند و نسخہ خاصہ کہ بدست خود در سندہا نوشته بودند عنایت نمودند
 تا کہ نقل وہ حدیث سلسل کہ اولش حدیث سلسل بالاولیہ و دوم حدیث سلسل
 بالائمۃ الا مشیقین و سوم حدیث سلسل بالائمۃ المصریین و چهارم حدیث سلسل
 از تلاشیات بخاری و ہکذا وہ خطبہ نبوی در مواعظ صلی اللہ علیہ وسلم و احادیث فضل
 شام و مین جملہ و رسہ چهار جز صغیر اتفاق کتابت در روز افتاد و بدست خود
 بر آخر نسخہ اجازت نامہ نوشتند و عطا فرمودند و الحمد للہ علی ذلك انشاء
 اللہ تعالی بعد تمام این مسودہ نقل احادیث مذکورہ شامل خواہد شد تمیماً للفقائد
 ۱۱۲ انتہی۔ در اتم الحروف میگوید

کہ این فقیر کتابہائی مشکوٰۃ شریف و قدسی از صحیح بخاری سبقاً سبقاً پیش حضرت
 ایشان خواندہ است و بعد از ان تمام صحاح ستہ از اول تا آخر بطریق دورہ از حضرت
 ایشان خواندہ است باین طریق کہ اول چند ورق حضرت ایشان بر کتاب خود میخواندند
 و فقیر بر کتاب خود سماع می کرد و بعد از ان فقیر میخواند و حضرت ایشان سماع میکردند

از رمضان شریف شروع کردیم و بدیگر یاه شوال در عرصه ۱۱ ماه صحاح سته ختم کردیم و باز مؤطا امام مالک شروع کردیم مگر تمام نشد۔

فائده ۱۰۔ خواندن صحیح بخاری برائے حل مشکلات و دفع بلیات و قضائے حاجات مجرب و معمول مشائخ و علمائے حدیث است۔ شیخ عبدالحق محدث دہلوی در مقدمہ شرح مشکوٰۃ می نویسد کہ بسیاری از مشائخ و علمائے ثقات از برائے حصول مراد و کفایت ہمت و دفع بلیات و کشف کربات و برائے صحت و شفا برائے بیماریاں و در مضائق و شدائد خواندہ اند و بمراد رسیدہ و مقصود خود را دریافتہ اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانستہ اند و این معنی نزد علمائے حدیث بمرتبہ شہرت و استفاضہ رسیدہ است۔ میر جمال الدین محدث از استاد خود سیلا صیل الدین نقل کردہ است کہ گفت قریب صد و بست بار صحیح بخاری را در و قلع و مہات برائے خود و برائے مردم خواندہ ام و بہر نیت کہ خواندہ ام مقصود حاصل شد و ہم بکفایت انجامیدہ است و این فقیر ہم یکبار بسر خود برای حل مشکل صحیح بخاری شروع نمود ہر روز یک سیپارہ در دو جلسہ خواندہ می شد در یک ماہ تمام کردم و بفضلہ سبحانہ و تعالیٰ آن مشکل آسان گردید۔

فائده ۱۱۔ حضرت ایشان بہ کتاب رانا قص و ناتمام خواندن پسند نمی کردند و تاکید می فرمودند بہر کتاب کہ می خوانید باید کہ تا آخر تمام و کمال بخوانید۔ آخر مصنف کہ ساختہ است برای خواندن ساختہ است نہ برای گذاشتن اگر آخر آن ضروری نبودی چرا مصنف محنت و مشقت کردہ تالیف آن می نمود۔

والحق کہ نصاب تعلیم این دیار بسیار ناقص است از بخاری شریف یک سیپارہ و از بیضاوی شریف یک سورہ بقرہ و از شرح جامی تا بنیات و از عبد العفور تا غیر منصرف و از مطول تا ما انا قلت و از توضیح و تلویح تا مقدمات اربعہ و از ہدایہ

و شرح دقایق نصاب نصف میخوانند و باین مغرور می شوند که ما این همه کتابها خوانده فارغ
التحصیل شدیم از اینجا است که اکثر مولوی صاحبان فارغ التحصیل رامی بینی که در همه
علوم و فنون ناقص و نامتمام می باشند تجرد و بهارت در هیچ فنی حاصل نمی کنند اصحاب
فضل و کمال درین زمانه و قحط الرجال یافته نمی شوند۔

دولت حفظ قرآن مجید۔ حفظ کردن حضرت ایشان قرآن مجید را هم بنوعی عجیب
و طریز غریب بود که آن از جمله کرامات و خرق عادات شمرده بشود اکثر مردمان که حفظ
قرآن شریف مشرف می شوند یاد در خوردی بکوشش والدین یاد می کنند یاد در کلانی از
کارهای دنیادی پہلو تھی کرده کوشش می کنند و کامیاب می شوند مگر طریقی حضرت
ایشان ماورای این طریق معناده بود۔ دران زمان که حضرت ایشان با والد شریف خود
در دیار عربستان بودند خدمت اہل و عیال حضرت کلان و کار و بار همه رفقا و خدمتگاران
بجوالہ حضرت ایشان بود روزانه اشیا می مطاوبہ از بازار خریدہ می آوردند و تفقد احوال
خورد و کلاں و کارهای ایشان می کردند و باز حسب الامر والد خود برائے سبق خواندن
بمدرسہ می رفتند و مزید بران عیالات خاصان مقام شریف از طواف و عمرہ بہ روز
بجای آوردند۔

از والدہ شریفہ خود شنیدہ ام کہ اگر بروز فراغت عمرہ نمی یافتند شہا بمیقات رفتہ
مناسک عمرہ بجای آوردند کمتر روزی باشد کہ طواف و عمرہ قضا کردہ باشند با وجود
این قدر موانع و اشتغال کہ بہت بستر بطریق خفیہ بحفظ قرآن شریف تن تہا بس خود
مشغول شدند و سبب مخفی داشتن این ہم بود کہ حضرت والد خود می ترسیدند کہ
مبلو امارا از سبب مشغولی در مدرسہ و دیگر کار ہائے ضروری از حفظ قرآن مانع شوند۔
پس در وقت فرصت بگوشہ نشسته دوسہ رکوع یاد می کردند در دعای حفظ
قرآن تجربہ خود نوشتہ اند کہ بعد از عمل این دعا گاہی نصف سپارہ ہم یاد می کردم۔

حفظ قرآن مجید

قوت حافظہ ایشان ازینجا اندازہ باید کرد "تا کہ بیست و دو سیپارہ قرآن مجید مخفی حفظ کردند
 بعد ازان مروان را این حقیقت معلوم شد و رفتہ رفتہ بسبع حضرت قبلہ گاہ ایشان
 این خبر مبینت اثر رسید بسیار خوشنود شدند و حمد الہی بجا آوردند و برائے اتمام مابقی
 سعی و کوشش نمودند چنانچہ این قہد حضرت ایشان خود در انیس المریدین ذکر کرده
 اندومی نویسند کہ "در سنہ یک ہزار و صد و پنچ کہ بندہ راقم الحروف بعنایت الہی
 و برکت دعای حضرت ایشان بشرف حفظ کلام اللہ شریف مشرف شد اگرچہ
 از مدتی شوق حفظ کلام اللہ شریف دامنگیر بود و بوقت ضرورت دوسہ رکوع و ہرچہ
 میسری شد حفظ می کرد اما از کمال ادب اظہار این داعیہ بحضور شریف نمی توانست
 کرد زیرا کہ روزی از زبان حق ترجمان در شنیدن آمدہ بود کہ ما را در صغیر سن شوق حفظ
 کلام اللہ شریف غالب شد بخد مت حضرت والد خود نوشتم کہ ما را این داعیہ
 غالب شدہ است اجازت شود کہ کوشش و سعی کردہ شود حضرت والدہم در
 جواب منع نوشت و تحریرین بر حصول علم فرمودند و مصرع حافظ شیرازی در تخیل
 نوشتند ع کہ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلمہا پس ازان حسب فرمودہ
 حضرت کار کردیم۔ این عاجز از خوف آنکہ مبادا حضرت ایشان ممانعت فرمایند
 اظہار این وقتی بحضور شریف شد کہ دور تلاوت از بیست و دو جزر گذشتہ بود
 حضرت ایشان خیلی خوشنودی ظاہر فرمودند و برائے اتمام مابقی کوشش فرمودند
 و استاد کلمہ حافظ حاجی میان لعل محمد متعلوی را برائے شنیدن دور بندہ طلبیدند و
 بعد ختم شریف طعام بسیار نچتہ کنایند و مردم را دعوت کردہ خورایندند۔
 بوقت تجویز طعام کسی از ملازمین عرض کرد کہ حضرت حاجت این قدر گو سفندان
 فرج کردن چیست۔ حضرت ایشان در جواب فرمودند کہ برائے شکرانہ نعمت
 حفظ کلام اللہ شریف کہ فلانی را عطا شدہ است اگر خود را ذبح کنم بیچ نیست۔

آن شخص از گفته نمودن نام شده ساکت ماند و فیہ من ملفوظاتہ روزی در مجلس
در باب حفظ کلام اللہ بہ نسبت بندہ فرمودند کہ حضرت والدہم قدم سرہ برادر
خوردہم غلام جان مرحوم را بحفظ کلام اللہ مامور ساختند ایشان سعی کردہ بقدر
ہفت ہشت سیپارہ حفظ کرد باز فراموش میگرد. حضرت والدہم در دعائے
خود می گفتند الی کسی را از اولادہم توفیق حفظ کلام اللہ عطا فرمای کہ این دعا در
حق فلان (یعنی محمد حسن جان) بدرجہ قبولیت رسید۔

درس مکتوبات شریف - حضرت عموی صاحب آقا محمد حسین زید برکاتہ
نقل می کنند کہ در زمان اقامت نیکہ حضرت کلان قدس سرہ ما را چہار کس را
سبق مکتوبات شریف شروع کنانید یعنی ماہر دو برادر و حضرت عبدالقدوس
معروف بشیرین جان آغاز رسید حاجی اسد اللہ شاہ نیکہ انی مدتی ماہر چہار در سبق یار
بودیم آخر آنها بسبب کارہای زمانہ یک یک شدہ گزاشتند و من چونکہ از کارہائے
زمانہ فارغ البال بودم تا مدتی در از پیش حضرت ایشان میخواندم و در اثنای درس
حضرت ایشان تقریرہائے عجیبہ و غریبہ و بیان اسرار و دقائق آن نوعی میگردند کہ
از جہت صغر سن ما را بفہم برابر نمی آمد۔

مخفی نماند کہ کتاب ہدایت مآب مکتوبات شریف حضرت امام ربانی مجدد
الف ثانی شیخ احمد فاروقی سر مشدی قدس سرہ پیش ازین در درس و تدریس
حضرات مجددیہ و خلفائی نقشبندیہ داخل بود و سبقاً سبقاً آن را نزد استاد
میخواندند و حلقہ اصحاب یک کس با و از بلند خوانندہ دو دیگران ہمہ تن گوش
شدہ استماع میگردند و از ان الشراح قالب و صفائی باطن می یافتند مگر
افسوس کہ حالا حضرات قطع تعلق بآن نمودہ اند و بیچ آشنائی بآن کتاب
معین ہدایت و ارشاد ندارند و حال آنکہ مکتوبات شریف ہم مقبول در گاہ حضرت

درس مکتوبات شریف

الہی است جل سلطانہ و ہم مقبول حضرت رسالت پناہی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
 حضرت امام ربانی خود میفرمایند کہ دوش ندا در دادند و ظاہر ساختند کہ این ہمہ
 علوم کہ نوشتہ بل ہر چہ در گفتگوی تو آمدہ ہمہ مقبول و مرضی و اشارت بنوشتہ
 ہائے من کردہ فرمودند این ہمہ ما گفتہ ایم و بیان ما است، و مرزا مظہر جان جاناں
 در واقعہ کہ بجنور حضرت سید سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام مشرف شدہ اند
 می آرند کہ بجنور عرض کردم یا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم حضرت در حق مجذوب
 الف ثانی چہ میفرمایند؟ فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست؟ باز عرض
 کردم یا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشتہ است
 فرمودند اگر چیزی یاد است بخوانید بندہ این عبارت بعضی مکتوب ایشان اند
 تعالی وراء العوالم ثم وراء العوالم ثم وراء العوالم ثم وراء العوالم ثم وراء العوالم
 وحقہا فرمودند، فرمودند باز بخوانید باز خواندم زیاد تر تحسین نمودند و این حالت
 امتداد کشید، پس ہر کہ خوانندہ این کتاب و دوست دارندہ آن باشد نیز
 مقبول و محبوب باشد۔

باب بیان تالیفات و تصنیفات و اوراد و وظائف و کیفیت

تلقین مریدان و بعضی بشارت منامی حضرت ایشان

فصل در ذکر تالیفات و تصانیف حضرت ایشان قدس سرہ

حضرت ایشان در فن تالیف و تصنیف و تحریر مکاتیب و مراسیل نوعی ہلکہ
 راسخ و قوتی کاملہ داشتند کہ قلم برداشتہ مضامین عجیبہ و غریبہ بالفاظی فصیحہ و
 لمیحہ و عبارتی دلچسپ و شیرین بے تامل و بے تماشامی نگاشتند و مافی الضمیر خود

باب دوم در ذکر تالیفات حضرت ایشان

بکلماتی را لفظ سهل الفهم و دلنشین ادا میفرمودند تصنع و تکلف در عبارت آرائی و
تتبع اسجاع و قوافی - بایراد الفاظ غریبه و غیر مانوس نمی نمودند ازین سبب تصنیف و
تالیف و مکاتیب ایشان تمام شیرین و دلپذیر است همه مقبول خاص و عام و
مرغوب طبائع انام واقع شده چنانچه این معنی خود از تحریرات ایشان ظاهر و
باهر است حاجت تحریر و بیان ندارد مسودات ایشان حکم مبیضات داشت -
چنانچه امام سیوطی فرموده که مسوداتی مَبْیَضَاتِ اکثر مسودات ایشان بعد
از نقل و تبیض و نظر ثانی هم عالی از نحو و اثبات تغییر و تبدیل کثیری بود مسودهای
بعض کتب بدستخط ایشان قلمی در کتب خانه موجود اند و بر این مدعی شاهد و گواه -
خطوط ثپالی از مریدان و مخلصان و مراسلات از دوستان و عزیزان و اهل
علم و فضلا و اماره و غربا پیش حضرت ایشان بجای بسیاری آمدند که بعد از تشریف
فرمانی و سکونت حضرت ایشان در سنده ساینده از جانب حکومت وقت سند نهج
ثپال منظور شد و تا حال جاری است از شهر سنده محمد خان با قاعده روزمره هر کاره "قاک"
می آید و هر گونه ثپال از خطوط و رجسٹری و پارسل و دی پی و منی آرڈری آر دومی برد -
یا دو دارم که این کار خیر بواسطه مرحوم حاجی عبداللہ خان ہا جرمی سابق سپرنٹنڈنٹ
محکمہ ڈاک سنده و بلوچستان کہ مخلص خاص و محب حضرت مرحومی و رفیق
حضرت ایشان در سفر عربستان بود صورت انصرام پذیرفت و از باقیات
صالحات او جاری ماند -

حضرت ایشان جواب تمام خطوط و مراسلات فوراً می نوشتند و کار امر روز را
بفردانی گذارند ڈاک امروز نیز را جوابهای مفصل نوشته فرادوانه میگردند
بہر س را موافق وقت و حال و فرا خود لیاقت و استعداد و خط می نوشتند
و بہر یک فقره را جواب با صواب میدادند و سائل را منتظر جواب شافی کافی نمیدادند

بایان فرزندان که در خط و کتابت و جواب نویسی سهل انگاری و سستی می کردیم همیشه هدایت و نصیحت می کردند که بابا هرگز بشما سلام و دعا بنویسد و خطر روانه کند باید که شما ضرور جواب آن بنویسید و دل مخلصان شاد کنید. اگر در جواب مکتوب حضرت ایشان تساهل میکردیم یا مختصری نوشتیم تا خوش می شدند و سخت تنبیه می نوشتند که آمده چنین نکنید تمام حالات خانگی بمن از من و عن مفضلان نوشته باشید و تقصیر در جواب نکنید مراسلات و مکاتیب حضرت ایشان بسیار اند و بخیاب و در اطراف و کناف عالم منتشر حالادین زمان برادرم حافظ هاشم جان در صد و جمع آوری آن شده است از جماعت مخلصان و مریدان ذخیره معتد به ما فرجه آورده است، امید که مجموعه مکتوبات عمده مفید عامه جمع خواهد شد و بجلیه طباعت رسیده کل الجواهر دیده مشتاقان و بصیرت افزای ارباب علم و عرفان خواهد شد. لهذا این فقیر درین رساله فقط بر ذکر بعضی تالیفات و رسائل ایشان که بصورت کتاب تحریر نموده اند اکتفا می نماید.

۱) شفاء الامراض :- بزبان عربی در تمام و تعویذات و وظائف و دعوات است، بترتیب کتب طبیه از امراض سر شروع کرده تمام امراض و اسقام انسانی را علاج روحانی نوشته اند و بعد از آن برائے دیگر مشکلات زمانه و قضای حاجات و دفع بلیات و وظائف و دعوات و عملیات ماثوره و مجرب نوشته اند اکثری انتخاب از نایب القوائد عربی مؤلفه شیخ است و در آن بعضی اعمال از دیگر مشایخ و اجداد و کرام نیز اضافه نموده اند و در حصه دوم این کتاب بعضی نسخه های طبیه معموله و مجرب خود یا مسموعه از بعضی دوستان و تجربه کاران تحریر فرموده اند گویا قراقرزین طبیه است. حسب علم این فقیر این کتاب نخستین تالیف حضرت ایشان است چرا که تقریباً پنج سال پیش در وقت که فقیر سبق فارسی پیش حضرت ایشان میخواندم دیدم که حضرت ایشان

این کتاب را از مسوده بر کاغذ کثیری بخط عمده و رسم الخط عربی نقل می فرمودند این کتاب چھاپ نشده فقط یک نسخه قلمی بدست حضرت ایشان در کتب خانہ موجود است و رویا چه آن بعد از حمد و صلوة می نویسند و انا مع قلت استعدا و وكثرة شواغلی اردت ان اُبویسہ علی قانون الاطباء و انظہر الفوائد و الفرائد المنشورة فی ابوابها بحذف الاسانید و المكسرات و ایجاز المطولات و زیادة شیء من المعربات لتسهیل الامر و تقمیم الفائدة علی الطلبة و المحقق قسمًا من العلاجات المعربات المأخوذة من كتب الحكماء المتبحرین فی هذا الفن من اهل العصر و القدماء الی اخره - و در آخر آن تاریخ تالیف و فراغ از سوی آن جناب تحریر فرموده اند - قد وقع الفراغ من تحریر السالة الشریفة صبحوة الاثنین الثالث و العشرین من شهر جمادی الاخرة المسلك فی شهره سنة اربعه عشر بعد الالف و ثلثمائة - ربنا اتمم لنا نورنا و اعفر لنا انک علی کل شیء قدير ط

انیس المریدین :- کتابی است عجیب و غریب مفید انا هم مقبول خاص و عام مشتمل بر فوائد شریفه و اجاث لطیفه و سلوک طریقہ نقشبندیہ، این کتاب را در ذکرو حالات و مناقب و فضائل و کرامات و وظائف و اواراد و عبادات و عبادات و سوانح عمری حضرت پیر بزرگوار و الدماجد خود قدوة الادیار خواجہ عبد الرحمن فاروقی قدس سره نوشته اند مشتمل است بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه مقدمه در بیان نسب شریف و اسمائ اجداد کرام و ذکر مشائخ عظام و بیان طریق اجمال فصل اول در ذکر عقائد مرئیة و بعضی حکایم اخلاق حضرت ایشان

فصل دوم در پاره علمیت ظاهری حضرت ایشان و تحقیق بعضی مسائل علمیه و تحریرات حضرت ایشان فصل سوم در بیان بعضی ادعیه ماثوره که حضرت ایشان در اوقات مختلفه میخواندند و ذکر تعویذها که برای امراض می نوشتند و ترتیب حزب البحر و ختم خواجگان و طرق تلقین مریدان فصل چهارم در ملفوظات و کرامات و خوارق عادات که از حضرت ایشان بصدور رسیده و بیان علیه شریفه و غیر ذلک - خاتمه در بیان انتقال حضرت ایشان و ذکر تواریخ و مرثی شعرائی عصر که در فراق حضرت ایشان املا فرموده اند -

این کتاب مستطاب در ۱۳۱۶ هجری بعد از وفات حضرت کلان تالیف شده است و در سنه ۱۳۲۸ در شهر امرتسر مطبع مجددی چاپ شده در زمره احباب و مخلصین هدیه تقسیم کرده شد بار دیگر چاپ نشده الحال نایاب است و شائقین در پس آن حیران و سرگردان -

ترجمه هود و مواتیق بزبان فارسی اصل کتاب در علم تصوف و اخلاق از امام شعرانی شیخ عبدالوهاب مالکی متوفی سنه ۹۷۳ است مرحوم شیخ عبدالرحیم نو مسلم که طالب این فن و صاحب اخلاق جمیده بود مستدعی شد که عبارت عربی بفهم مانمی آید اگر حضرت ایشان ترجمه آن بفارسی بکنند هر آینه مفید عام خواهد شد و میان ازان منتفع خواهیم شد پس حضرت ایشان ترجمه کردن آن بفارسی شروع کردند و قریب به نصف آن نوشتند بعد ازان از جهت عدم ذراعت خود فقیرا امر کردند که تو ترجمه آن بنویس حسب الامر من هم چیز نوشتیم و با حضرت ایشان از ادل تا آخر نظر ثانی و مقابله کرده تمام نمودیم، قلمی موجود است چاپ نشده -

النسب الانجاب به در علم تاریخ و شجره نسب جمیع حضرات خاندان مجددیه است

از حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شروع کرده تا زمانه خود جمیع اولاد و احفاد و آبا و اجداد و خانواده
 مجددیه را در آن قلمبند نموده اند و احوال هر یک او تعریف هر یک و سنه وفات هر یک نوشته
 اند کتابی است جامع و مانع در باره حضرت مجددیه ضروری و خیلی نافع در دنیا چه این
 کتاب می نویسند و اما بعد مخفی مباد که علم انساب شجره ایست از علوم دین که بجز
 آن حاصل می توان کرد شناخت ذوی القربی و ربط می توان نمود آن درجات کفایت
 و محترمی توان بود آن از ضبط و نقل مدعیان کاذب در نسب که این جمله امور به قرآن مسین و
 شرع متین است و درین باب خاص در نسب نامه حضرت مجددیه قدس الله تعالی
 اسرار عالیها حضرت جبرائیل قطب دایره معرفت شمس فلک شریعت سرگروه اهل الله
 حضرت حاجی محمد فضل الله رحمة الله علیه کتابی نفیس مسمی به عمدة اللقاءات تصنیف
 فرموده اند که در آن سیر حضرت سرور کائنات صلی الله تعالی علیه وسلم نسب پاکش تا
 ابوالبشر علیه السلام و واقعات سینین بجزت و احوالات خلاقه را را شدین رضوان الله
 تعالی علیهم اجمعین و احوالات حضرت امه اطهار اهل بیت رسول مختار صلی الله تعالی
 علیه وسلم و احوال و کرامات و خرق عادات پیران سلسله نقشبندیه از حضرت صدیق
 اکبر رضی الله تعالی عنه تا زمان خویش و احوالات و نسب نامه اولاد و اجداد قطب ربانی محبوب
 سبحانی حضرت شیخ مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه تا وقت کتابت کتاب مذکور تفصیل
 و تحقیق بیان فرموده اند و سنه تالیف کتاب مذکور یک هزار و دو صد و سی و چهار واقع شده اما
 بعد از آن تا وقت کتابت این اوراق کسی نسب خاندان عالیشان را نوعی که حضرت ایشان
 بنیاد نهاده تمه نکرده است و شعب حضرت کرام و اطراف و کناف عالم آن قدر مشتت
 و پراکنده افتاده است که غالباً بیچ و لایستی و بیچ ناجیه از سکنت چندی از اولاد حضرت مجدد و قدس
 سره خالی نخواهد بود اگر چه احتیاج علم جمله یک شخص را از جمله محالات است اما حکم لایدرک کله
 لایترک کله آنچه علم این فقیر قلیل البصاغه بدنام کننده نکونامی چند محمد حسن المجددی

بآن رسیده بطریق تتمه کتاب عمدة المقامات در تحریر آوردیم الی آخر ما قال التماس
از ناظرین اینکه جایگزین سبب علمی غلطی بیند با صلاح آن کوشند و معذور دارند
که احصائے مخلوق خالق را سزا است و ما توفیقی الایا شد فی الواقع این کاری است
دست بسته و مشکل که حضرت ایشان بکوشش و محنت تمام جهد و جهد بسیار
و وسعت معلومات خود بجمع و تحریر و تالیف آن موفق شده اند و این فقیر برائے
سهولت فهم و آسانی در یافتن آباد اجداد کتاب مذکور را اختصار نموده و فقط بر ذکر
اسامی اکتفا کرده بر یک صفحه کلان بطریق شجره مدوره نقل کرده است تا در پیدا کردن آباد
واجد شخص از فصول و ابواب متعدده و ورق گردانی تمام کتاب وقتی واقع نشود
کتاب مذکور در شهر لاهور در مطبع "مشهور عالم" چاپ شده و در حضرات مجددیه
بطریق بدیه اکثر توزیع شده است باقی مانده چند نسخه در کتب خانة موجود اند سنه
و تاریخ تالیف آن در آخر کتاب این طور نوشته اند و کان الفراغ من تالیف
هذا الكتاب يوم الاحد السادس والعشرين من شهر رجب الفرد
سنه ۱۳۴۰ و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین -

الاصول الاربعة { در زمانه تحریک خلافت فتنه نجدیت در
فی تزوید الوهابیة { سنه پیدا شد و غیر مقلدان از جانب پنجاب
و هندوستان درین ملک سنه سر آوردند اشاعت مذہب خود کردند
کتب و رسائل مذہب خود چاپ کردند بسیاری از مولویان سنه همراه و
بمخیال آنها شدند تا آنکه مولوی دین محمد و فانی ترجمه کتاب مولوی اسمعیل دہلوی
مسمی بہ تقویۃ الایمان بزبان سندھی مسمی بہ توحید الایمان "شائع کرد فتنه
عظیمه برپا شد و علمائے اہل السنۃ و الجماعت حنفی المذہب ہم بمقابلہ آنها
برفاستند مناظرہ ہا کرده اند و بحثها نمودند و در جواب آنها کتب و رسائل نوشتند -

دران زمان حضرت ایشان این رساله در تائید مذهب حنفی و حمایت اهل
السنه و الجماعه تالیف کرده شائع نمودند و بخرج خود طبع کنانیده مفت تقسیم
نمودند مقبول عام شد و در اخبار الفقیه "امیر شریک شہار آن شائع شد علاوه از سند
در ملک پنجاب و ہندوستان بسیار مردمان بذریعہ نیال خواستند و عنقریب
خلاص شد۔ و در بیا جہ آن وجہ تالیف می نویسند۔

دخنی مباد کہ درین زمان فرقه از اہل ہواد اسلام پیدا شدہ است کہ خود را
اہل حدیث می نامند و در مقابلہ اہل السنہ و الجماعہ خصوصاً مقلدین مذہب
حنفیہ کارروائی ہائے مخالفانہ بہ پیادہ اعلیٰ جعل می آرند در پس اطفائی نور ملت
و مذہب بجان کوشان اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده ہم مشرب خود نمود
اند۔ بعد ازین ذکر مقتضایان این فرقه و بیان عقائد فائدہ او شان مفصلاً در پشت
صفو تقریباً نموده می آرند کہ الحاصل اصول مابہ النزاع در میان مقلدین و غیر
مقلدین چہار چیز است التعلیم بغیر اللہ تعالیٰ۔ التوسل بامر و اح الصالحات
والاستمداد منها۔ النذار للغائب و سماع الموتی۔ الاتباع والتقلید
لاہر باب السنہ اہل السنہ این چہار چیز را وہابیہ شرک و کفر و بدعت میدانند
چنانچہ در عقائد آنها بحوالہ کتب آنها ذکر یافت و اہل السنہ و الجماعہ مقلدین
مذہب اربعہ این ہر چہار چیز را مباح و مسنون و واجب میدانند الحال بر مقلدان
لازم است کہ دلائل اباحت و تسنن و وجوب امور معلومہ از روی کتاب اللہ و حدیث
رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور علمائے امت
مرحومہ ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعت غیر مقلدین را عموماً و جماعت
وہابیہ حنفی نما را خصوصاً بکمال ادب معروض ... کہ برائے خدا پروردہ تعصب
و آتش قہر و غیظ بے محل کہ با مقلدان مذہب وارند کیسو انداختہ بطریق انصاف

که احسن الاوصاف است بکمال فراخدلی فکر غائر منصفانه بر مضامین رساله بعجل
آورده نتیجه که مقتضای انصاف باشد بر آنند که حق طلبی این است و خواه خواه
بمجرد سماع دلیل مخالف طبع برود و قدح آن نکوشند که این طریق نفس پروری
است - والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بعد از آن این چهار اصول را بدلائل قاطعه و حجج ساطعه از قرآن مجید و احادیث
شریفه و اقوال سلف صالحین مدلل ساخته بطرز معقول بیان نموده اند که
طالب حق را بغیر از اذعان و تسلیم چاره نباشد و مذنب برب القلوب را بر صراط
مستقیم قائم و ثابت قدم گرداند در خاتمه آن می نویسند و کان الفراع من
تحریر الرساله صفحه الاثنین الثامن عشر من شهر جمادی الاولی
المتسک فی شهر سنة ست و اربعین بعد الالف و ثلثمائة -

وانا الفقیس الی الله محمد حسن المجددی الفاروقی

اللهم اختم لنا و لمن نظر فیها بعین الانصاف

بالخیر و السعادة یا ذا الجود و المغفرة ۱۲

طریق النجات مع رسالهم درین زمانه آنادی و آزاد خیالی یک
التنویس فی اثبات التقدیراً فرقه دیگر پیدا شده است که خود
را نیچریمی گویند مانند فلاسفه یونان تابع عقول ناقصه و آرای فاسده خود میگردند
اموری که در شرائع ثابت شده و بعقل ایشان برابر نمی آیند مثل معراج جسمانی و
عذاب قبر و میزان اعمال و غیر ذلک آنرا قبول ندارند و سر غنه این فرقه در هندوستان
سر سید احمد بود و انگریزی خوانان این زمانه اکثر این بلا مبتلا شده اند - حضرت
ایشان برائے هدایت این فرقه زانعه این رساله نافع تحریر فرمودند و بجا بهای معقول
و مثالهای واضح اصلاح آرای فاسده او شان نموده اند چونکه این رساله بزبان عربی

تالیف شده بود برادر هم حافظ باشم جان برائے فہم علوم ترجمہ آن جریان اردو نموده اہل رسالہ بعربی دریک کالم است و مقابل آن ترجمہ آن در دیگر کالم حضرت ایشان نخرج خود آزاد مطبع امرتسر چھاپ کنائیدہ شائع نمودند این رسالہ ہم خلی مقبول عام شد تاکہ در نصاب تعلیم انگریزی خوانان در مدرسہ الاسلام کراچی داخل شد و بعد از دو سہ سال ممبران مدرسہ جدیدہ الخیال آمدند و این رسالہ را موقوف کردند سنہ تالیف این ہر دور رسالہ در آخر یک ہزار و سہ صد و چھٹل آوندہ نوشتہ اند۔

العقائد الصحیحہ فی بیان در میان دو فرقہ علمائی ہندوستان مذهب اہل السنۃ والجماعۃ دیوبندیہ و بریلویہ چند مسائل اختلافیہ ہستند کہ باعث تفرقہ عظیمہ در میان مسلمانان شدہ است ہر یک فرقہ و جماعت تکفیر و تضلیل فرقہ دیگر و جماعت مخالفہ خود میکنند و الحق کہ ہر یک صراط مستقیم گذاشتہ راہ افراط و تفریط پیورہ اند و طریقہ انصاف اعتدال را گذاشتہ جادہ تعصب و عناد و غلو گرفتہ اند۔

حضرت ایشان دریں رسالہ وجیزہ آنچه حق و صواب است و عقیدہ صحیحہ اہل السنۃ والجماعۃ از البطرز معقول و وجہ مقبول بیان نمودہ ہستند و الحق کہ نام باہمی است و برائے ہدایت مسلمانان عرودۃ الوثقی۔ اولاً عقائد اسلامیہ بطریق اجمال از قواعد العقائد امام غزالی نقل کردہ اند بعد از ان مسائل اختلافیہ چون مسئلہ علم غیب و مسئلہ ایصال ذواب بارواح موتی۔ مسئلہ بشریت و مسئلہ تعظیم لغیر اللہ تعالیٰ و مسئلہ سماع موتی و مسئلہ توسل و مسئلہ نذر غائب۔ و مسئلہ زیارۃ قبور و مسئلہ شفاعت و مسئلہ اعراض مشائخ و مسئلہ امکان کذب و غیر ذلک بر وجہ انصاف دور از تعصب و اعتساف بیان نمودہ اند فہلئینا وایہا الاخوان وعضو علیہا بالنواجز تفرز و ابالفلاح و البجاح و سلامۃ الایمان

من عنواكل الشيطان -

این رساله هم بزبان عربی مع ترجمه اردو در مطبع الفقیه امرتسر چاپ شده است
اصل نامش همین است که در عنوان مذکور شد صاحب مطبع فی تردید الوهابیة النجدیة
از طرف خود ایزاد کرده نام و عنوان و سرورق آن بعنودی خود تحریر کرده است نه از
حضرت مصنف است -

در آخر این رساله نوشته اند ولیکن هذا آخر ما اردنا تخروجه فی هذا
المقام اللهم انک تعلم انی ما اردت بهذا التحریرا لاصیادة عقائد
المسلمین عن الزيغ والضلال فان کان صواباً فممنک و لک المنة
فانفع به عبادک المومنین وان کان خطأً فمن نفسی و اسئلك العفو
والغفران اللهم ارنا الحق حقاً و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلاً
و ارزقنا اجتنابه و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد خیر خلقه و
نور عرشه و علی اله و اصحابه و اتباعه و صالحی امته اجمعین امین
و کان الفراغ من تحریر الرساله یوم الاثنين الرابع عشر من شهر محرم
الحرام سنة سنین بعد الالف و ثلثمائة -

رساله تهلیلیه - در شرح و تفسیر کلمه طیبه لا اله الا الله - محمد

رسول الله - این رساله شریفه تحریر فرموده اند از مطالعه آن دل زنده و ایمان
تازه میشود و در تفسیر جزو اول این کلمه طیبه مسائل توحید و اعتقادات ذات و صفات
باری تعالی و تقدس نوشته اند و در تفسیر جزو ثانی این کلمه طیبه عقائد متعلقه
برسالت و نبوت نوشته اند و در هر دو مضمون نکات بدیعه و لطائف غریبه از
طبع و قافیه خود بیان فرموده اند و بعد از آن تسبیح نامم آنحضرت اشرف المخلوقات
علیه الصلوٰة والسلام و ذکر دلائل آن سرور کائنات تا زمان بعثت و ذکر ازواج مطهرات

و بنیان و بنات و خلفار و اصحاب و خصائص و معجزات و شمایل و عادات و سیرایا
و غزوات بنوعی قلمبند نموده که در بیاراد و کوزه بند کرده اند و بدین آن انسان از
جمله وقائع و حالات بطریق اختصار خبردار میشود و از کتب و اسفار کبار مستغنی
می سازد -

این رساله در حجم ۳۳ صفحه در مطبع "رفاه عام" ایستیم پریس لاهور طبع شده است
مگر افسوس که کاتب آن در غلط نویسی قهر کرده در نسخ الفاظ و ترک عبارات و تحریف
در کلمات هر چه از دستش آمده بعمل آورده است. حضرت ایشان بدست خود
صحت نامه آن نوشته بر ورق علیحدہ چھاپ کنائیدہ اند مگر قبل از طباعت
صحت نامه بسیار نسخہ ہائے آن در اطراف و اکناف عالم شائع شدہ رفتہ اند
سنہ تالیف آن در آخر رسالہ می نویسند کہ بجد الہی فقیر محمد حسن مجددی تاریخ پنجم
ربیع الثانی ۱۳۵۲ھ از تسوید رسالہ تھلیلہ فراغت یافت -

تذکرۃ الصالحاء فی م این رسالہ را خاص در ذکر آن اولیاء و صالحین
بیان الاتقیاء نوشته اند کہ حضرت ایشان در حال حیات
بچشم خود دیدہ اند و در خراسان و عربستان یا سندھ و ہند و بلوچستان بملاقات
اوشان رسیدہ اند و از صحبت و ملاقات آن درویشان صفا کیشان محفوظ
و بہرہ مند شدہ اند یکی خود ذکر و احوال اولیاء اللہ تعالیٰ و تقدس صیقل آئینہ دلہا
و غذائے روح عاشقان است دوم طرز بیان و شیرینی زبان حضرت ایشان کار
انفاس عیسوی بجمہ و جان مردہ دلان میکند از مطالعہ حالات آن مقربان بارگاہ
احدیت دل زندہ و روح تازہ میشود و مجوران و در افتادہ را از شنیدن اخبار آن انجیا
بوی بہشت بمشام جان می رسد

چونکہ گل رفت گلستان شد خراب بوی گل را از کہ جویم از گلاب

چونکہ گل رفت و گلستان در گذشت نشنوی زمین پس ز بلبل سرگذشت
اصل رسالہ بزبان فارسی است و تاریخ تالیف آن ۱۳۳۶ھ است کما صرح
بدہ فی احوالہ الشیخ تاج الدین الجوتیلہری بعد ازان در ۱۳۴۰ھ کہ حضرت
ایشان بر موقعہ عرس شریف بسر بند شریف رفتہ بودند و ضائل مآب مولوی محمد رفیق
بہرائی و سعادتمند حافظ محمد ابوسعید صاحب مالک مطبع نظامی کاپور شریف ملاقات
حضرت ایشان رسیدند این رسالہ را قلمی پیش حضرت ایشان دیدند و بسیار ملاحظہ
شدہ اجازت طباعت آن خواستند و ہمراہ خود گرفتہ در مطبع رئیس المطابع کاپور در
۱۳۴۸ھ طبع کردند بخط نستعلیق نہایت خوشخط بر کاغذ عمدہ و رشحت صفحہ چھاپ
شدہ است درین ایام محب الفقار و الصالحین صوفی شیخ عبدالرحیم صاحب کلکتہ
والا برائے ترجمہ کتاب بزبان اردو و طباعت آن بمصارف خود کوشان شدہ است
و ترجمہ آن ہم مولوی صاحب داد صاحب سلطان کوٹی طیار کردہ است مگر از ہمت
مخاربات حاضر الوقت و انقلاب دوران کاغذ نایاب و کار طباعت در معرض لغو بق
افتاد لیکن امید کہ حالاً عنقریب مطبوع شدہ بدست دوستان خواهد رسید۔
حضرت ایشان تقریباً بیست و یک سال از ادبیات و صالحین را درین رسالہ ذکر کردہ اند و از
بزرگان سندھ مولوی عبدالرحمن صاحب سکہ والہ مخدوم صاحب مخدوم محمد مجذوب
سیوہن والہ کہ جد مخدوم قاضی بصیر الدین بود۔ سیادت مآب سید حاجی محمد عثمان شاہ
صاحب میرپوری۔ آخوند سچید نے بختیار پوری۔ مستجاب الدعوات حاجی محمد اسمعیل خان
نظامانی نبیرہ خلیفہ احمد خان نظامانی۔ درس محمد ہاشم کڑلی والہ حاجی میان عبدالواحد
بولکانی۔ میان تاج الدین صاحب چوٹاری والہ برخوم حاجی محمد احسان جروار پور
حاجی علی محمد جروار حاجی حافظ ابوبکر سیوہانی ثم الجیدر آبادی۔ حاجی سلیمان ٹکھرائی۔
مولوی عطار اللہ صاحب سکہ والہ ہمیشہ زادہ مولوی عبدالرحمن سکہ والہ و حاجی طیب

سین و بعد از این رساله یاد کرده اند اگر کسی طالب تفصیل حالات این جزو مکتوب باشد
در اصل در رساله بدین حد که این رساله موضوع آن نیست و در آخر این رساله بعضی
عجایب و غرائب خدمت که حضرت ایشان بچشم خود دیده اند تفسیر التمام القامه
در تحریر آورده اند قابل دیدن و غیرت اولی الایصال است.

شرح حکم شریفم تقریر بادیه صنفه مطبع التقریر اخبار المهر
علاء الله سکندری

چاپ شده است و در بر این چه آن بعد از هر دو مسوده می نویسد اما بعد از چهار
برادران اسلام غیبی و جوانان الطریقه خصوصاً محتجی مبارک که کتاب مستطاب حکم
تصفیه منیف شرح اسرارین الملم المستحسین الی الاقتضال تاج الدین با محمد بن عطاء الله
الاسکندری نور الله علیهم در علم توحید رساله العبد مع ربیه الی غیره در کتب معتقدین
فمن ترفیق ربیب ربیب در نظر نگوی آن است بل در هر دو اختصار عبارات و تحت مباحث
و کثرت معانی و اشارات و القات و اشارات عالیات آن تالیف الاربعة تحریر است
و اختصار عربی بلان شروع متعدد و تحریر آمده اند غیر تحریر من محمدی در سال ۱۳۳۰
یکبار در مسند و جیل در شرف مطالعه بعضی شرح آن کتاب بیانت بر روی در جدول
گذاشت که اگر بر عبارات شریفه علم می باشد از هر چه آید بر کتب عربیه و خواص طالبان حق
نیاز تر مفید خواهد شد که تمییز عبارات عربیه در این ایام در طیارش اکثر عوام شائق
است با وجود قله استناد علمی و کثرت غزواتی لایزال علی فضل العبد مع ربیه و
مدرج اللیل استند کرده در شرح تالیف یا مرعات اختصار شروع اختصار
فان کتاب می نویسد و کان القرائح من تحریر هذله تحت الشریفة
بدر البیت التاسع والعشرون من شهر صفر المظفر المسالک فی شهر
سنة اربع و اربعین بعد الالف و ثلثمائة و ربینا اذ حق لنا بالایمان

بحرمة سيد ولد عدنان على يد مؤلفها الفقير محمد حسن الفاروقى
عفى عنه -

زهر بدی که تو دانی هزار چند انم
مراند اندازین گونه کسی که من دانم
باشکار بدم در نهان ز بد بترم
خدای داندازین آشکار و پنهانم
پنج گنج - اسم با اسمی است مشتمل بر رسائل خمس و خزینة اسرار نفیسه است در
سنه یک هزار و نه صد و بیست و یک چون حضرت ایشان از سفر عربستان واپس
تشریف آوردند این پنج رساله در یک جلد میان جمع نموده نام آن پنج گنج داشتند
و مسوده آن در سفر طیار کرده بودند -

رساله اول در بیان سفر حجاز است که از تاریخ ۱۴ رمضان شریف ۳۲۰ هـ
باجامعت رفقا و مریدان و اشراف سنده چون شاه صاحب سید عبدالحکیم شاه
نگه رانی و پیر صاحب باقر شاه و دیگران از سنه سائید آورده شده اند و باز تاریخ
۲۵ صفر بخیر مراجعت نموده اند تمام احوال سفر از اول تا آخر مفصل و شرح نوشته اند -
رساله دوم شرح چهل کاف حضرت شیخ عبد القادر گیلانی که در بندر جده
بزبان فارسی نوشته اند و ترکیب نحوی و لغات مغلطه آنرا حل نموده اند و در آخر
آن نوشته اند که مخفی نمانا و که درین ابیات مبارکات اگر چه کمال الطاف ظاهر
است اما مغفلین را بران غروری نباید زیرا که هر جا اشاره بمرید است و مرید کسی را گویند
که بمراد مرشد موصوف باشد و بتابعیت پیر خود مشغوف قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحبکم الله نه کسانیکه از حدود شرع قدم خارج نهاده و تستر
ظاهری بمریدی حضرت پیر قدس سره بکنند -

رساله سوم - در مناسک حج منتخب از مناسک شیخ ملا علی قاری شرح
متوسط شیخ رحمت الله سندھی که تمام مسائل ضروری احرام و طواف و عمره و ادعیه

مآثورہ در مقامات مقدسہ و مزارات متبرکہ بزبان فارسی در جزیرہ کلمران نوشتہ اند۔

۱۱۰ سالہ چہار ماہہ۔ احادیث مسلسل و مرویات حضرت شیخ زید محمد
ابو نصر دمشقی کہ بطریق سند متصل در مکہ مکرمہ از شیخ موصوف حضرت ایشان را
رسیدہ بادہ خطبہ نبوی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ۔

۱۱۱ سالہ پنج ماہہ۔ در حکم و نصاب حج دینی و ذریعہ نافع در معاش و معاد و لعبات
شیریں و دلپسند و بطرز جدید و سودمند نوشتہ اند این ہمہ رسائل قلمی یک جلد

در میانہ بدستخط حضرت ایشان است

سفر نامہ عربستان یعنی حجاز و عراق و شام شریف کہ از تاریخ ۱۲۲۲

شعبان العظمیٰ این سفر مبارک عظیم ایشان شروع کردند و تاریخ ۱۲۲۲ ایماہ ربیع الاول

۱۲۲۲ ھ بخیر تمام کردند۔ درین سفر نامہ احوال سفر با جماعت رفیقان و عجائب

بلدان و آب و ہوائے ہر ملک و رسم و رواج مردمان و عادات و خصائل ایشان

و قیمت ارزاق و جنوب و دیگر اجناس و سگہ ہائے مرد و چہ و پیمانہ ہائے ہر دیار و

معنای الفاظ مستعملہ و نام ہائے اشیاء جدیدہ چون تار برقی و ڈپل و ریل و

ککٹ باصطلاح شان و شرح نول و کرایہ ہائے راجح الوقت و بیان مزارات

متبرکہ اولیائے کرام و انبیائے عظام علیہم الصلوٰۃ والسلام و دیگر مقامات مقدسہ

و عمارات قدیمہ و کیفیت انتظام و قواعد حکومت و آبادی شہر باد مسافر خانہ با

وسعت و مسافت آنہا و قطع منازل و مراحل و طی فیافی و قفار سواری شتر یا

یا بر کوب ریل گاڑی و گاہی بذریعہ شتی و جہاز در بحار بنوعی مفصل و شرح نوشتہ

اند کہ برائے مسافران و زائران بلاد مقدسہ شعل ہدایت و دلیل راہ میشود و این

قدر دلچسپ و شیرین است کہ ہر کس بر واردات تمام نکند از دست نگذارد و الغرض

کہ این سفر نامہ آئینہ معلومات عجیبہ و غریبہ است اصل رسالہ بزبان قلمی است۔

و مطبوع نشده مگر ترجمه آن بزبان سندھی سبھی و کوشش مخلص خاص حاجی عبداللہ لغاری دومرتبہ چھاپ شده و در صوبہ سندھ شائع شده است مگر افسوس کہ ہر دو بار طباعت صاف و صحیح نشده است امید کہ در مرتبہ سوم تدارک آن خواهند فرمود۔

الاشارة الى البشارة بمسئلا اشاره کردن در شہدایا بین علمائے احناف مختلف فیہا است بعضی علماء اثبات آن میکنند و بعضی علماء منہ آن۔ تازہ حکیم علی نواز صاحب شکار پوری یک رسالہ مسمی بہ بشارت در اثبات آن تحریر کرده شائع نمود و در ان رسالہ بر اقوال حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی و استدالات او شان اعتراضہا کرده و بر مکتوب شریف تردید نموده چونکہ از طرز تحریر آن بوی تعصب و عناد یا سوراخ طاہری شد حضرت ایشان را این حرکت و جرأت او ناپسند آمد و در تردید او و حمایت جد خود این رسالہ در منہ اشارہ و تائید قول حضرت مجدد بہ بسط تمام و تفصیل مالا کلام مع اولہ منقولہ از احادیث و روایات فقہیہ و اصول حنفیہ تحریر نمودند چھاپ شده است قلمی بقدر دو صد صفحہ کلان در کتب خانہ موجود است رسالہ فی باب صحۃ مضمونش از عنوان طاہر است حضرت ایشان **الجمعة فی القرية** چون در قریہ ملک شاہو از مضامین کویٹہ بلوچستان در ایام تالستان تشریف فرامی شدند اہل آن قریہ نماز جمعہ نمخواندند باوجودیکہ آن قریہ دو مسجد کلان مع ملا و طالبان در دو محلہ دارد قضبانی و دو کانداری وغیرہ وغیرہ در آنجا میشود حضرت ایشان برائے اقامت نماز جمعہ در مسجد ملک شاہو کہ کلان تر از مسجد با بیان است امر فرمودند بعضی علمائے آنجا در صحت نماز جمعہ تردد کردند طالب فتوی و دلیل فقہی شدند حضرت ایشان این رسالہ بزبان عربی محتوی بر دلائل و عبارات کتب فقہی تحریر نمودند و قول فقہار کہ تعریف مصر بہ مالا

بیع اکبر مساجده اهلہ المکلفین بها کرده اند ترجیح داده فتویٰ بر فرضیت
 جمعه دادند بعد از آن بالاتفاق در قریہ مذکور نماز جمعه قائم گردید که تا الیوم قائم و جاری
 است قلمی رساله بود و چھاپ نشده. مگر افوس کہ حالاً بدست نمی آید۔
لغات القرآن۔ سنہ تالیف آن ننوشتہ اند مگر بحیال فقیر این آخری تالیفات
 ایشان است کہ در آن تفسیر الفاظ مشککہ و لغات قرآن را با الفاظ سہلہ و مستعملہ ہم بزبان
 عربی نوشتہ اند و فہم معانی لفظیہ و ترجمہ آیات را بر مردمان سہل گردانیدہ اند۔ در دیباچہ
 آن بعد از حمد و صلوات می نویسند کہ مردمان در فہم معانی قرآن سہ نوع اند۔ طبقہ
 اولی علمائے ربانی و فضلاء را سخین اند کہ او شان را در فہم معانی قرآن ضرورت
 بر جوع کتب تفسیر و لغات نمی شود و قلمی بوجد فی هذا الزمان منہم شخص
 الا ان یشاء ربی۔ طبقہ ثانیہ عوام عجم اند کہ فقط الفاظ قرآن میخوانند و فہم معانی بیچ
 نمی کنند و نہ فرقی میان حامدون و سامدون و یعلمون و یعمہون
 نمیدانند۔ و مع ذلك ہم ماجورون ان صححو الالفاظ و طبقہ ثالثہ بین بین این دو
 طبقہ است کہ معانی الفاظ شایعہ مستعملہ در کلام عرب میدانند مگر لغات و اشارات
 نمی دانند و کنت انما من هذا النوع فاردت ان اکتب جزءاً فی حل اللغات
 والاشارات ملتقطاً من تاج التفاسیر و غیرہ الخ۔ مثلاً در تفسیر سورہ اخلاص
 می نویسند (الاخلاص) الصمد۔ الذي يقصد على الدوام۔ لم یلد
 الاولاد ولم یولد۔ من الاب۔ کفو۔ مماثلاً و هكذا من اول القرآن
 الی آخرہ۔ تمام رسالہ بزبان عربی است قلمی است چھاپ نشده۔
 و دیگر رسالہ و چیزہ در قواعد تجوید و علم قرأت نوشتہ اند کہ آنہم چھاپ نشده
 است چند صفحہ است و رینجا نقل کردہ می شود تا ضائع نشود۔

رساله در قواعد تجوید :- بسم الله الرحمن الرحیم ط

بدان اے عزیز و فک الله تعالیٰ کہ این چند قاعدہ علم قرأت است کہ ہمیدین
و جعل آوردن آن قاری قرآن مجید را ضروری است . باب اول :- در اصطلاحات

قاریان :- دوزبر یا دوزیر یا دو پیش را تنوین گویند . نون مجزومہ را نون ساکن گویند
ادغام مخفی کردن حرف را گویند در قرأت . غنہ تردید آواز را گویند در خیشوم یعنی در

ابتدائی بینی . اظہار ترک غنہ و ادغام را گویند مد کش کردن آواز را گویند .
مخرج جائے بر آمدن آواز را گویند از دہان قاری باب دوم در قواعد

ہر جا کہ تنوین یا نون ساکن آید حرف پیشہ را باید دید اگر یاء یا نون یا و باشد
انجا ادغام مع غنہ میشود . چون اِنْ یَقُولُونَ وَقَوْلًا مِّنْ سُرَّتِ السَّحَابِ ط

وَاَنْ نَّأْخُذَ مِنْ دَرَائِمِهِ وَاگر بعد تنوین یا نون ساکن ل یا سا آید در انجا ادغام
بغیر غنہ می شود چون مِنْ سُرَّتِ السَّحَابِ ط وَاگر بعد تنوین یا نون ساکن

ت ت ج د ذ ن س ش ص ط ظ ف ق ک آیند انجا غنہ خالص می شود . ک از
غنہ اخفا گویند . چون کُنْتُمْ وَاَنْتَیْنِ وَاِنْ جَعَلُوا وَمِنْ دُونِهِ وَمَنْ

ذَ الَّذِیْ وَمِنْ نَرْدَالِ وَمِنْ سُوءِ وَمِنْ شَيْءٍ وَلَمَنْ صَبَرَ وَمَنْ ضَلَّ
وَمِنْ طَبَّاتٍ وَمَنْ ظَلِمَ وَاِنْ فَاتَكُمْ وَسَلَامٌ قَوْلًا وَاِنْ کُنْتُمْ

وَاگر بعد تنوین یا نون ساکن حرف حلقی آید و آن شش حرف است ح خ ه ع ع
ع در ان جا اظہار می شود یعنی غنہ میشود نہ ادغام چون مِنْ حَکِمٍ حَمِيدٍ وَمَنْ

خَلَقَ وَاِنْ هُمْ وَاِنْ اَنَا وِسَوَاءٌ عَلَیْهِمْ وَمِنْ غَفُورٍ -
بیان مدبر گاہ پس از الف ہمزہ آید چو اَوَّلَئِکَ یا پس از یای ساکنہ ہمزہ آید چون

بِرَبِّیْ یا پس از واو ساکنہ ہمزہ آید چون قَوْلُوا اَمَّنَا و ہمزہ صورت مد قصیر بقدر
سہ الف میشود و اگر پس از الف حرف مشد آید چون وَلَا الضَّالِّیْنَ یا پس از واو

ساکن حرف مشدداً چون اَنْحَا جُوْنِي يَابِس ازيائے ساکنہ حرف مشدداً آید
چون در ہر صورت مدّ طویل بقدر پنج الف میشود۔
بیان اوقاف :- مرعلامت وقف لازم است ط علامت وقف مطلق
است یعنی بالاطلاق بلا خوف وقف باید کروج علامت وقف جائز است۔
یعنی وقف اولی وصل جائز تر علامت وقف مجوز یعنی وقف جائز وصل اولی۔
صلے علامت وصل است یعنی وصل کن ہر دو کلمہ را با ہم فی علامت وقف بطریق
امر است یعنی قف علیہ لا علامت لا وقف بینہما است۔ بیان قلقلہ و حروف آن
پنج است کہ در لفظ قطبجد جمع است یعنی ہر گاہ بر یکی ازیں حروف پنجگانہ وقف
آید آنجا تردید صوت بر مخرج حرف باید کرد چون مِنْ وَاقِ ط وَ لُوْطِ ط وَ صَابِ ط
و بھِیْجِ ط وَ مَشْهُودِ ط بیان مخارج حروف مخارج علی العموم سہ است۔ کہ
حروف تہجی بران تقسیم است بَ ف م وَ این چہا حرف شفوی اند یعنی از لب
ہائے قاری ادا میشود د ت ث ج ذ ز س ش ص ض ط ظ ق ک ل نای
این ہترہ حرف لسانی است کہ بالتصال لسان بیک طرفی از اطراف دہن قاری ادا
می شوند و ح خ ہ ع ع غ این شش حروف حلقی اند کہ در حلق قاری ادا می شوند
قاعدہ :- ہر جا کہ بعد میم ساکن حرف با یا حرف میم آید آنجا نیز غنہ لازم است۔
چون یَعْظُمُ بِہِ وَ کَمْ مِنْ فِئۃِ قَاعِدَا :- ہر گاہ دو ہمزہ ہم جمع آیند
جائز است کہ ہمزہ ثانیہ مبتدل بالف کند و بران کلمہ مد کند چون اَلسُّنُّ وَاللَّہُ
اِذِنَ لَکُمْ وَ جَائِزٌ اَسْتِ کہ ہر دو ہمزہ را بحالت خود گذارند چون عَا نْتُمْ اَشَدُّ
خَلْقًا وَا نْتُمْ اَعْلَمُ اَمْرًا اللّٰہُ قَاعِدَا چون دو حرف ادبیک جنس بہم آیند
اگر حرف اول ساکن باشد در ہم جنس خود کہ متحرک است مدغم می شود چون اَمْرٌ مِّنْ خَلْقِ
السَّمَوٰتِ وَا دَّ کَرَقَاعِدَا :- حرف را اگر متحرک بفتح یا ضم باشد پرخواندہ میشود

چون سُرُوفٌ شَرِّ حَيْثُمْ وَغَيْرِهِ وَاكَرْمٌ مَحْرُوكٌ بَكْسَرَةٍ بَاشِدَا نَجَا خَفِيفٌ خَوَانِدَه مِی شَوَد۔ چوں
 سُرُوقًا وِسْرَدًا وَاكَرْمًا سَاكِنٌ بَاشِدَا مَاقِبِلٌ اَوْرَا بَايِدُ دِيْدَا اِكَرْمَفْتُوْحٌ بَاشِدُ پَرِ خَوَانِدَه شَوَد۔
 چوں وَاَمْرٌ تَقْبُوْا وَاكَرْمًا مَاقِبِلٌ مَضْمُوْمٌ بَاشِدَا نَجَا نِيْزٍ پَرِ خَوَانِدَه مِی شَوَد وَ مَن يَكْفُرْ وَاكَرْمٌ
 خُوْد سَاكِنٌ اَو مَاقِبِلٌ اَو مَكْسُوْرٌ بَاشِدَا نَجَا خَفِيفٌ خَوَانِدَه مِيشُوْد چُوْن فِی مِثْرٍ يَدِيْهِ قَمْنَه
 وَاكَرْمٌ حَرْفٌ رَا وُقُوفٌ اَيْدَا نَجَا نِيْزٍ مَاقِبِلٌ رَا بَايِدُ دِيْدَا اِكَرْمَفْتُوْحٌ بَاشِدُ چُوْن سَقْرٌ اَو نَجَا پَرِ
 بَايِدُ خَوَانِدُ وَاكَرْمًا مَاقِبِلٌ مَضْمُوْمٌ بَاشِدَا نَجَا نِيْزٍ پَرِ بَايِدُ خَوَانِدُ چُوْن سَعْرٌ وَاكَرْمًا مَاقِبِلٌ مَكْسُوْرٌ بَاشِدُ
 اَنَجَا خَفِيفٌ بَايِدُ خَوَانِدُ چُوْن فَهَلْ مِّنْ مَّدَا كِرْمٌ قَاعِدَا :- لَفْظٌ مَبَارَكٌ
 اَللّٰهُ هَر جَا پَرِ خَوَانِدَه مِيشُوْد اَلَا اِكَرْمٌ حَرْفٌ مَاقِبِلٌ اَن مَكْسُوْرٌ بَاشِدَا نَجَا بَارِيْكٌ خَوَانِدَه مِيشُوْد۔
 مِثَالٌ پَرِ خَوَانِدُن چُوْن اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَاِنَّ اَللّٰهَ وَهُوَ اَللّٰهُ وَاَمِثَالٌ
 بَارِيْكٌ خَوَانِدُن چُوْن اَللّٰهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَاَمِثَالٌ
 اَن فَائِدَا :- لَفْظٌ عَلَيْهِهِ دَر تَمَامِ قُرْآنٍ مَجِيْدٍ هَر جَا بَكْسَرَةً خَوَانِدَه مِيشُوْد،
 اَلَا دَر سُوْرَهٗ فَتْحٍ دَر اَيْتٍ بِمَا عَاوَدَ عَلَيْهِهِ اَللّٰهُ كِه دَر اَنجَا بَضْمَهٗ هَا خَوَانِدَه مِيشُوْد۔
 فَائِدَا :- لَفْظٌ يَوْمِ مَيِّدٍ دَر تَمَامِ قُرْآنٍ مَجِيْدٍ لَفْظٌ مَيِّمٌ خَوَانِدَه مِيشُوْد اَلَا دَر سُوْرَهٗ
 هُوْدٍ وَا سُوْرَهٗ مَعَا سَجَّ كِه دَر اَن هَر دُو سُوْرَهٗ يَوْمِ مَيِّدٍ بَكْسَرَةً مَيِّمٌ خَوَانِدَه مِيشُوْد۔
 فَائِدَا :- لَفْظٌ اَنَا بِالْفِ نُوْسْتَهٗ مِيشُوْد مَلِكٌ دَر قُرْآنٍ چُوْن اَن بَغِيْرِ الْفِ خَوَانِدَه
 مِيشُوْد دَر سُوْرَهٗ كَهْفٍ لِكِنَّا نِيْزٍ اَزِيْن قَبِيْلٍ اَسْتُ كِه لِكِنٌّ خَوَانِدَه مِيشُوْد۔
 فَائِدَا :- دَر قَوَاعِدِ سَابِقَهٗ تَحْرِيْكِيْ شَتَهٗ كِه هَر جَا بَعْدُ تَوْنِيْنٌ يَا تُوْنٌ سَاكِنٌ لِ يَاسْرٍ اَيْدُ
 اَنجَا دَعَامٌ مِی شَوَد اَلَا دَر سُوْرَهٗ قِيْمَهٗ كِه دَر اَنجَا مَن سَرَا قِيْطٌ بِفَكٍ اَدْعَامٌ خَوَانِدَه مِيشُوْد
 فَائِدَا :- بَر سَرِ سُوْرَهٗ بِسْمِ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ خَوَانِدَه مِيشُوْد اَلَا بَر سَرِ
 سُوْرَهٗ تَوْبَهٗ كِه اَن بَغِيْرِ بَسْمِ اَللّٰهِ اَسْتُ وَ جِهْتِش اِيْن كِه بَسْمِ اَللّٰهِ بَر اَيْتِ فَصْلِ بَيْنِ السُّوْرَتِيْنِ
 اَسْتُ وَ دَر سُوْرَهٗ الْاَنْفَالِ وَ تَوْبَهٗ فَصْلِ مَعْنُوْمِيْ نَيْسِتِ قَاعِدَا :- هَر جَا كِه زَبْرٌ حَجْرِيْ اَيْدُ

چون السن آن زبر بالف خوانده میشود و هر جا که زبر خجری آید چون به و فیه آن
 زیر بیا خوانده میشود و هر جا که پیش مقلوب آید چون علمه آن پیش بواذ خوانده میشود
 قاعده :- هر گاه دو حرف از یک جلس بهم آیند و اول آن ساکن باشد آن
 حرف ساکن در هم جنس خود که متحرک است مدغم میشود چون بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
 قاعده :- هر جا که در پس لام ساکنه حرف ساکن آید آن لام در را مدغم میشود چون قُلْ
 شَرَّبَ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ وَقُلْ شَرَّبَ نِرْ دُنِي عَلِمًا لَادِر سوره تطفیف که
 آنجا بک ادغام کلا بَلْ سَرَّ أَنْ خوانده می شود قاعده :- هر جا که التقائے
 ساکنین شود ساکن اول متحرک بکسر می شود چون قُلِ اللَّهُمَّ وَذَرِ الَّذِينَ
 فائده :- دو لفظ مبارک الله در تمام قرآن مجید یکجا بهم جمع شده و آن در سوره
 انعام در آیه لَنْ نُوْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُلَ اللَّهِ ط الله اعلم
 حیث يجعل رسالته و در عا در میان جلالیتین مستجاب است قاری را باید که
 آنجا بگوید اللهم انی اسئلك المغفرة - انتباه :- هر چه در پس رساله
 نوشته شده از ادائی حروف در مخارج خود و غنة و اخفا و غنة مع ادغام و ادغام بغير
 غنة و شد و مد و تخفیف و ترخیم و قفل و اوقاف و غیره نمیدان آن و تعبیل آوردن
 قواعد جمله از فهمانیدن استاد میشود که تروید الصوت فی الفم و الحلق و الخیشوم را
 تصویر بترخیم نتوان بیان نمود پس کسی که بخوهد که قرآن مجید را صحیح بخواند لازم است
 که چند وقت از استاد قابل تعلیم این نعمت و حصول این سعادت بکند و الله
 یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و صلی الله تعالی علیه سیدنا
 محمد و علی آله و صحبه و سلم - انتهای -

فائده :- بعضی فضلائی عصر درین زمان مخرج ضا در امشابه بظا میخوانند بلکه
 بعضی متشدان صریحاً زایا ظامی خوانند و این غلط صریح است گناه عظیم است و

تحریف قرآن است چرا کہ قرآن بلغت عربی نازل شدہ و ضاؤ را اذا خواندن اصطلاح
عجمیان است کہ بجائی قاضی و راضی قازی و رازی میخوانند تمام علمائے فقہ و
علمائے تجوید و علمائے لغت تصریح کرده اند کہ ضاؤ را بظا مشابہ کردن نباید بلکہ
خوبطور تمیز کردن باید بحیث بقدر منه الظاء عمداً چنین خواندن مفسد نماز
است و امامت آن صحیح نمی شود الا کسی کہ صاحب عذر باشد و ضاؤ را از مخرج خود ادا کرد
نمی تواند بے اختیار از مشابہ بظا میشود و حکم معذور علیحدہ است قیاس دیگران بر آن نباید
کرد و اصحاب عذر را لازم است کہ در تصحیح مخرج کوشش نمایند و زبان خود را بر ادائیگی
مخرج صحیح بگردانند مگر این ظالمان صاحب عذر نیستند قصداً و عمداً چنین می کنند و
کوشش می کنند کہ مشابہت بظا پیدا شود تمام قاریان مصر و شام و حرمین الشریفین
ہم از علماء و ہم از عوام ضاؤ را ضاؤ میخوانند نہ زاو ظا و قرأت قرآن از قرون سابقہ تا این
این زبان متواتر و متواتر بمابیان رسید است مخالفت آن کردن خلاف عقل و
نقل و خلاف روایت و درایت است و خلاف تصریح علمائے قرأت پس نمیدانم
کہ این طائفہ را چه چیز بر این مخالفت آمادہ کردہ است تحقیق این مسئلہ در دیگر کتب
فقہ و تجوید باید جست و در اینجا بکتوب ہایت اسلوب حضرت ایشان دریں بارہ نقل
می کردہ شود کہ بطرف مولوی صاحب حاجی غلام صدیق جونائی والہ نوشتہ اند و ہوا
باقی مسئلہ ضاؤ مولوی عبد الکریم از فقیر ہم پر سیدہ بود اورا نوشتہم کہ مخرج و
صوت ضاؤ مخالف مخرج و صوت ظا است اگر کسی ضاؤ را بظا خواند غلط فاحش
است کہ در بعضی مواد قرآنی موجب فساد نماز میشود اگر کسی ویضل اللہ الظالمین
را ویضل اللہ الظالمین خواند یا و من یظللہ خمالہ من ہاد خواند
نمازش فاسد خواہد شد و نوشتہم کہ اورا ضاؤ از رسائل تجوید نتوان آموخت بلکہ
از تلقی ہم استاد می توان آموخت فقیر از قاریان قندہار در اوائل تعلیم قرآن مجید آنچه

اداء حرف ضاد از استاد آموخته بود بعد ازان تقریباً پنج سال از قراء حرمین شریفین سماع نمود بحمد الله تعالی بعینه همان تعلیم اولین بوده - صاحب تصیده همزیه در فصاحت حضور اقدس صلی الله علیه وسلم میگوید -

فارصده افصح امرائی نطق الضاد

بحیث تفر منه النطاء -

پس اگر ضاد و ظا قریب الصوت می بودند فرطاً چه معنی داشت و نوشتیم که قراء حرمین شریفین بالتواتر همین حرف را از فم مبارک رسول اکرم صلی الله تعالی علیه وسلم گرفته الی یومنا هذا ضاد را بصوت ضاد میخوانند و با حرف ظا هیچ مشابهت و مشاکات در صورت نمی دهند و همچنین ضاد را بدل از همله خوانند نیز غلط فاحش است بلکه بفکر فقیه فرقی که در میان صا و سین و ضا و ذ است زیاده ازان فرق است در میان ضاد و وال و ظا - و در هند قاریان و حافظان مدرسه فرقانیه لکنه که تقریباً چار صد حافظ آنجا تعلیم قرأت میکنند و از استادان عرب تجویدی آموزند اکثرش بر موقعه عرس مبارک حضرت مجدد قدس سره می آیند و میخوانند نهایت خوب می خوانند ضاد را بخرج و صوت ضاد میخوانند بحیث تفر منه النطاء - مگر با این فتنه نیز ابتداء از غیر مقلدین پیدا شده است و رهنمی ساده لوحان به تبدیل این حرف می کنند قاضی عبدالرحمن صاحب پانی پتی که در زمانه خود رئیس القراء هند مخاطب شدند و عمر شریفش قریب بصد سال رسیده بود فقیر بملاقات ایشان رسیده بود یک رساله از تصنیف خود یفقیه در تحقیق حرف ضاد عنایت کرده بودند در کتب خانه درگاه موجود است در آن نیز ثابت کرده است که ضاد را کسی بخرج ظا نخواند و نه موجب فساد قرارت است - والله تعالی اعلم -

امامه جمادی الاول ۱۳۱۰ هـ - العبد الفقیر محمد حسن عفی عنہ الکوثر

و نیز مولوی صاحب یک دیگر مکتوب در تحقیق این مسئلہ بعربی نوشته اند کہ نزد مولوی صاحب موصوف موجود است در اینجا بنقل کردن آن ضرورت نیست ع در خانہ اگر کس است یک حرف بس است - فائدہ :- حضرت ایشان در ادائے مخارج حروف تصنع و تکلف نمی نمودند صحیح صحیح دروان روان میخواندند - بعضی مردمان کہ در شد و تند و حروف حلقی از حد زیادہ مبالغہ میکنند قرآن شریف را از سلاست و بلائیت بسرحد ثقل و صعوبت میرسانند ہم شرعاً ممنوع است - ہم طبعاً ناخوش و نامطبوع یعنی آنقدر کہ طبعی و فطری است محمود است و زیادہ بر قواعد موسیقی زبرد ہم کردن و ترنم نمودن چنانچہ بعضی مصاریع میکنند و دستہا بر گوش داشته چشمہا را سرخ و رگہائے گلورا منتفخ میگردانند در شریعت گناہ است و ناروا - و تحقیق این مسئلہ شیخ علی قاسمی و دیگر علماء بتفصیل کرده اند -

من شاء فلينظر في محله

فصل در بیان کتب خانہ حضرت ایشان

حضرت ایشان بتبع آباد اجداد با کتابہا و کتب خانہ شغف کلی داشتند و آن را بہترین متاع و اردنیامی داشتند چنانچہ حضرات کلان عاشق کتابہا بودند و در سفر و حضر و خوف و خطر صندوقہائے آزا از خود جدا نمی کردند و کتب خانہ عجائب و غرائب روزگار از ہر فن و از ہر علم جمع کرده بودند چنانچہ حضرت ایشان ہم شوق عظیم و رغبت بے نہایت بجمع کتابہا و مطالعہ آن داشتند

فقلت شراء قال لا بل وراثة -

توارثی من والی بعد والی

در کتب خانہ حضرت کلان جد فقیر بعضی کتابہائے نادرہ کہ در دنیا مثل آن موجود نباشد

Handwritten text in the upper section of the page, consisting of several lines of cursive script.

Handwritten text in the middle section of the page, continuing the cursive script.

Handwritten text in the lower section of the page, consisting of several lines of cursive script.

در طاقچه بانگاہ داشتند و عجب آنکہ در واقعہ زلزله آن بالاخانہ از انہدام سلامت ماند و کتابہا را بیچ نقصانے زسید با آنکہ دیگر عمارات پختہ و مشیدہ در جنب آن ہمہ افتادہ زمین دوز شدند۔

حضرت ایشان ازین معنی خیلے دلشاد بودند و میگفتند الحمد للہ تعالیٰ کہ کتابہا سلامت ماندند گوکہ دیگر اسباب با بسیاری تلف شد۔

حضرت ایشان کتابہائے خود را بر اولاد ذکر خود وقف کردند و چون دیگر اموال و املاک تقسیم نہ کردند و در وصیت نامہ نوشتند کہ کتابہا تقسیم نشوند ہر کسی را از اولاد من کتابی در کار شود بزراد و باز در کتب خانہ بر جائے خود بدارد کسی را بطریق ہبہ نہ ہند و بیع و شرای آن نکنند چنانچہ تا حال کتب خانہ بر جائے خود محفوظ است و فہرست کتابہائے موجودہ در کتب خانہ حضرت ایشان خود قلمی نمودہ اند۔

کتاب ہائے ہرفن در باب علمحدہ درج کردہ نام مؤلف کتاب و تعداد اجزائے آن و آنکہ قلمی است یا چھاپی و از کدام مطبع شائع شدہ مفصل نوشتہ اند بعضی کتابہا این قدر ضخیم اند کہ یک کس مشکل برداشتہ تواند۔ درودہ و ازودہ مجلد فقط یک کتاب می آید مثلاً تفسیر و منثور در شش جلد تفسیر روح البیان در چہار جلد ضخیم تفسیر طبری درسی جزو در ہشت جلد فتح الباری سی جزو در شش جلد کلان عینی شرح صحیح بخاری در یازدہ جلد رسد المختار مع تکرارہ در ہفت جلد فتح القدیو بتقطیع کلان در چہار جلد عظیم نریاعی شرح کنز در شش جلد مبسوط امام شری درسی جزو ۱۵ مجلد کبیر اعظم و محیط اعظم ہر یک در چہار جلد ضخیم فتوحات مکیہ در ہشت جلد شرح احیاء العلوم الزبیدی درودہ جلد ضخیم اغانی ابوالفرج صغمانی بیت جزو درودہ جلد شرح موہب در جلد۔

ذکر بعضی کتب نادره و نفیسه که در کتب خانہ موجود اند

حماائل شریف خوشخط و مطاوعه دستخط شیخ علی قاری که در ۱۵۵۵ هـ در ترم حضرت
کی تحریر شده۔

قرآن شریف قلمی خوشخط مطاوعه حجم کلان که در ۱۵۵۵ هـ در محروسہ بغداد قلمی شده
تبرک بی بی صاحبہ کلان که آنرا باین فقیر اتم الحروف بطریق بہ عنایت فرمودند
در صحت و خوشخطی و قدامت مثل این تحفه در دنیا یافتن مشکل است نزد این فقیر موجود است
مجموعہ دلائل الخیارات و حزب الاعظم دستخط مخدوم محمد باشم ترموی
مع دیگر وظائف و قصائد قلمی۔

حصن الحصین قلمی خوشخط مطاوعه مذہب بغایت نفیس و مکلف کہ حضرت
ایشان را از میر امام بخش خان تالپر بدیہ رسیدہ۔

تفسیر تاویلات کاشی قلمی کہ در بغداد شریف تاریخ ۲۸ شوال ۸۶۶ هـ در تحریر آمدہ۔
تفسیر غریب القرآن قلمی۔ تفسیر یعقوب چرخمی دو پارہ اخیر قلمی و خوشخط۔
حاشیہ کشف از میر سید شریف قلمی نادر الوجود۔

تفسیر وسیط از امام غزالی قلمی خوشخط بحجم کبیر و نفع طبع کلان۔
لمعات شرح مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق محدث دہلوی نصف اول قلمی۔
نہایتہ فی غریب الحدیث والاثر از ابن الاثیر قلمی خوشخط مطاوعہ۔
حاشیہ میر سید شریف علی مشکوٰۃ قلمی خوشخط نادر الوجود۔

جنت النعیم فی فضائل القرآن العظیم از تالیفات محمد باشم ترموی قلمی
شرح شمائل کبیر از تصانیف شیخ علی قاری قلمی خوشخط سن تصنیف ۱۰۸
وسن تحریر ۱۱۱۶ هـ۔

منهج العمال انتخاب کنز العمال از مخدوم محمد جعفر لوبکانی قلمی نادر الوجود
 حلیة الاولیاء فی طبقات الاصفیاء للاصفهانی قلمی یک جلد ضخیم -
 عنایده شرح ہدایہ قلمی خوشخط جلد اول و ثانی و ثالث در یک جلد ضخیم و تقطیع کلام -
 کفایہ شرح ہدایہ نصف اخیر قلمی - فتاوی تاتارخانیہ کتاب الزکوٰۃ قلمی
 بیاض مخدوم محمد ہاشم تنوی در دو جلد حاشیہ حضرت علوی علی شرح الوقایہ قلمی بخط مصنف
 اتحاف الاکابر بمرویات الشیخ عبد القادر تالیف مخدوم محمد ہاشم کتابی
 است عجیب کہ در ان سلسلہ اسانید کتب درسیہ معنعن از استاد خود نامؤلف
 رسانیدہ کہ و کذلک از علم فقہ و حدیث و تفسیر و غیر آن واجازت نامہ اوراد و قصائد
 و طرق تصوف و سلوک تا مشارح عظام جمع کردہ و داد تبحر و کمال دادہ -
 فاکہتہ البستان قلمی ایضاً تالیف مخدوم محمد ہاشم مذکور علیہ الرحمۃ -
 فتاویٰ قنیہ قلمی خوشخط - المسالك المتقسط شرح مناسک شیخ رحمۃ اللہ
 للشیخ علی قاسمی قلمی خوشخط -

العصر یہ تالیف شیخ رحمۃ اللہ ہندی مہاجر مکی در تائید مذہب حنفی کہ وقت
 عصر بعد المثلیں است - قلمی -

فتوح الحرمین فارسی منظوم از مولوی جامی قلمی خوشخط مع نقشبائے مآثر شریفہ
 مجموعہ فقہ قلمی مشتمل بر بیست و شش رسالہ متفرقہ و نادرہ -

مجموعہ بیست و ہفت رسالہ مخدوم عبدالواحد سیوستانی بیاض فقہ مخدوم
 عبدالواحد سیوستانی در چہار جلد ہر دو کیا ب - معارف العلوم فی تعریف
 العلوم المتداولہ و احکامہا و مرجع اهل الحیاة عند ذکر اهل الہمات
 کلاہما للشیخ محمد خلیل قلمی نادر الوجود - فتح المنان فی اثبات مذہب النعمان
 للشیخ عبد الحق محدث دہلوی در تائید مذہب احناف آیات و احادیث صحیحہ

الروایات قلمی - شرحی القانون یعنی در شرح بر قانون شیخ الرئیس از حکیم آملی و حکیم
 علی جیلانی چھاپ ہند مگر نادر الوجود - قاموس اللغة للفیروز آبادی قلمی خوشخط و مطلاً
 در یک جلد ضخیم - صحاح للجوهری قلمی نصف ثانی نبراس شرح شرح عقائد از مولانا
 عبدالعزیز ملتانی قلمی حالاً چھاپ شدہ - شرح الامالی للشیخ علی القاری قلمی -
 مثنوی شریف قلمی خوشخط مطلاً ہر شش دفتر در یک جلد متبرک از وظیفہ حضرت
 خواجہ قندہار والہ - کلیات مرزا صائب قلمی خوشخط مطلاً نسخہ عمدہ در یک جلد
 شاہنامہ فردوسی قلمی مطلاً و مکلف و مصور از میر امام بخش ٹالپر متخف شدہ -
 طبقات واقعی قلمی یکجلد ضخیم بخط عرب از جزد دوم شروع شدہ -
 مجموعہ رسائل امام سیوطی اکثر در علم تاریخ بخط عرب مشتمل بر ۱۵ رسائل نادرہ -
 تاریخ الخلفاء سیوطی قلمی -

نقائس الفنون تصنیف محمد بن محمود آملی کہ در ان از ہر علم و دین قدری اصول
 و قواعد نوشتہ زیادہ از صد علم درین کتاب جمع کردہ قلمی خوشخط نادر الوجود در آخر قدری ناقص
 یکجلد کلاں -

و مطلع العلوم حکیم مولوی واجد علی خان لکھنوی بر ہمیں طرز چھاپ شدہ شائع شدہ است
 الفید ابن مالک قلمی خوشخط محشی - عبد الغفور حاشیہ شرح ملا -
 مغنی البیب ابن ہشام نحوی قلمی خوشخط کامل - غایتہ التحقیقی شرح قافیہ قلمی -
 ترکیب الکافیہ قلمی - الہامیہ شرح شافیہ قلمی - شرح شرح ماۃ قلمی -
 سعادیہ شرح زنجانی قلمی - مجموعہ رسائل نحو قلمی - زنجانی و مصلح قلمی -
 مصباح در علم نحو قلمی - قطبی شرح شمس قلمی خوشخط و عماد حاشیہ قطبی مولانا عماد الدین
 بن بھئی الفارسی ہر دو قلمی در یکجلد - مطول در علم معانی و بیان و بدیع از سعد الدین
 تفتازانی قلمی - چلبی علی المطول قلمی - حاشیہ مختصر معانی للبزدوی قلمی -

حاشیه هدایة الحکمة للشیخ محمد نصیر الیه بکری قلمی - مکتوبات شریف حضرت
 امام ربانی مجدد الف ثانی کامل ہر سہ دفتر در سہ جلد قلمی خوشخط . ایضاً جلد اول بر رسم خط
 عربی خوشخط فقط جلد اول - ایضاً نسخہ دیگر قلمی کامل - مکتوبات سعیدی یعنی
 مکاتیب حضرت خواجہ محمد سعید فرزند اکبر حضرت امام ربانی قدس سرہ از کتب خانہ
 مشائخ لواری نقل شدہ نادر الوجود است و انہا رابعہ ایضاً از حضرت محمد سعید
 مذکور کہ در ان بیان سلوک ہر چہا طریقہ علی الخصوص طریقہ نقشبندیہ سابقاً از
 اول تا آخر بتفصیل ذکر کردہ بدستخط حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ - روضۃ القبریۃ
 فارسی قلمی در حالات و کرامات حضرت مجددیہ - حضرات القدس للشیخ
 بدر الدین السمرندی در احوال اکابر نقشبندیہ تا حضرت مجدد و اولاد و خلفای او -
 سیرۃ المقامات ایضاً در حالات حضرت مجدد از شیخ محمد ہاشم کشمی قلمی -
 بنا ببع الحیوۃ الابدیہ فی طریق الطلاب النقشبندیہ از تصانیف
 شیخ ابوالحسن دہری سندھی ہر سہ جلد در یک جلد ضخیم کتابی است عجیب در سلوک
 و آداب و معاملات و تحقیقات شریعت و طریقت . کشف الغطاء از حضرت
 شیخ محمد فرخ ابن حضرت خواجہ محمد سعید در دفع اعتراضات معترضین بر مکتوبات
 شریف و بہجۃ النظام فی برائۃ الابل مر از تصانیف حضرت مخدوم
 محمد معین تنوی سنہی کہ انہم در دفع اعتراضات مخدوم محمد ہاشم تنوی بر مکتوبات
 شریف و جواب دیگر معترضین است قلمی فصل الخطاب از تصانیف حضرت
 خواجہ محمد یار ساخلیفہ حضرت شاہ نقشبندی قلمی خوشخط مناقب مخدومین معظمین یعنی
 مخدوم ابراہیم تنوی و خلیفہ احمد خان نظامانی از تصانیف میاں محمد امین سندھی قلمی -
 مجموعہ رسالہ حضرت مجدد الف ثانی کہ مشتمل بر بیست و نہ رسالہ مؤلفہ حضرت ایشان
 است مثلاً سبدا و معاد و رسالہ در رد و مناقب و شرح رباعیات خواجہ بزرگ و رسالہ

و حدیث الوجود و غیر ہا ہمہ در یک جلد قلمی۔ الہی نامہ حضرت شیخ الاسلام عبداللہ انصاری
 قلمی خوشخط بخط ملا عبدالحکیم بہاگی۔ چہار چہن نظاماً و نشرًا از تصانیف حضرت خواجہ
 عبد الاحد مشہور بحضرت وحدت۔ مکتوبات معصومی ہر سہ جلد کہ ثانی و ثالث در
 یک جلد است در دو جلد۔ مکتوبات شریف حضرت خواجہ پیرنگ قدس سرہ قلمی
 یکجا در میانہ۔ انیس المسریدین از تالیفات حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ بخط
 حضرت ایشان۔ پنج گنج یعنی سفر نامہ عربستان قلمی بدستخط حضرت ایشان۔
 مراد المتقین از تصانیف شیخ عبدالحق دہلوی در احوال شیخ عبد الوہاب متقی
 و شیخ علی متقی کتابی است نا در الوجود قلمی خوشخط یک جلد در میانہ۔ اخبار الاخیار
 ایضاً از تصانیف محدث دہلوی احوال مشرک خراسان و ہندوستان قلمی خوشخط۔
 مناقب العارفین احوال مولانا جلال الدین رومی قدس سرہ قلمی خوشخط۔
 حل المسائل للشیخ العارف عزالدین بن عبدالسلام و شرح حکم لابن عباد
 النضری ہر دو در یک جلد قلمی بخط آخوند امیر علی ہالائی۔ شرح لمعات عراقی از شیخ
 ابراہیم ہمدانی فارسی قلمی خوشخط۔ شرح مشنوی شریف از میان فقیر اللہ صاحب
 شکار پوری برائے دفتر دوم قلمی خوشخط یک جلد ضخیم۔ عوارف المعارف للشیخ
 ابی حفص السہروردی مع الذریعہ الی مکارم الشرعیہ للراغب الاصفہانی ہر دو
 قلمی بخط عرب مطلا در یک جلد ضخیم۔ مجموعہ رسائل مخدوم محمد معین تنوی مع
 دیگر رسائل تصوف و سلوک مشتمل بر ۱۵ رسالہ قلمی در یک جلد ضخیم۔ ایضاً مجموعہ رسائل
 سلوک و اخلاق و عقائد و فقہ مشتمل بر ۱۵ رسالہ۔ جذب القلوب الی دیار المحبوب
 قلمی۔ احیاء علوم الدین للامام حجتہ الاسلام غزالی ربع اول و ثانی قلمی مصحح۔
 بخط حضرت قندبار والہ در یک جلد۔ ایضاً ربع اول و ثانی بخط آخوند امیر علی ہالائی در دو
 جلد ایضاً ربع ثانی و ثالث قلمی خوشخط مطلا در یک جلد ایضاً ربع رابع در یک جلد ایضاً

چھاپ مصری کامل۔ الترعیب والترہیب للامام المنذری بخط آخوند امیدی علی
ہالائی در دو جلد۔ اخلاق المحسنین قلمی خوشخط بخط ایرانی مطلقاً۔ ایضاً نسخہ
دیگر قلمی بخط سادہ۔ شرح منازل السائریں متن از شیخ الاسلام ہروسی و شرح
آن از شیخ رکن الدین شیرازی قلمی۔ شرح اسماء الرسول از تصانیف مخدوم محمد ہاشم
تتوی کتابی است عجیب و غریب کہ در آن تقریباً ایک ہزار اسماء آنحضرت علیہ الصلوٰۃ
والسلام بہ تتبع کثیر جمع کردہ و شرح آن نمودہ قلمی در یک جلد در میانہ۔ تنبیہ المفترین
لل امام الشعرانی قلمی۔ شرح الصدور فی احوال الموقی والقبور للامام السیوطی
قلمی خوشخط۔ وغیر ذلک مما یطول ذکرہ۔

مضمون علمی در روز نادقہ و ملحدین

این یک مضمون علمی نوشتہ حضرت ایشان کہ بر سر ورق کتاب شرح الصدور
قلمی یافتہ شد درین جا نقل کردہ میشود تا از ضیاع محفوظ ماند۔ و هو هذا۔

بسم الله الرحمن الرحيم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة
انك انت الوهاب اما بعد قال بعض اصداقائي قد وقع لي مناظره
مع زنديق ملحد فقال ما الدليل على ان القرآن منزل من رب
العالمين على النبي صلى الله تعالى عليه وسلم فقلت الله عز وجل
يشهد به فقال من يقول ان الله يشهد به قلت القرآن قال شهادة
القرآن لنفسه غير معتبره قلت الرسول قال قول المدعي غير معتبر
في الشرع قلت النبي صلى الله تعالى عليه وسلم هو الصادق المصدوق ما
ينطق بالهوى ان هو الا وحى يوحى قال ثبوت القرآن بالقران غير جائز

قلت تحدى النبي صلى الله تعالى عليه وسلم بالقرآن فجز بلغاء العرب
 بأن يأتوا بسورة من مثله مع انه صلى الله تعالى عليه وسلم كان امياً
 فان لم يكن من عند الله تعالى لا توابعه ولو كان مثل اقصر سورة من
 القرآن فجزهم عن الايتان بمثله دليل على انه منزل من الله تعالى
 فبعت الذي كفر. فان قيل ما الدليل على وحد ايتد تعالى قلت لو كان
 فيهما الهة الا الله لفسد تافان قيل يمكن الاتفاق بينهما قلت الاتفاق
 بينهما ضروري ام اختياري فان كان ضرورياً صامراً اجبورين والله
 العالم لا يمكن ان يكون مجبوراً وان كان الاتفاق اختياري فالاختيار لا
 يلزم عليه ان يتفق مع الاخر والثاني ان كل واحد منهما مستقل
 في ارادته او غير مستقل فلن كان مستقلاً فما الحاجة الى شريكه و
 ان لم يكن مستقلاً صار محتاجاً ولا يكن ان يكون الله العالم محتاجاً.
 والثالث ان فرض الهين فلا بد ان يكونا خالقين او مخلوقين او احدهما
 خالق والاخر مخلوق فان كانا مخلوقين لا بد لهما من خالق اخر وهلم جراً
 وان كان احدهما خالق والثاني مخلوق فالخالق هو الله تعالى والمخلوق لا يصلح
 ان يكون خالقاً وان كانا خالقين فالمتقدم منهما هو الخالق للثاني فصامراً
 مخلوقاً وان تساويان في التقدم فتخليقهما للمخلق اختياري ام ضروري
 والثاني باطل لانه علامة الاحتياج وان كان اختياري فكل واحد
 منهما مستقل في الاختيار ام محتاج فان كان محتاجاً لا يصلح ان يكون
 الهماً وان لم يكونا محتاجين وكل واحد منهما مستقل في الاختيار
 فما الحاجة الى الثاني وهكذا الحال في العلم والقدرة والتكوين والترتيب
 فان قلت يمكن ان يتفقا على ان احدهما الله السموات والاخر اله الاوصين

قلت الارض بالنسبة الى السماء كبيت واحد بالنسبة الى البلد فما
تساويان في الخلق والحكومة مع ان الارض محتاجة الى السماء في الاتبات
الى الامطار وحرارة الشمس وغيرهما فصار الى الارض محتاجاً
الى الله السماء ومحال ان يكون الا لله محتاجاً. الرابع فرضنا ولو بفرض
المحال ان الالهين اتفقا على الايجاد والقضاء وتدبير السموات وما
فوقها والارضيين وما تحتها وتساويان في الوجود والوجوب وجميع
اوصاف الكمال فانت تعبد اي الاله منهما. فاي الاله اخترته فذلك
ترجيح بلا مرجح ومن امرك منهما بعبادته وما اسمائهما واي
نسبة بينهما. الخامس ان جائز ان يكون الالهين منقذين جائز ان
تكون الالهة ثلاثة او اربعة او خمسة الى ما لا يتناهى من العدد فما
دليلك في الحصر في الاثنين فما جوابك في الحصر في الاثنين فكذا
جوابنا في الحصر في الواحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفواً احد. السادس ان امكن الاتفاق بينهما كما تقول
امكن الاختلاف كذلك وفي صورة الاختلاف اما ان يكون احدهما
الغالب والثاني المغلوب فالغالب هو الله تعالى والمغلوب لا يليق
الالهوية واما ان يستويا في الغالبة فاللانزهر ان يكون الحرب بينهما
سجالاتاً واذا فسدت السموات والارض فعد مفسادهما دليل
على انه ليس هناك احد يعارض الله الواحد القهار. السابع اذا
كان نظام العالم وترتيبه وتقليبه ودوران الافلاك والكواكب
ونزول الامطار وهبوب الرياح وانبات الارض الاقسام الارزاق
والاحياء والامانة لا يبدل من الله قادر حكيم عليم يقبله كيف يشاء

ويكفي لذلك النظام اله واحد قد يميزني ابدني فما الحاجة و
اي ضرورة الى اله اخري شاركة في الامور واي فتور رأيت في
نظام العالم من اله واحد حتى احتجت الى تجويز اله اخر
شريك معه سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون علواً كبيراً -
الثامن فرضنا الهين ولو بالمحال وفرضنا تساويهما في القدرة
والغلبة والحكمة والارادة فانت تعبد ايهما فان قلت اعبد
احدهما بلا تعين فذلك ترجيح بلا مرجح وان قلت اعبدهما
جميعاً فكيف تقول لا اله الا الله ومن ايهما ترجوا النجاة -
التاسع ان قلت ان هناك الهين احدهما خالق الخير والاخر خالق
الشركما تترعمه المجوس وسموا خالق الخير يزدان وخالق الشر
اهر من فذلك باطل من وجوه - الاول انك ايهما تعبد ان
قلت اعبد اله الخير فمن خلق فيك الشر وان قلت اعبد اله
الشر فمن خلق فيك الخير فان قلت الخير يخلق الله تعالى والشر
يخلق الشيطان قلت الشيطان مخلوق والمخلوق لا يمكن ان يصير
خالقاً وذلك باطل - الثاني الجنة والنار الوعودان في الاخرة في تصرف
ايهما يكونان - ان قلت ان الجنة في تصرف اله الخير والنار في تصرف
اله الشر فالعبد الكاسب للخير والشر لا بد ان يقطع بنصفين نصفه
لا اله الخير في الجنة ونصفه الاخر لا اله الشر في النار ولا يمكن اجتماع
الضدين في مادة واحدة وذلك باطل - الثالث خالق الشر من خلقه
ان قلت خلقه الله تعالى صار مخلوقاً والمخلوق لا يمكن ان يصير خالقاً
وان قلت خلق نفسه للشر اقول لا يبي سبب اختار الشر على الخير ان قلت

سبقه اله الخیر اقول المسبوق مخلوق لانه مؤخر في الزمان من
السابق والحادث لا يمكن ان يساوي القديم فاذا المتساوي في الخلق
لم تساوي في القدرة والارادة العاشر قد علم من كانت له عين
البصيرة من الدلائل التسعة ان لو كان فيهما الهة الا الله تعالى
لفسد تاو من كان في هذه اعنى وهو في الآخرة اعنى واضل
سبيلا ولنختم المقالة بقولي لا اله الا الله وحده لا شريك له
الملك وله الحمد يحيى ويميت بيده الخیر وهو على كل شئ
قدير - سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين
والحمد لله رب العالمين والمرجو من الاخوان ان يهن على العبد
الضعيف محمد حسن الفاروقى بدعاء المغفرة والرحمة من الله
تعالى -

وكانت الكتابة في شهر رجب سنة ۱۳۵۶

يك رساله در سلوك نقشبنديه وكيفيت شغل و مراقبه در لطائف خمس
از عالم خلق و عالم امر تصنیف کرده حضرت ایشان -

و دیگر رساله در تحقیق مسئله وحدت وجود و وحدت شهود و معنای اصطلاحی
آن و ذکر دلائل فریقین و تائید مشرب حضرت مجدد و ترجیح مذهب او شان
بدلائل عقلی و نقلی نوشته بودند مگر درین وقت این هر دو رساله بدست فقیر
نرسیدند اگر بعد ازین پیدا شد تعریف آنهم کرده خواهد شد -

شعر و شاعری - حضرت ایشان بشعر و شاعری شغفی نداشتند و میل خاطر
بشعر گوئی نمی نمودند بلکه در حق شاگردان و طالب العلمان مضمیر استند و
در نصاب تعلیم شنوی یوسف و زلیخا و سکندر نامه را داخل نمی فرمودند البته اشعار
اساتذة متقدیم را و معانی لطیفه و لطائف شعر را بسیار پسند می نمودند چنانچه

در یک بیاضی غزلیات سعدی و جامی و صائب و حافظ که بر تتبع یک دیگر
گفته اند و ردیف و قافیہ یکی است انتخاب کرده نوشته بودند و از رباعیات
رباعی عمر خیام را خیلے دست داشتند و از انہم بعضی رباعی ہا کہ موافق مشرب
و مذاق حضرت ایشان بود انتخاب کرده در جزوی علیحدہ نوشته بودند و آنرا
بذوق و شوق میخواندند و از خواندن آن رقتی پیدامی شد کہ بے اختیار آب
از چشمہائے مبارک روان می شد و گریہ میکردند حضرت ایشان اشعار را
گاہی بطریق موسیقی و طرز ترخم نمی خواندند اگر تمثیلاً بعضی کدام بیتی میخواندند و آن
روان صحیح و صریح میخواندند شکستہ و غلط و ناموزون نمی کردند۔

در اینجا چند نظرہائے متفرقہ و قطعہ ہائے تاریخی کہ حضرت ایشان در غایت
فصاحت و سلاست گفته اند برائے یادگار دریں اوراق درج نموده میشود۔

در وصف مدینہ مطہرہ

زاوصاف مدینہ ہرچہ گویم قطرہ از دریا است عفاف آنجا کفاف آنجا صلوة آنجا کزادہ آنجا
خداوند اعطا کن بندہ خود را بفضل خود قیام آنجا مقام آنجا جمیہ آنجا مہمات آنجا
اگر خواہی کہ بینی جنت الماوی درین عالم نشین در روضہ اطہر نجواہ از حق نجات آنجا
سالے حضرت ایشان سخت بیمار شدہ بودند کہ امید زندگانی نماندہ بود۔

چوں قدری افاقہ و تخفیف یافتند در صفت عافیت و سوال صحت این
اشعار گفته اند ۵

ست ادسی ما احمر سر فی کمال العافیہ۔

نعمة "مغبونة" عند الرجال العافیہ

لیس یدری کل شخص ما یقاسیہا المریض

لاولا یعرف لها قدر بحال العافیہ

قال صلى الله ربى اعطنا فى كل حين
 فى حياتى فى ممات من نزال العافيه
 طاعة الرحمن تفقيد الزمان بها تكن
 ايها الاخوان لا تنسوا سوال العافيه
 صرت محسوماً بامر الله فانحلت قواى -
 ذكرتنى ما نبيت العهد ها للعافيه
 جاء قوم بعد قوم عائد بين الفائزين
 تلمح البشرى بسببما البعض يا للعافيه
 قلت يا قوم اعملوا ما شئتموا نصبر اليه
 ربى الوهاب عندا من جبال العافيه
 قل هذا كل هذا ممل هذا حل ذا -

كيف لا اشكو الى المولى نوال العافيه
 ربنا اجمعنا بفضلك يا كريم المستعان

حرمة الظالم جى فى وصال العافيه

و در فراق و مرتبه سپر خود محمد شريف كه در واقع زلزله در كوتاه فوت شد گفته اند :-

جان شيرى چكنم ديده بينا چكنم	بے تو اے راحت دل نعمت دنيا چكنم
چوں تو رفتى من غم ديده تنها چكنم	زندگى بهر تو خوش داشتى اے راحت جان
باقضار و قدر خالق يكتا چكنم	گر ز مخلوق بدى چاره خود ميكردم
زخم ناصور بگرديد مداوا چكنم	فرقت روى تو اے جان پد زخم دل است
جان و ما لم بعوض وادمى اما چكنم	گر پير سپدن من رفتى اى جان بودى

له قل الطاقه كل العقل مل القلب حل الضعف - منه قدس سره -

صبر و توفیق رهنما بخش بمن اے مولے یا ہایمان بمرم غیر این غیر تمنا چہ کنم
تاریخ وفات مرحوم حضرت شیرین جان آغا کہ بر لوح مزار او نصب کرده اند :-
شیخ عبدالقدوس حق آگاہ کرد زین دار بے بقا رحلت
شب پشنبہ چارم عاشور روح شان شد وان سوی جنت
سال ترحیل او بگفت حسن لفظ مغفوس با سر حسرت
تاریخ انتقال مرحوم شیخ عبدالرحیم سندھی کہ بر لوح مزار او واقعہ قبرستان
مخدوم صاحب مدرسہ شریف بر شارع بسی نوشتہ نصب کرده اند :-
شیخ عبدالرحیم خوش خصلت حامی دین و ماحی بدعت
بے سراہ مرد در غربت
تاریخ تعمیر مسجد در مکان پین تعلقہ کھپرہ کہ بر خشتہائے کانسہ نویسانیدہ بر
پیشانی مسجد در طاق وسطانی دیوار نصب کرده اند :-
روز محشر کہ جان گداز بود اولین پریش از نماز بود
سال تاریخ این خجستہ بنا گشت ظاہر ز مسجد الغریب بار
مرحوم حافظ اسمعیل کہ خادم و پیش امام مسجد مذکور بود نقل می کرد کہ حضرت
ایشان فرمودند حافظ صاحب تو ہم غریب ہستی و این مسجد ہم از غرباست و تاریخ
آن ہم "مسجد الغریب"
درینجاؤ کر بعضی تاریخہای زلورہ برائے ضیافت طبع ناظرین "خلی از کوچی نسبت فی الحال آنچہ با حضور
بلا لکف عرضداشتہ میشود تاریخ وصال پنجتن پاک فی الحال آنچہ با حضور بلا لکف عرضداشتہ میشود
تاریخ وصال پنجتن پاک علیہم الصلوٰۃ والسلام از لفظ یا سمن تصور کردہ اند
حضور انور علیہ الصلوٰۃ والسلام یا - بی بی فاطمہ خاتون جنت یا حضرت علی
کرم اللہ وجہہ فر۔ حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بن حضرت امام حسین شہداء و شہداء

تاریخ تولد و وفات حضرت پیر دستگیر قدس سرہ -
سینش کامل و عاشق تولد -
۹۱ ۷۷۱
وفاتش دان تو معشوق الہی
۵۴۲

تاریخ وصال حضرت مجدد قدس سرہ وارث الرسول
۱۰۳۴

تاریخ وصال حضرت خواجہ صفی اللہ کابلی مخدوم ابراہیم مدنی والایافتہ قدس سرہ
تاریخ وصال حضرت شاہ عبدالقیوم جد حضرت ایشان آخوند امید علی ہالائی در مصر مشہورہ
بلغ العلی بکمالہ یافتہ و در بلاغت و براعت کمال کردہ بر رسائی فکر و دشائی
طبع او آفرین باد تاریخ وصال قبلہ گاہ حضرت ایشان حضرت خواجہ عبدالرحمن
غفرلہ تاریخ وفات حضرت ایشان غفران لہ زیادت یک الف تاریخ وفات
۱۳۱۵ و شہادت مرزا مظہر جان جانان عاش حمید امات شہید اتاریخ وفات
حضرت غلام جان برادر حضرت کلان کہ در مکہ مکرمہ فوت شد شیخ عمر والد حضرت
ابوالخیر دہلوی در غایت فصاحت در جملہ دعائیہ نظم کردہ است۔

کرد حضرت غلام جان وفات
روز شنبہ نہم ز ذی قعدہ
بدعا گفت سال فوت عمر
در سالیکہ برادرم ہاشم جان بحفظ قرآن مشرف شد حافظ ہارون مگہرانی سنہ
آن از لفظ حافظ ہاشم استخراج نمود و این از عجائب و اتفاقات نادرہ است۔
در سالیکہ ہمایوں پادشاہ دہلی پدر اکبر از زینہ ہائے بام پایش لغزیدہ افتاد و
جان داد حسب حال واقعہ تاریخ آن چنین یافتند ہمایوں پادشاہ از بام افتاد۔
تاریخ مردن جہانگیر پادشاہ ہندوستان از مصرع جہانگیر از جہاں رفت یافتہ اند۔
در سالیکہ شاہ جہان برادر خود شہر پارامیل در شہم کشید آن بیچارہ تاریخ کورشدن خود خود گفتہ

در کتب کلاب ارجه نتوان کشید کشیدند از کتب من کلاب
 چون کسی از تو تالیف من بگو کورت شد در پوره آفتاب
 در سالیکه بجز کثیر در قیوم انطالیب اطمان قیدم که گذشتہ سال حدیث
 قرطانی و خطه سال کجاست شده پیرند که از قرطانی تالیف این دانشم بنین قلم کرد
 در آن خطه و طوفان بلا خیز قرب الخلق کالجستان صیدا
 پے تالیف میخواند در طلب بجای ضربت زید و غریقی تربیت
 تالیف مسجد جان در شهر اترس پنجاب که پرتاب سید و اولاد آن نوشته اند
 نهی مسجد کو قیر الدین بنا کرد بشارت سلیمان نیک پیرا
 پیرت سال تخریش فرود گفت جبراک الله فی العارین خیرا
 جان منکات نظیر و مستوی است

مُبَشِّرَاتِ مَنَامِی

حکم فرود سلطنت پنجاب بیوم بی در تری خالی که بنزیداری است
 پیرد است که کشف در کلمات و خوارق عادات در عالم کون و فساد در مشروط
 ولایت است و در بزرگان بدین را بران احتمال و مردمان خوش اعتقاد
 بعضی امور را بر کابل اتفاقه دانست بر بزرگان میگذرد و خوارق عادات
 بی شمارند و در فعل و اقوات در میان کلمات بحسب نظم خود کمی پیشی در باطن نظری
 بی ممانعت در اختیار نظر این امور است که کلمات مریدان در جمعی
 مکاتبات در مانی سادند حضرت ایشان که بدستخط خود در مجموع دلائل القیوم
 در شتر اند و احتمال کمی پیشی یا سبب نظری در آن تصور نیست نوشته که هر که

در این کتاب در این کتاب در این کتاب

روایے صادق یعنی خواب صحیح ہم در شریعت معتبر است و ہم نزد بزرگان دین قابل اعتماد و یقین۔ قصہ حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام در قرآن شریف بران شاہد است و ہم ابتدائی وحی و شروع نبوت بخوابہاے صحیح شدہ است در حدیث شریف آمدہ کہ روای صالِحہ جزئی است از چہل و شش اجزائے نبوت و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم لم یبق من النبوة الا المبشرات قالوا وما المبشرات قال الرؤیا الصالِحہ و فی روایۃ مالک عن عطاء بن یسار و نرا دیراھا الرجل المسلم او تری لہ ، و آن سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام بعد از صبح آنچہ در خواب دیدہ بودی بر اصحاب خواندی و آنچہ اصحاب میدیدند بران حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام عرض نمودندی و تعبیر آن پرسیدندی۔

و نیز آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودہ است ہر کہ مراد خواب دید پس حقا و یقینا کہ مراد خواب دیدہ است " نہ غیر مرا " چرا کہ شیطان قدرت ندارد کہ بصورت من متمثل شود چہ در خواب و چہ در غیر آن۔ پس اگر بعضی افراد کالمین امت و اولیائے صالحین دریں منقبت شریک باشند و شیطان بصورت اوشان متمثل نشود جائے استبعاد و محل تردد نیست۔ یک خواب صحیح بہتر از ہزار کشف و کرامت است۔

قال قدس سرہ بعض المنامات التي ارجو برها بفضلہ
تعالی وانا الفقیر الی ربہ محمد حسن الفاروقی۔

خواب اول

سأیت فی المنام اللیلة الحادیة
عشر من شهر شوال المکرم سنة
تاریخ ۱۱ شہر شوال المکرم ۱۳۳۰ھ من
درخانہ خود در کونٹہ بلوچستان خفتہ بوم

ثلاثین بعد الالف وثلثمائة
قبیل الفجر وانا فی بیتی الواقع
فی کویتا کانی نزلت من السفینة
فی بندر الماندوی وانا مع
سرفقة الحضرة الوالد سرحدریه
وجماعة من الاعیان و فیهم
من المشائخ الراشدیة شباب
ومعه جماعة من اعیان
الناس ونحن کلنا نرید نریا
الشیخ مخدوم ابراهیم قدس
سره فدخلنا البلد وتفرقنا
فیه وكان المقابر احیطت
بالبلد واكثر البلد خراب
مهدوم البنیان من ابلا و
لما دخلت القبة التي فیها

بشی قبیل از فجر در خواب می بینم که
گویا من از کشتی بر بندر مدنی نازل
شدم و من در جماعت رفیقان
حضرت والدمر حرم هستم و دیگر
جماعتی هم از بزرگان است که در آن
پیران خاندان راشدی هستند و
در میان او شان جوانی هست که
باو این جماعت همراه است و ما همه
اراده زیارت مخدوم ابراهیم صاحب
مدنی والہ داریم پس در شهر مدنی داخل
شدیم و از هم متفرق شدیم و گویا
بر تمام شهر گورستان احاطه کرده است
و اکثر شهر خراب و ویران شده
است پس من چون در قبر
داخل شدم می بینم

آن مخدوم ابراهیم ابن مخدوم عبداللطیف ابن مخدوم محمد باشم تنوی علامه سنده صاحب تصانیف مشهوره
و معروفه از اولیائے کاتبین و علمائے را سخیین بود در طریقت از حضرت خواجہ صفی اللہ کابلی بیعت کرده بقامات علیه رسیده
بود حضرت ایشان را خلافت تاسره داده مریدان مخلصان بنده را بدست او سپرده بودند و عمدت المقامات در خیرش جا بجا آمد و محمد بن
سندی در فضائل مناقب لوسر استقله نوشته است و ولادتش در سیاحت خود ۱۱۶۲ هـ واقع شده و وفاتش در ۱۲۲۵ هـ در شهر مدنی از
بنده مشهوره و عموره ساحل ملک کچ و مداده قبر تعلق بزوارش لطف تعمیر شده است بنزدیک باز مردمان آن دیار مشهوره را که مرغان
هوانی بالائی گنبد میکنند در بقدر اگر کدام مرغی برگنبد پرواز میکند از بالا بر زمین می افتد و فی الفوری میرود و العلم عنده سبحانه و تعالی -
محقق ننماید که از اولاد مخدوم محمد باشم سال کسی نمانده است و در زمانه ما از احفادش یک مخدوم احمد بود که لا ولد فوت شد و من مخدوم محمد باشم
منقطع گردید ۱۲ عه اسمال معروف بمدنی بدال هندی مفتوحه می باشد ۱۲

من ار الشیخ کان الوالد سرحمه
 سربه والجماعة قد فرعوا
 من النریارة وخرجوا من القبنة
 وانا دخلت وحدى فادا الشیخ
 المرحوم کانه نائم علی السریر
 فی غایة من الخافة والضعف
 وعلیه ثوب ووجهه المبارک
 مغطی تحت الثوب لکن
 صدرة یتحرك بذکر الله
 تعالی قلبه یضطرب فی صدرة
 فجت من قبل رأسه وسمعت
 علیه فی المواجهة فاذا هو
 تحرك واضطرب کانه یوید
 رد السلام علی و بعض الناس
 فی تلك القبنة ینظرون الیه
 ویتعجبون من تحركه الی
 فقعدت عند مواجته
 ساعة واشتغلت بالذاکر
 القلبي وتلذذت منه عایة
 التلذذ لان قلبی تحرك
 بالذاکر خلاف المعهود ثم

که والد مرحوم با دیگر جماعت از زیارت
 فارغ شده بیرون می آیند و
 من تنها در قبسه داخل شدم
 می بینم که مخدوم مرحوم بر چارپائی
 در خواب اند و بغایت ضعیف
 و نحیف الجسم هستند و بر روی
 خود چادری کشیده اند مگر سینه
 مبارک ایشان بذکر خدا تعلق
 متحرک است و تمام سینه و
 اضطراب است پس من از
 جانب سر ایشان آمده در
 مواجهه ایستاده سلام کردم
 پس ایشان حرکت و اضطراب
 کردند گویا که برآی جواب
 سلام من اراده میکنند
 و بعضی کان که در آن قبر
 بودند سوی ایشان می نگرند و ازین تحرك
 ایشان بطرف من تعجب میکنند
 پس من در مواجهه ایشان ساعتی بنشتم و بذکر
 قلبی مشغول شدم و بسیار تلذذ یافتم
 چرا که قلب من خلاف معهود بذکر متحرک شد

خرجت عنه ولحقته بحضرة
 الوالد امر حمس به ونحن ندوس
 في نرقق المدابنة فاذا مسجد
 عتيق من الحجر الاصفر منحوت
 على حيطانه من الخارج آيات
 القرآن الكريم على حسب عادة
 اهل الهند ونزل الوالد والجماعة
 في ذلك المسجد والشيخ
 الراشدي في خيمته له خارج
 المسجد ومعه جماعة من
 العوام والجهال كأنهم مشغولون
 بنحو من اللهب ورايت الوالد
 رحمه سر به قائماً جنب الحائط
 المواجه لقبلة الشيخ
 المرحوم قدس سره كأنه
 يستودع ويريد الانصراف
 واضعاً يده على صدره
 تعظيماً للشيخ المرحوم
 فلما سألت الوالد فعل ذلك
 جئت ووقفت كذلك حتى
 انصرف الوالد وجئت ثانياً

پس از قبه بیرون آمدم و بگفرت
 والد ملحق شدم و ما همه در کوچه های
 مدنی گشت میکنیم پس یک مسجدی
 کهنه از سنگ زرد دیدیم که بر دیوارهای
 آن آیات قرآن مجید حسب قاعده
 اهل هند منقوش است -
 حضرت والد مرحوم با تمام جماعت
 در آن مسجد قیام نمودند و آن شیخ
 راشدی در یک خیمه خارج مسجد
 قیام نموده و با او جماعتی از جهال
 و عوام الناس است، گویا
 بنوعی از لهب و لعب مشغول اند
 و والد مرحوم خود را دیدم که در جنب
 دیواری در مواجهه شیخ مرحوم دست
 بر سینه داشته تعظیم
 استاده اند گویا که رخصت
 میگیرند و واپس میروند
 پس من هم بموافقت والد خود
 آمدم ایستادم تا که والد من
 رخصت شده رفتند و
 من باز درون قبه برآید

ودخلت القبلة امر يبد
 الوداع وجئت من قبل
 قدميه على حسب عادة
 الزائر فقرأت آيت الشيخ
 على ذلك السرير وعليه
 ثوب وكان وجهه المبارك
 نحو المشرق وهو مضطجع
 على شقه الايسر فخطر ببالي
 ان كان الشيخ علم بجيبي
 اليه يتحول وجهه الى فاذا
 الشيخ تحول على شقه
 الايمن وتوجه الى و
 انا قاعد عنده متوجه
 الشيخ مستدبر القبلة وكانه
 يخاطبني ويلا طفتي
 ويساعدني وتكلم بكلام
 كثير اما احفظ اكثره
 وفي اخر ذلك قلت له
 يا شيخ ادع لي كي
 اتخلص من خطرات
 الشيطان ووساوسه

ووداع داخل شدم واز
 جانب قدم او آدم چنانچه
 عادت زائران است پس شيخ
 مرحوم را دیدم که همسان طور بر
 چارپائی خفته اند و جامه بر
 خود کشیده اند و روی مبارک
 ایشان جانب مشرق است و
 بر پهلوئی چپ خوابیده اند
 پس من در دل خود اندیشیدم
 اگر شيخ را از آمدن من خبر می شود
 ضروری خود بطرف من میگرداند
 تا که شيخ بر پهلوئی راست گردیده
 سوی من متوجه شد و من
 نزد او متوجه بشخ و مستدبر
 بقبله نشستم و با من گفتگو
 میکند و ملاطفت می نماید و
 مساعدت میکند و بکلام کثیر گفتگو
 می نماید که اکثر آن بیاد من نمانده و در
 آخر آن من میگویم که
 ای شيخ مراد عاکن از خطرات
 و وسوسه شيطان نجات یابم

فرغ یدیه و دعالے
 فاذا هو قوی من الحالة
 الاولى التي سرائته و الحیته
 المباركة بیضاء كانها
 مقطوعة فوق القبضة
 ادم شدید الاحمّة فاذا هو
 رافع رأسه و قعد بعض القعود
 فوق السرايين و جذب یدی
 الیمنی بقوة و قبلها علی ظاهر
 الکف تقبیلًا حیداً ادا سرعت
 انا الی تقبیل یدیه و
 قبلتها كذلك و انا
 متحصراً خجلان من تقبیل
 حضرة الشيخ علی یدی و
 و دعتہ و خرجت من قبته
 و لحقت بالسرفعة كان
 جمالین العرب یشدون
 الثقالنا و یروحوننا و بعد ذلك
 رأیت اشیاء ما اقدر کتابتها
 لعدم مراعاتی علی حفظی
 والله اعلم

پس ہر دو دست خود برداشت
 و دعا کرد و دیدم کہ دریں وقت
 قوی تر بود از حالت اول و ریش
 بسیارک او سفید مقطوع
 فوق القبضه بود با چہرہ
 سفید گندم گون پس ناگاہ سر خود
 بالا کرده بر چار بانی بنفت و دست
 راست من بزور کش کرده کف
 دست مرا بقوت تمام بوسہ داد
 من ہم بزودی دستہائی او
 را گرفت و چہنیں بوسہ دادم و
 و از بوسہ دادن شیخ من ...
 دست مرا بغایت خجالت و حسرت
 خوردم پس ہمیں طور و دواع او کرده
 از قبہ بیرون آمدم و بار نیشان
 خود ملحق شدم گویا کہ دران وقت
 شتر بانان عرب بار و اسباب مارا بر
 شتران بستہ میکنند و کوچ میکنند
 و بعد از ان چیز ہائے دیدم کہ از جہت
 عدم اعتماد بر حفظ خود نوشتہ نمی
 توانم

نواب دوم

(۲) سرایت فی المنام یوم الربوع

السابع عشر من شهر شوال
المکرم سنتی اثنین وثلاثین
وثلاثمائة بعد الألف وأنا
مضطجع فی مسجد الکویت
الذی هو علی ساحل البحر
الفارسی نصف النهار و
كنت فی رفقة من اهل
السند نريد الحج تعطلنا ایاماً
ورجعنا من بغداد نريد السفر
الی جدة لكنه ما ساعدنا
التقدیر و منعنا من السیر
وسمنا بخروج القافلة
علی طریق البر من الکویت
فزینا فی کویت والجمال
یتأخر يوماً فیوما حتی جاء
ذک ایوم الذی رأیت
فیه الرؤیا وقال القافلة
متعطلة ایاماً فحسرت
تحتسراً کثیراً وقلت فی نفسی

روز چهارشنبه تاریخ ۱۱ شوال ۱۲۲۲
بخواب دیدم و من آن روز در
مسجد کویت بر ساحل
بحر فارسی وقت نیمروز
خفته بودم و با من جماعتی
از اهل سند و رفیقان سفر حج همراه
بودند که از بغداد شریف
مراجعت کرده آمدیم و اراده
رفتن طرف جده داشتیم مگر
تقدیر مساعدت نکرد بسیار
روزها در کویت معطل
ماندیم و راه رفتن مانده و
شنیدیم که یک قافله براه
خشکی از کویت بمکه مکرّمه میرود پس
بهیچ امید در کویت اقامت کردیم
و خستیم بانان هر روز از روز فردا میگردند تا که
آز روز صفا جواب دادند گفتند قافله تا هنوز چند
یوم معطل گردید پس بسیار حسرت و فوسوس کردم
در دل خود گفتم

هذه الامور كلها من سوء
اعمالى وما انا اليق
ان اتشرف بنزى ارسلا
نبى عليه الصلوة والسلام و
كنت كثيراً ما اقراء
الصلوة على النبى صلى الله
تعالى عليه وسلم بهداه
الصيغته اللهم صل على
نبينا محمد النبى الامى
الطاهر الزكى صلوة تحل
بهما العقد وتفرج بها
الكرب وتفضى بها الكرب
وترضى بها الكرب وعلى
اله واصحابه وبارك
وسلم فرأيت قبيل الظهر
كافى فى الحرم المحترم المكى
ترادها الله شرفاً وعظيماً
بقرب الركن اليمانى والناس
ينزحون على شئ بينهم
فدخلت فيهم فرأيتهم
كانهم يريدون وضع الحجر

که این همه شامت اعمال من است شاید من
لا ابق آن نیتم که زیارت بیت الحرام و زیاره
قبر نبی علیه الصلوة والسلام مشرف شوم
ومن اکثر و در شرف با این صیغه بر رسول کریم
علیه الصلوة والسلام میخواندم
اللهم صل على نبينا محمد النبى
الامى الطاهر الزكى صلوة تحل
بها العقد وتفرج بها الكرب و
وتفضى بها الكرب ويوضى
بها كرب و على اله واصحابه
و بارك و سلم
پس قبل از ظهر در خواب می
بینم که گویا من در حرم محترم
مکه مکرمه زادها الله شرفاً و تعظيماً
نزدیک رکن یمانی ایستاده
هستم و مردمان بر یک چیز
از دحام دارند پس من در میان
اوشان در آدم و دیدم
که گویا اوشان اراده
برداشتن حجر اسود
دارند.

الاسود في محله المعروف وانهم
 قلعه اول صلاحه اول صلاح
 محله المنيف وما يقدر احد
 ولا يتجرأ على محله فاذا
 اناب رجل جاء في غايه من
 العشر والشرف ونهاية
 من حسن الملبس وكأفنه
 يطول على الناس قدأ و
 عملت انه النبي صلى الله
 تعالى عليه وسلم فجاء و
 اخذ الحجر من بينهم
 وصار الحجر في يديه
 الكريمتين كانه طفل
 رضيع في غايه من الحسن
 وعليه الثياب الفاخرة
 فرفعه النبي صلى الله
 تعالى عليه وسلم حتى
 لحق رأس الصبي بالخشبة
 التي كانت هناك بمنزلة
 السقف واراد ان يضع في
 محله المعروف فتعلجت

رواز مكان اصلي آن را
 کشیده جهت اصلاح آن
 با اصلاح مکان آن می بردارند
 مگر کسی قوت و طاقت برداشتن
 آن ندارد تا که یک شخصی در غایت
 غرت و شرف و نهایت حسن
 لباس در آن میان دیدم
 که در قد و قامت هم بر دیگر مردمان
 تفوق داشت و دانستم که آن رسول
 کریم است علیه الصلوة والسلام
 پس آمد و حجر اسود از میان
 آنها برداشت و آن حجر در
 دستهای مبارک آن حضرت
 علیه الصلوة والسلام چنان
 بنظر آمد که گویا طفل شیر خواره
 ملبوس بلباس فاخره هست
 پس آن حضرت علیه الصلوة والسلام
 او را بالا برداشت تا که سر آن طفل بچوبی که
 در سقف آن محل بود رسید و خواست که
 آن را در محل معروف خود نصب کند
 پس من تعجیل کرده

الى محله لا نظف بثوبي و
 قلت في نفسي اذا نظفت
 بهذا الثوب الا بيض الرقيق
 الذي في يدي اتحفظ
 على ذلك الثوب للتبرك
 ووصلت الى المكان الشريف
 قبله صلى الله تعالى عليه
 وسلم ونظفت المحل
 ومحل ارفع من الحالة
 المعهودة حتى اني ارتفعت
 عليه وغلقت ساعدي
 اليسرى على حلقه فضيته
 المعروفة وتمسحت
 المكان الخالي بثوبي الذي
 كان في يدي اليمنى وجاء
 النبي صلى الله تعالى عليه
 وسلم وعادنته في وضع
 الحجر المبارك في مكانه و
 جعل صلى الله تعالى عليه
 وسلم وجه الحجر الاسود
 الى الداخل لانه مكسور و

بجامه خود آن جای را صاف کردم و
 در دل خود گفتم چون باین جامه
 سفید و باریک که در دست من
 است جای را صفا کنم آن جامه را
 بطور تبرک پیش خود محفوظ خواهم
 داشت پس بآن مکان شریف
 قبل از آنحضرت علیه الصلوة و
 السلام خود را رسانیدم و جائی
 را پاک کردم و آن محل را بالاتراز
 محل معهود یافته تا که من بالاتر
 شدم و بازوی چپ خود را بر حلقه
 فضیت معروفه آوردم و آن مکان
 خالی را بجامه که در دست راست
 من بود خوبطورا بیدم و صاف کردم
 پس آنحضرت علیه الصلوة و السلام
 آمدند و من باحضرت ایشان در
 داشتن حجر مبارک معاونت نمودم
 و گردانیدند آنحضرت علیه الصلوة و السلام
 روی حجر مبارک را بطرف
 داخل چرا که
 شکسته بود و

گردانیدند طرف داخل آن راسوی خارج
پس اول که آزاداشتند قدری مائل
بود من چیز کے گردانیدہ راست و برابر
قائم گردم و سیاہی در رنگ حجر اسود مبارک
نبود بلکه سفیدی مائل بود و در شکل
از تندی و بطول اقرب و مخروطی بود انا
شمال حلیہ مبارک آنحضرت
علیہ الصلوٰۃ والسلام پس
بر من ظاہر شد مگر بیقین دانستم
کہ این شخص آنحضرت است
علیہ الصلوٰۃ والسلام و
در دل خود گفتم کہ آنحضرت
علیہ الصلوٰۃ والسلام در
زمانہ مشرکان ہم حجر اسود را
بر محل خود داشتہ بودند و بغیر
آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام
دیگر کسے شایان این امر
نیست پس تعبیر کردم خواب خود را باینکہ
من با جماعت رفقاء ان شاد اللہ
تعالیٰ ہم درین سال
بزیارت بیت الحرام

وجہ الداخل جعلہ خارجاً
فاول ما وضعہ کان مائلاً
ثم صلحتہ و سویتہ
مستقیماً و لیس بہ
سواد و لونہ قریب من
البیاض الی الطول اقرب
منہ الی التدرین بشکل
مخروطی و اما شمائل
النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ
وسلم فما تبین لی الا
انی علمت لقیناً اند النبی
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
وقلت فی نفسی انه صلی
اللہ تعالیٰ علیہ وسلم وضع
الحجر الشریف فی محلہ
ایام المشرکین وما یلیق
احد بہذہ المنزلۃ الا
هو صلی اللہ تعالیٰ علیہ
وسلم و اودت منامی انی
اصل انشاء اللہ تعلیٰ
مع الرفقہ الی زیارۃ بیت اللہ

قوات تفتي بغير الصلوة والسلام	احصوا امره والتشريف
مشرف قوايم مشدود	بزيارة النبي عليه الصلوة
سجادة تعلق قلب شكرة	واسلامه في هذا العالم
مراهم من قوايم قسروا	بجبر الله كسر قلبي
دمير كرت انخرت من	ويستقيم على الايمان
مداقح في قلب ولسان	لكامل يسر كفة وشرقة
مرايم البيان كمال مستقيم	على الله تعلق عليه وسلم
قوايم دقت النيسر صر	اليوم صل على سيدنا
على سيدنا محمد النبي الذي	محمد النبي الامي اطهر
اطهر انزلي صلوة	انزلي صلوة تحل بها العقد
تحل بها العقد وتفريج	وتفريج بها الكروب وتفتي
بها الكروب وتفتي به	بها الارباب ويرزق بها
الارباب ويرزق بها الارب	الربوع على الفروع اية
وعلى الدعاء اية ويبرق	ويبارك على من استجى فرقتي
وسلم الرب يكتسب به ثمة	الله سبحانه وتعالى تزيادة
تحال بوقف كس زبوت بين	بيت العكره وفضل العظم
كوم وزيارات من كروك	في ذلك العاكره وعمل الله
انما تعلق قلب ولسان	تعلقه ويرزقنا الايمان
بملا من ربي استكروا سجدة تعلق	بمن الحقاير وما ذاك
بيان كمال ورس قانت	عليه العزير
يم قوايم بخشيد	والشقيير محمد من القاريق

خواب سوم

(۳) تاریخ ۱۷ صفر ۱۳۳۶ھ شب جمعہ در خواب دیدم کہ گویا بشہرے
 از شہر ہائے ہندوستان رسیدہ ام و در ان شہر زیارت گاہ محبوب سبحانی
 قطب ربانی حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ است و وقت
 صبح در انبوه عالم زیارت مشرف شدہ میخوام کہ در ٹیم ریل کہ وقت عصر
 ازان شہر روانہ میشود پس بخانہ بروم بلکہ بگی والہ نیز تاکید روانگی میکند
 و میگوید کہ دفعہ دوم زیارت شریف از راہ شہر نباید رفت از بیرون شہر
 از سڑک عام میریم چونکہ ازان راہ دفعہ دوم نزدیک قبہ مبارک رسیدیم
 از بگی پیادہ شدہ از دروازہ قبہ تا مرقد منور قریب پنجسہ قدم مسافت بنظر
 می آید و این دفعہ اندرون قبہ فرش و فرش نہایت عمدہ است اما بیچ
 کسی را برائے زیارت بغیر خود در ان وقت نمی یابم و مرقد شریف را آنچہ عمدہ
 چنانچہ در بغداد شریف دیدہ بودم بنظری آید و بالاسی پنجرہ پوشہائے عمدہ و
 پار گلہائے موتیہ وغیرہ دیدہ می شود من از دروازہ قبہ آن صفائی و اہبت را
 دیدہ نہایت بدوق و شوق بنشستن پیش میروم و میگویم ع
 ز خوبی روئے خوبت تازہ تر باد

قسم کلمات شوقیہ - چونکہ بقرب پنجرہ از طرف قبلہ رسیدم گویا کہ وجود مبارک
 بیرون قبرست زیر پوشہا در حرکت می آید و دستہائے مبارک نہایت سفید
 و پر گوشت و نرم برائے مصافحہ بیرون می کشند من ہر دو دست مبارک
 را گرفتہ بوسہ میدهم و بر چشم می مالم کہ درین حالت تمام وجود مبارک شش ظاہر
 میشود با باد سخن میشوند و تلمظہائے گوناگون و الطافہائے زیادہ از بیان مشفقانہ
 میفرمایند چنانچہ در ہم می آید کہ سخن بلغت افغانی بطرز اہل پشاور بامیگویند

یکی ازان حکایات کہ وقت تخریب چطماندہ آن است کہ میگوبند شیخ
 بہینڈہ شاہ آمدہ بودند چیزی میخواست اورا گفتم چہ می خواہی از قبیل
 اورا دو سلوک چیزی میطلبی گفت بلی اورا دادہ شد بن فرمود تو اورا زیارت
 نکردی عرض کردم کہ مرا زیارتش معاوم نبود فرمودند کہ در ہمیں شہر بطرف دیگر
 است دران وقت کسی آنجامی بینم از اومی پرسم کہ نام این شہر چیست؛ او
 میگوبد لاہور کسی دیگر کہ گویا از خادمان من است اونیز آنجا حاضر میشود او عرض
 میکنند کہ حضرت مرعاب دہن بدہ گویا کہ لعاب دہن دادن اوشان را
 پسند نمی آید بخیرند و خرمی را کہ در کنج پایان تجسرہ از قبیل کلوخ وغیرہ بود او
 را دم کردہ میدہد باز باور گفتگو میشوند علیہ شریف چنان بنظری آید کہ گندم
 گون است و نہایت نمکین است دندانہائے مبارک نہایت درخشان ریش
 مبارک دران وقت بنظر نیاید لباسی کہ دران وقت پوشیدہ اند جملہ لباسی
 سرخ و زلفت عمدہ بطریق ازار و درار بے دوخت است چیز ہائے فرمودند
 کہ از جہت عدم اعتماد و بر حافظہ نمی توانم نوشت آخر عرض کردم کہ ما این وقت
 می رفتیم اما چونکہ ایشان امر زیارت می فرمایند امشب می مانم زیارت ما مور بہ
 حاصل کردہ فردا خواہم رفت ازان خوشنود گشتند باز پرسیدم کہ نام
 آن شیخ فراموش شد میفرمایند "بہنڈہ" یا شیخ "بہنڈہ" اورا می گویند از من
 دو لفظ یکی گفت مگر لفظ "شاہ" را دریں دفعہ فرمودند از انجام خص شدیم و
 ہجوم خلق در قبہ دیدیم و حضرت در پردہائے قبر پوشش غائب شدند و بیدار شدم
 والعلم عند اللہ سبحانہ
 العبد محمد حسن غفرلہ

خواب چہارم

(ع) سر آیت فی المنام لیلة السامة تاریخ ۱۶ رمضان شریف ۱۳۱۶ھ

عشر من شهر رمضان المبارك
سنة سبع عشرة بعد الالف
وثلاثمائة كان محمد بن النجار التكريتي
مشغول بصنعتهم مع اخيه يوسف
وكان محمد المذكور قد توفي قبل
الربو بالشهر تقريبا سرايته ضعيفا
في غاية الخافة مما كنت سرايته
في حياته وهو يقول مات في
هذه السنة من اشخاص كثيرة
فاقول له كنت ممن توفي
فكيف جئت الى هذه الدنيا
فقال ان الله احباني بعد الموت
وردني الى الدنيا فقلت له اول
ما يسئلون عن الصلوة ام العميام
قال الصلوة فقلت عن الاسلام
قال ذلك اول ما سئلتني عنه
فقلت في جوابه لا اله الا الله
محمد رسول الله وسئلتني
عن اشياء كثيرة فقلت في
جواب اكثرها كذا قال
مرشدي ادكذا سمعت

در خواب دیدم گویا محمد بن نجار
تکلمه والا با برادر خود يوسف بکار خود
نجاری مشغول است حال آنکه
محمد مذکور یک ماه تقریبا
قبل از دیدن این خواب فوت
شده بود می بینم که از حالت حیات
بسیار ضعیف و نحیف شده است
و میگوید که درین سال بسیاری
از میان وفات یافتند من
میگویم تو هم امسال مرده بودی
پس چه طور زنده شده و در دنیا
آمدی؟ پس میگوید که خدائی
تعالی مرا باز زنده گردانید و در دنیا
آورد پس گفتم که اول سوال از نماز شده
بود یا از روزه گفت از نماز باز گفتم از اسلام
گفت آن خود اولاً پرسیده شدم
از ان پس من در جواب آن گفتم که لا اله الا
الله محمد رسول الله و پرسیده شدم از دیگر
بیا چیزها و در جواب اکثری از آنها می
گفتم که مرشد من چنین گفته است یا از
مرشد خود چنین شنیده ام۔

عن مس شدي فقال لے
السائل عن الرب تعالے
وهو في صورة انسان حلیم
الطبع هل لك حجة غيرها
قلت لا فتركني ومناقشني
وقال كلمات في احوال الاخرة
لم اعتمد على حافظتي
ان اذكر ما فقلت لا خيه
كيف دفنته حيا قال ذهبت
الى القبر فحضرت منخرة فوايته
جالسا في زاوية القبر ضعيفا
نحيفا كما تراة وجبت .

والله اعلم - انتهى

ومر شدة حضرة الوالد رحمه ربه

خواب پنجہم

بسم الله الرحمن الرحيم

شب شنبہ تاریخ سوم شہر ذی قعدہ

۱۳۳۰ھ وقت سحر و خواب دیدم

ومن آن شب در بالا خانہ خود در کوسٹ

خفتہ بودم

مرأيت في المنام ليلة السبت

الثالثه من شهر ذى القعدة

اثنين واربعين بعد الالف

وثلاثمائة وقت السحر وانا في

غرفتي الواقعة في بيتي الذي في

پس آن سائل کہ از جانب حق تعالی

از من سوال می کرد و در صورت

یک انسان حلیم الطبع بود

گفت کہ آیا غیر این دیگر حجتی ہم داری

گفتم کہ نے پس مرا بگذاشت و با

من زیادہ هیچ مناقشہ نکرد و

دیگر ہم بعضے سخنہائے آخرت بیان

کرد کہ در نوبت بر حافظہ خود اعتماد

ندارم تا بیان آن کنم پس ارشاد فرمود کہ

کہ این را چہ طور زندہ دفن کردید گفت کہ بطرف

قبرش رفتم و آن را کشیدیم دیدم کہ در گوشہ قبر زندہ

نشستہ است ضعیف و نحیف چنانچہ الحال تو اس را

می بینی پس اورا ہمراہ خود گرفتہ آوردم - و مرشد او

حضرت الدمن خواجہ عبدالرحمن بود حمدتہ اللہ تعالیٰ علیہ

الكويت كافي مع رفقة
 عامر مین الى سفر الحرمین
 الشریفین ومن الساجین فی الرفقة
 القاضي خان محمد و عبد اللطيف
 وغيرهما. رأيت احوال السفر
 والسفن والبحر والبواوير البحرية
 والبترى ثم رأيت كافي فی المدينة
 المطهرة على صاحبها الصلاة
 والتحية كافي فی مواجهة النبی
 صلی الله تعالى علیه وسلم وهو
 فی حالة وفاته لكنه خارج عن
 القبر المعطر وعلیه ثياب نفیسة
 ثم تبدل الحال كأنه صلی الله
 تعالى علیه وسلم توفی فی ذلك
 الوقت وانا من الذین يتعهدون
 التجهيز والتكفين له صلی الله
 تعالى علیه وسلم فاذا البكاء
 غلبت على من رحلته صلی
 الله تعالى علیه وسلم وتخت
 عنه واكبت على الارض وقل
 يا رسول الله وكما اقول فی البكاء

گويا که من با جماعتی از رفیقان که در آن
 قاضی خان محمد و حاجی عبد اللطيف
 هم هستند بسفر حرمین شریفین طیارى
 کرده میرویم حالات و کیفیات سفر
 از کشتی با وجه زبانه بجزی و
 با بوری هم بنظر آمدند بعد از آن
 می پیچم که گویا من بمسجد شریفه رسید
 ام و در عواجم آنحضرت صلی
 الله تعالى علیه وسلم نشسته ام و
 آنحضرت علیه الصلوة والسلام
 در حالت وفات هستند مگر از قبر مبارک
 بیرون هستند و لباس نفیس بر سر
 او شان است پس یکدم حالت تبدل
 گردید و دانستم که آنحضرت علیه الصلوة
 والسلام الحال وفات کرده هستند و من
 خدمت تجیز و تکفین میکنم پس ناگاه
 بر من از وفات او شان گریه
 غالب شد و من قدری دور شده
 بر زمین افتادم و میگویم
 یا رسول الله و از فراق
 او در گریه هستیم طور

لفراقه صلی الله تعالی علیہ وسلم
 فاذا هو متحرک وقام ونظرة
 فی جمیع الحاضریں علی
 ینظرنی کأنه صلی الله تعالی
 علیہ وسلم یبید لقلی وانا
 من شدّة الحسنة والادب
 لا اجس اء علی تقبیل یدہ
 وقد صدمه حتی انه توقف
 من المشی ونظره الشریف
 علی ولا انسی حسن عینیہ
 الکر یمتین ووقتہ نظرہما
 الی فقامت واکبت علی
 سرجلیه الشریفین وقلبتہما
 فرفع رأسی من القدمین
 بید ید الکر یمتین وضممتی
 الی صدره الشریف وقال
 الله اعطانی بعض الحیات
 وخرج من الجماعۃ فابتدرت
 الی نعلیہ کی اسویہما لہ صلی
 الله تعالی علیہ وسلم فسوتہما
 بحمد الله تعالی بین الجماعۃ

فریاد میکنم ناگاہ حضرت اوشان
 تحرک کردند و برخاستند
 و در تمام جماعت نظر شریف
 اوشان سوئے من بود و سوئی
 من می دیدند گویا کہ ارادہ ملاقات
 من دار و مگر من از شرت حرمت
 و ادب بوسیدن دست و قدمہا
 اوشان جرأت نمی کنم تا کہ
 حضرت ایشان علیہ الصلوٰۃ والسلام
 بر سر من ایستادند و سوئی من نگریستند
 و تا الآن حسن چشمان مبارک
 و تیری نظر اوشان سوئی من از یاد من
 نبرد پس برخاستم و بر قدمہای
 مبارک افتادم و بوسہ دادم پس بہر دو
 دست مبارک سر مبارک برداشتم و در بغل
 گرفتم و بوسہ دادم کہ خدائے
 تعالی مرا قدرے زندگی عطا فرمود
 و از جماعت بیرون شدند پس من
 دو پدم و نعلین مبارک را پیش پای
 اوشان من بجدہ تعالی برابر کردم و از
 تمام جماعت این

وخرج هو من ذلك المكان
 واتبعته حافياً ادباً
 له صلى الله تعالى عليه وسلم
 فجاؤ وجلس في مكان وهناك
 بعض المأكولات من
 جنس البقولات والجزر
 اللاهورى المطبوخ والسلق
 وغيرهما وهو صلى الله تعالى
 عليه وسلم جلس وياكل
 منه شيئاً فثباً وانا ناولت
 شيئاً من جنس المأكولات
 المذكورة وقد منته له
 كى يأكله فاعطاني صلى
 الله تعالى عليه وسلم منه
 شيئاً كثيراً وذلك الشئ
 كانه اصول الجزر اللاهورى
 المطبوخ متصل بعينه
 ببعض فاحذته منه و
 قبيلته اكسرا ما لعطيته
 وقلت يا رسول الله ارى
 الحجاج انا ووالدى فقال

سعادت من حاصل کردم پس
 آنحضرت علیه الصلوة والسلام
 از آنجا برآمدند و من برهنه پامی از
 جهت ادب در پس او شان روان
 شدم پس آمدند و در یک جائے
 نشستند و در آنجا بعضی اشیاء خوردنی از
 جنس ترکاری و زردک لاہوری و شلغم
 موجود بود و آنحضرت علیه الصلوة و
 السلام ازاں تناول فرمودند
 و من بعضے چیز ہائے خوردنی پیش
 روئے ایشان میداشتم تا بخوردند
 آنرا پس آنحضرت علیه الصلوة
 والسلام بسیار مقداری ازاں مرا
 عنایت فرمودند و آن چیز
 گویا زردک لاہوری پختہ
 بود کہ بعضے با بعضے بہسم
 چسپیدہ بودند پس من
 آن را از دست مبارک گرفتہ
 و بتکریم عطیہ شان را
 قبول کردم و عرض کردم کہ یا رسول اللہ
 من و والد من ہر دو ارادہ حج داریم

رسول الله صلى الله تعالى
عليه وسلم والدك توفي
بمكة كأنه يخبر بخبر الغيب
فصدقت وما تألت من
خبر فوت الوالد بسبب
ذوق مخاطبتي عليه الصلوة
والسلام وقال في حقه فلان
الهندي يشتكي منه والضحيم
الفلاني قال كذا كأنه ينكر
عليه ونسبت ما قاله صلى الله
تعالى عليه وسلم في حقه
فقلت يا رسول الله من
الضحيم قال ايوب فعلمت
انه يريد الحجام ايوب خان و
حضر بعد ذلك جماعة من
السود ثم تكلم مع واحد
من السود ما عرفه باللفظ
وجري بيننا حكايات ومخاطبات
وعنايات ما اقدر تحس يره
خوفاً من الزيادة والنقصان
في البيان ويمنعني من ذلك

آنحضرت عليه الصلوة والسلام
فرمودند که والد تو در مکة فوت شده
است گویا خبر از غیب میدهند و
من خبر ایشان را تصدیق میکنم
و از فوت والد خود هیچ غم و الم
نمیکنم بسبب شوق و ذوق گفتار
حضرت ایشان پس فرمودند که فلان
مردم هندی از دشکایت میکنند و
فلانی فریب چنین میگویی گویا که بران شخص
انکار میکنند و دیگر آنچه در حق آن فریب
فرمودند از خاطر فراموش شد
پس عرض کردم که یا رسول الله آن
ضحیم و فریب کدام کس است فرمودند
ایوب و من دانستم که مراد ایشان
حجام ایوب خان لاسی هست پس جماعته
دیگر از سندیان آمدند و با یکی از آنها که من
شناختم بلطف و عنایت سخن کردند و در
ضمن آنچه حکایات و مخاطبات
و عنایات حضرت ایشان با من در میان آمد
آنرا بیان کرده نمی توانم از جهت خوف کمی
ویشی در بیان چرا که

قوله صلى الله تعالى عليه وسلم
 من كذب علي متعمداً الحاد
 وما ادرى بأبي لغة كان الكلام
 بيننا وما ادرى كيف اكتب
 حلادة ذلك الوقت وسروره
 فباله من وقت ويا الهامن ليلة
 فلما استيقظت وحلادة الرويا
 في قلبي سمعت نداء الاذان
 للصبح وصله الله تعالى على
 سيدنا محمد وعلى اله واصحابه
 وبارك وسلم

درديث شريف آمده است من
 كذب علي متعمداً الحاد
 نبي را نم که بکدام لغت و زبان
 میان من و آنحضرت علیه الصلوة
 گفتگو شده بود و نیدانم که چه
 طور مرزه و شیرینی و خوشحالی
 آن وقت بیان بکنم چه خوش
 وقتی بود چه خوش شبی پس
 چون از خواب بیدار شدم و
 شیرینی آن خواب دردم بود که اذان
 سحرگاه شنیدم و برخاستم

العبد الضعيف محمد حسن الفاروقى

خواب ششم

۴ - تاریخ رمضان المبارک ۱۳۱۲ روز سه شنبه در غرض خود واقع شده
 سايند اود وقت چاشت در خواب دیدم که گویا من در حرم محترم مدینه
 طیبه هستم اما حرم شریف بحالت اصل نیت کهنه و بوسیده و قبر
 معطر مکرم او صلى الله تعالى عليه وسلم بیرون از پنجره ظاهر بر زمین است و
 چون کشتی آن مقام در تحرک است این بنده گویا برائے دعا طلبی شیخ
 سنه‌ی که سابق مطوف سنود در مکرمه بود آنجا حاضر است بعد دعا شیخ
 حسین را دیدم که با جماعت کثیر مشغول کار و بار خود است این عاجز تر دفعه
 دوم بحضور شریف حاضر می شود و درین دفعه وجود مطهر مبارک بیرون از قبر گویا که

بر پہلو خفتہ است اما بطر حیکمہ پاپہائے مبارک مضموم ببدن شریف است بقرب شان
ایستادم و دعا ہا خواستم و بلفظ یا رسول اللہ وغیرہ اور اشفیح میکنم دریں اثناء جزاآت
میشود کہ بیک قدم پیش شود دست مبارک را گرفته بوسہ و چونکہ نزدیک شدم
چہ می بینم کہ ہر دو دست مبارک را چون ابر رحمت الہی بر این غلام میدارند و چون
بغل کشی معاملہ در میان می آید و چنین مضمون ادا میفرمایند دیگر کیفیات کہ در ان
حالت دیدہ شد بیان آن نمی توانم کہ برابر بیاد نماندہ اند اللہم صل وسلم
و بارک علی سیدنا محمد النبی الامی الطاهر النرکی و علی الہ و صحبہ و بارک وسلم

خواب ہفتم

بسم اللہ الرحمن الرحیم ۵

۶۔ شب سہ شنبہ تاریخ ۲۸ جمادی الاول ۱۳۵۲ھ قبیل السحر در خواب دیدم
و من در ان شب در کوئی خانہ خود واقعہ کوہستان کوٹہ پورم کہ گویا من با جماعت
کثیرہ از حضرات مجاہدینہ لبواری اسپان و شتران در خدمت و حاضر می حضرت
قبلہ گاہ خود رحمت اللہ علیہ ہستم و بطرح سفر سندھ منزل در باجبارہ تعلقہ
سیوہن مقرر است و من خود را واقف دانستم پرسان او طاق سید عبد النبی شاہ
میکنم و داخل شہر مذکور شدہ ایم باز حضرت قبلہ را در جلے دیگر کہ بے مرتفع است
می بینم کہ امامت نماز جمع کثیر از خلق اللہ میکنند و آن نماز ظہر است من بزودی
تجدید و منور کردہ خود را بجاعت میرسانم در دل میگویم کہ ساعت یک است از روز
آیا وقت ظہر و غسل شدہ باشد یا نہ کہے از اہل جماعت میگوید کہ حضرت نماز
جنازہ بر کسے خواندہ بود خواستند کہ بہمان وضو نماز ظہر ادا کنند پس از فراغ نماز
حضرت قبلہ نماز تمامی جماعت بر آمدہ بایں غلام خود میفرمایند کہ حضرت موسے
علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام آمدنی است و من فلان جادریں شہر میروم چہ طو

بہ کہ ہر دو در مضموم بداندیشیان در حق تو سیکویند تو صبر کن و سلی تیشنی در جونی میفرمایند

ملاقات خواهد شد من عرض میکنم که بشرط آمدن او نشان فوراً حضرت را اطلاع میدهم گفتند خوب خوشنود شده رفتند بعد ساعتی خود را با جماعتی در مسجد می بینم تخلق غلغلہ افتاد که حضرت موسی علی نبینا علیه الصلوٰۃ والسلام اینک در رسیدند فقیر با سید دست بوسی ایشان با جماعت خود بزودی از مسجد برآمده بسوی پیش میروم دیدم که حضرت موسی علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام شخصی سفید رنگ بلند قد باروی نورانی جامه های نهایت سفید پوشیده اند لجه مبارکه سیاه و دراز و مو پهلای سر مبارک نیز از هر دو طرف لجه مبارکه مستتر سل گویا که حضرت موصوف برائے ملاقات حضرت والد هم آمده اند در شتر سوار شده اند در خانه پیشین پاکر نه نشسته اند و لیف سان فرزندم عبدالستار بنظر هم آمد من در آن حالت رسیدم عرض کردم که حضرت دست مبارکت بده که بوسم بکمال مهربانی هر دو دست مبارک خود بطرف من دراز میکنند و من بکمال محبت آنرا می بوسم و شتر را بر خیزانیده رولن می شوند و من پیاده جل همای شتر گرفته بهمراهش میروم و خلق الله در پس می آیند و در طلب ملاقات حضرت والد هم داخل شهر میشوند من از یکی از اهل جماعت می پرسم که حضرت مادر کدام مکان می باشد که حضرت نبی الله موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام را تکلیف نشود آن شخص میگوید که مرا خبر نیست آخر من بفکر خود یک مکان را که در آن انبوه خلق بود مکان حضرت والد خود دانستم حضرت نبی الله را علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام بآن مکان اشاره میکنم از خواب بیدار شدم گفتم نمی توانم که ملاقات کردن دیا نه. والله تعالی اعلم و علمه اتم. عبده محمد حسن عفی عنه

خواب هشتم

۸ - بسم الله الرحمن الرحیم - شب جمعه تاریخ دهم ماه ربیع الاول ۱۲۵۶ هـ وقت سحر در خواب دیدم که من با جماعتی از رفیقان در سفر سنده هستم بقریه رسیدم که گویا اهل

آن قریب حسب عادت اہل سندھ مراد دعوت کرده اند و در آن قریب سابق ازین ہم منزل کرده بودیم اما ہیئت قریب بطرح دیگر است خلاف طرحی کہ سابق دیدہ بودم وقت دخول قریب یک مردہ بر جنازہ افتادہ می بینم چونکہ داخل مساکن قریب شدیم اہل آن قریب آن جنازہ را حاضر میکنند گویا کہ برائے نماز خواندن بر آن جنازہ استدعا میکنند من نیز مستعد نماز خواندن می شوم این گفتہ نمی توأم کہ نماز جنازہ خوانا نیستم یا نہ در آن وقت یک ورقی بدستم میدہد کہ در آن ورق چند ابیاتی بحروف تہجی مفروضہ نوشتہ شدہ است من آن را مرکب کردہ میخوانم این گفتہ نمی توأم کہ بکدام زبان بودند سندھی یا اردو یا افغانی اما این قدر گفتہ می توأم کہ بلغۃ عربی نبودند مضمون آن ابیات و عطا و نصیحت است در آن وقت کسی مرا میگوید کہ این نظم تصنیف حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ و آن گویندہ نیز فاروقی النسب فہمیدہ میشود من مشغول خواندن آن حروف بودم کہ حضرت فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بذات شریف خود ظاہر میشوند گویا کہ از خواندن من آن ورق را خوشنود میشوند نوعی تبسم میفرمایند۔ علیہ مبارکہ او شان آنچه بیادماندہ است این است گنم گون قومی الجبۃ با محاسن در میانہ۔ ہیبتناک ابا با وجود ہیبت نہایت متواضع و خندہ پیشانی بعد از آن ہر چہ دیدم بیادماندہ است۔ اللہم ادرقنی من ربی و بیتہ۔ و رأفتہ فی الدار الاخرۃ بفضلک یا رحمان۔ و صلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد و آلہ وسلم۔

خواب نہم

۹۔ شب چار شنبہ تاریخ ۲۰ ذی الحجہ وقت بحر در خواب دیدم کہ در کد ام مقبرہ کلان برائے زیارت بزرگان حاضر شدہ ام کہ اکثر قبور از سنگ مرمر در نظر می آیند۔ آخر یک قبر رسیدم کہ در آن قبۃ قبر مطہر حضرت رسول اکرم صلی اللہ تعالیٰ علیہ و

آلہ وسلم و قبر حضرت پیران پیر قدس سرہ نیز دران قبہ است دیگر ہم چند نفر دران قبہ
برائے زیارت حاضر شدہ اند گویا کہ مجاوران از قبر مبارک مطہر قبر پو شہارار بر میدارند تا کہ
یکپائی مبارک ظاهر شد من پشت بدیوار قبر رو بطرف حضور کردہ نظر کردم بر پائے مبارک
است و با گریہ الصلوٰۃ والسلام علیک یا رسول اللہ میگویم دریں اثنا چہ می بینم کہ گویا
حضرت پیر قدس سرہ بصورت مرد نیم عمر با محاسن کوتاہ در میان دیگر مردم بنظر لطف
سویم دیدہ اشارہ میکند بطرف زیارت پائے مبارک حضور بعد از ان بقدرت او
حضور را صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ششمی بینم و حضرت پیران نیز در میان ما و نشان
نشستی بینم و من بہمان صورت پشت بدیوار قبر کردہ با گریہ الصلوٰۃ والسلام
علیک یا رسول اللہ بر زبانم جاری است حلیہ مبارکہ اگرچہ بتمامہ بنظر ہم آمد اما بیان
آن کردہ نمی توانم کہ بر حافظہ خود اعتماد ندارم بیدار شدم و صلوٰۃ شریف بر زبانم جاری
بود۔ واللہ اعلم۔ شب چہار شنبہ ۳۰ ذی الحجہ ۱۳۵۹ھ

خواب دوم

۱۰۔ شب چہار شنبہ تاریخ ۳ رجب ۱۳۵۹ھ در خواب دیدم کہ من در کوہستان
پشاور بر کنارہ آب روان میروم و آنجا چنان معلوم می شود کہ قریہ آخوند صاحب صوت
علیہ الرحمۃ دران حدود است۔ در دل تقاضائے ملاقات و دست بوسی او نشان
پیدامی شود قدری راہ پس بطرف بالا رفتم دیدم کہ جماعتی از بزرگان بر کنارہ ہمال آب
نشسته اند و چنان معلوم میشود کہ آخوند صاحب ہم دران جماعت است و
جملہ با اکثر جماعت بتلاوت قرآن مجید مشغول اند چونکہ نزدیک رسیدم نظر آن جماعت
بر من افتاد و کس از جہتی خود ایستادہ باستقبال پیش می آیند و من چندان احتیاط
بآہنہائی کنم مقصودم دران میان شناختن و ملاقات آخوند صاحب است و آن
مکان کہ آن جماعت آنجا نشسته اند گویا کہ جوہیلے بر آب و زمین مزدعی است

خیر من ازان جو ہا د آب ٹیز زودہ از راہ خشک بیان جماعت رسیدم کہ انہا بطریق
خوش آمد مصافحہ ہا میکنند در ان میان شخصی را با محاسن سفید دراز و جامہ ہائے کمنہ
سادہ و نورانیت روی دیدم از کسی پرسیدم کہ صاحب ہمیں شخص است اور جو اب نعم
یابی میگوید پس برائے مصافحہ او پیش زتم او ہم ایستادہ بکمال بشاشت مصافحہ
نمود و ستش را بوسیدم و آنجا بہم ششم بعض سخنان در میان آمدند کہ بیان آن
نمی توانم کسی ازان جماعہ آخوند صاحب را میگوید کہ این صاحب جزادہ فلانی است -
اوشان جناحہ پیشتر از نام من واقف باشند نعم گفتہ در گفتگو میشوند پرسیدم کہ
قریب خانہ ایشان کجا اند اشارہ بیک طرف میکنند کہ این خانہ ہائے مایان است
پرسیدم کہ این زمین کہ آباد دیدہ میشود ملک شما یان است میگویند بلی - ہمدران
وقت گویا کہ وقت نماز جمعہ در رسید آخوند صاحب برخاستند من با جماعت شان
در پیش روان شدیم آخوند صاحب را جامہ ہا نہایت کمنہ و پاریدہ دیدم بکینائی
سادہ بزرگ خاکی بآب تر شدہ بنظر ہم آمد کہ اوشان آن را برداشتند گویا کہ برائے
نماز جمعہ آن را می پوشند چند قدمی رفتیم کہ مسجدی ظاہر شد خود در ان مسجد رفتند جماعت
شان بسبب تعظیم مرا پیش کردند در ان مسجد نماز خواندیم من خود را در صف سوم یا چہارم
جای دادہ ششم اما صوفیان آخوند صاحب مرا مقدم ساختند و بکافی خالی کہ ہدی
آخوند صاحب بودند نشاندند وقت نماز در رسید چنان اتفاق افتاد کہ مرا ہم
کردند نماز خوانانیدم اما یاندارم کہ کدام سورا در نماز خواندم دیگر نیز قصہ ہا در گفتگو ہائے
بسیار با حضرت موصوف و با جماعت صوفیان ش در میان آمد کہ وقت
تحریر پیدا نمائند اند - ۱۲ -

فصل في ذكر بعضى احوال وصال الف حنظلان

اعصتاه حنظل البحر

صلوة تُجِينَا إِلَى آخِرهَا ثَلَاثًا سُورَةُ الْفَاتِحَةِ إِلَى آخِرهَا ثَلَاثًا - آيَةُ الْكُرْسِيِّ إِلَى آخِرهَا ثَلَاثًا ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ إِلَى آخِرِ الْأَيَّامِ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ - رَبِّ سَهِّلْ وَيَسِّرْ وَلَا تَعْصِرْ عَلَيْنَا بِحَقِّ الْفِ بَاتَا تَاجِيمِ حَاخَاذِ مَرَاغِرِ اسْ شِصْ صِنْ طَاظَاعِ فَاقْ لِكَلْ مَنْ دَا مَا لَامِرِ الْفِ هَمْرَةَ يَا -

شروع حزب البحر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا حَلِيمُ يَا عَلِيمُ أَنْتَ رَبِّي وَعِلْمُكَ حَسْبِي
فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبِّي وَنِعْمَ الْحَسْبُ حَسْبِي تَنْصُرُ مَنْ تَشَاءُ وَأَنْتَ
الْعَزِيزُ الْحَلِيمُ نَسَلُكَ الْجِصْمَةَ فِي الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ وَ
الْكَلِمَاتِ وَالْإِرَادَاتِ وَالْخَطَرَاتِ مِنَ الشُّكُوكِ وَالظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ
السَّائِرَةِ لِلْقُلُوبِ عَنْ مَطَالَعَةِ الْغُيُوبِ فَقَدْ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ
وَنُزِّلُوا بِهَا نَزْلًا شَدِيدًا وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا فَتَنَّبَتْنَا وَأَنْصَرْنَا وَسَخَّرْنَا
هَذَا الْبَحْرَ كَمَا سَخَّرْتَ الْبَحْرَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ
النَّارَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ الْجِبَالَ وَالْحَدِيدَ لِدَاوُدَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَخَّرْتَ الرِّيَّاحَ وَالشَّيَاطِينَ وَالْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِسُلَيْمَانَ

له درخیا مقصود خود تصور نماید ۱۲ له اشاره بمقصود خود کند ۱۳

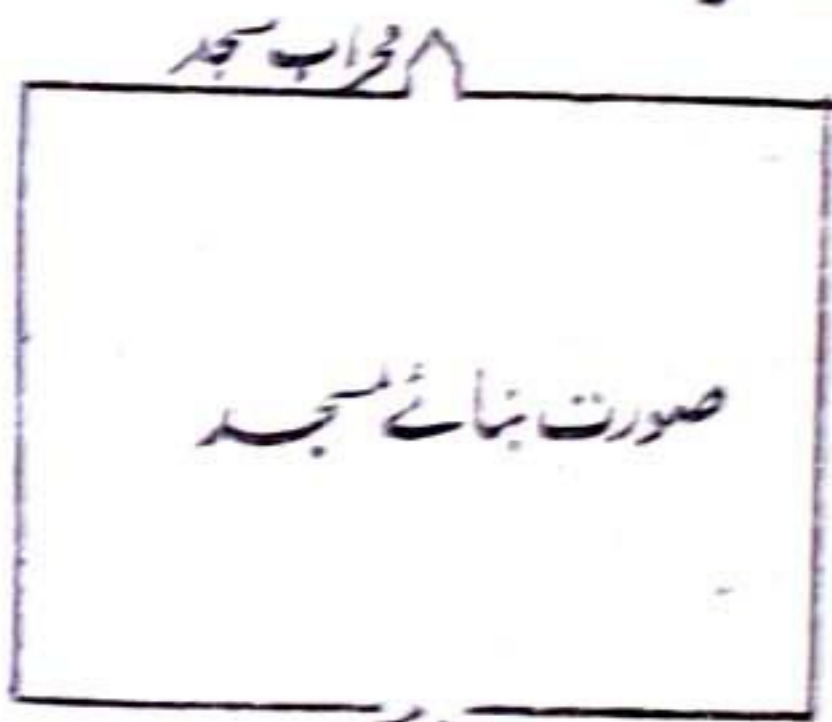
وظیفه حزب البحر

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَخَّرْتَ الْبَرَاقَ وَ الثَّقَلَيْنِ لِسَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ سَخَّرْنَا كُلَّ بَحْرٍ هُوَ لَكَ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ
 وَ الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ بَحْرَ الدُّنْيَا وَ بَحْرَ الْآخِرَةِ وَ سَخَّرْنَا كُلَّ شَيْءٍ ط
 يَأْمَنُ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ كَهَيْعَتِ كَهَيْعَتِ كَهَيْعَتِ الْأَصْرَانَا
 فَانَّا كَخَيْرِ النَّاصِرِينَ وَ افْتَحْنَا فَانَّا كَخَيْرِ الْفَاتِحِينَ وَ امْرُؤُنَا
 فَانَّا كَخَيْرِ الرَّازِقِينَ وَ اغْفِرْ لَنَا فَانَّا كَخَيْرِ الْغَافِرِينَ وَ ارْحَمْنَا فَانَّا ك
 خَيْرِ الرَّاحِمِينَ وَ اهْدِنَا وَ نَجِّنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
 بِرِيحًا طَيِّبَةً كَمَا هِيَ فِي عِلْمِكَ وَ انشُرْ مَا عَلَيْنَا مِنْ خِزَانِ رَحْمَتِكَ
 وَ احْبِلْنَا بِهَا حِمْلَ الْكِرَامَةِ مَعَ السَّلَامَةِ وَ الْعَافِيَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا
 وَ الْآخِرَةِ ط إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ يَسِّرْ لَنَا مَوْزِعَ الرَّاحَةِ
 لِقُلُوبِنَا وَ أَبْدَانِنَا وَ السَّلَامَةَ وَ الْعَافِيَةَ فِي دِينِنَا وَ دُنْيَانَا وَ كُنْ لَنَا
 صَاحِبًا فِي سَفَرِنَا وَ خَلِيفَةً فِي أَهْلِنَا وَ أَطْمَسْ عَلَيْنَا وَجُوهَ أَعْدَائِنَا
 وَ امْسُخِمْهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ الْمَضِيَّ وَلَا الْوَالِيَّ
 الْيَنَاءَ وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَانِّي
 يَبْصُرُونَ وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا
 مُضِيًّا وَ لَا يَرْجِعُونَ ط بئسَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
 عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ط تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ لِتُنذِرَ قَوْمًا
 مَّا نَذَرْنَا لَهُمْ فَهَمَّ غَافِلُونَ نَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ
 لَا يُؤْمِنُونَ ط إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ
 مُقْنَعُونَ وَ جَعَلْنَا مِنْ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ
 فَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ ط شَهِتِ الْوُجُوهُ رِثْلَانَا وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَمِي

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 اللهم صل على سيدنا محمد
 وعلى آله وصحبه أجمعين
 وسلم
 اللهم صل على سيدنا محمد
 وعلى آله وصحبه أجمعين
 وسلم
 اللهم صل على سيدنا محمد
 وعلى آله وصحبه أجمعين
 وسلم

اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ
 الْعَظِيمِ يَا سَمِيعُ يَا عَلِيْمُ يَا حَلِيْمُ يَا عَظِيْمُ سَمِعْ دُعَايَ
 يَخْصَائِصِ لُطْفِكَ اَمِيْنُ اَمِيْنُ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ
 اِسْمَاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ يَا عَظِيْمُ السُّلْطٰنِ يَا قَدِيْمُ
 الرَّحْمٰنِ يَا دَا اَسْمَ النَّعَمِ يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ يَا وٰسِعَ الْعَطَاةِ
 يَا دَافِعَ الْبَلَاءِ يَا سَامِعَ الدُّعَاةِ يَا حَاضِرَ الْاَيْمَنِ بِغَايِبِ يَا
 مَوْجُوْدًا عِنْدَ الشَّدَا اِيْدِ يَا خَفِيَّ الْاَلْفِ يَا لَطِيْفَ الصُّنْعِ
 يَا جَبِيْلَ السِّرِّ يَا حَلِيْمًا لَا يَعْجَلُ يَا جَوَادًا لَا يَجْنَلُ اِقْضِ
 حَاجَاتِي يَا مَنْ لَهٗ اَلْاَمْرُ كُلُّهُ اَسْئَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَاَعُوْذُ
 بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ يَا مُجِيْبُ اِحْتِجَابِ دَعْوَتِي بِرَحْمَتِكَ يَا
 اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

ترتیب خواندن و زکوة حزب البحر



دو ازده روز روزه گیر دو از جلالی و جمالی پریند
 و هر روز در جایکه از خلق فارغ باشد برود غسل
 کرده جامه پاک پوشیده چهار خط بطریق بنائے
 مسجد بکشد و راه در آمدن بگذارد و فاتحه و

بیکن جلالی و جمالی بطریق اجمال آنکه از اشیا بهیبه و سمنه چنانچه گوشت و شیر و بیضه و غیره انواع آن پریند نماید
 تا سقائی باطن حاصل آید و نزد اتم حروف که بنظر مناسب تر آمده این است که درین ایام از افعال جمالیه چنانچه
 فرح و خنده و اختلاط مردم و استشاره خوردن الطعمه متلوده و اکیه نفیسه و همچنین از افعال جمالیه چنانچه چشم و
 غضب و تعنت و استکبار و افتخار و کلمات ناشروع و امثال آن پریند نماید و بزهد تقوی و ورع و انابت غلغلی
 و تفکر در ذل نفس خود مشغول باشد ۱۲ من قدس سره

مشروع کرده بر روز پنجشنبه ختم میکردند و میفرمودند که ما را از آبا و اجداد و مثل خود همسین
 طریق رسیده است و هر که اذن بگیرد او را به همین طریق اذن میدادند و بدایت
 میکردند که روز جمعه اول اسماء الله تعالی بخوانی بعد از آن اسماء الرسول صلی الله
 تعالی علیه و سلم باین طریق که با هر اسم از اسماء الله تعالی بجل جلاله یگوئی و با هر
 اسم از اسماء الرسول صلی الله تعالی علیه و سلم در اول لفظ سیند نا و در آخر صلی الله
 تعالی علیه و سلم خوانده باشی مثلاً سیند نا محمد صلی الله تعالی علیه
 و سلم سیند نا احمد صلی الله تعالی علیه و سلم الی آخر با بعد از آن حزب
 اول روز جمعه از صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و علی اله و
 صبه و سلم تا حتی لا یكون علی سلطان بخواند.

روز شنبه از اللهم انی استأنتک من غیر ما تعلم تا کما تحب و ترضی له بخواند
 روز یکشنبه از اللهم صل علی روح سیدنا محمد تا اظهرهم سلطانا
 روز دوشنبه از اللهم صل علی عبدک محمد تا اللهم استرنا بسترک الجمیل
 روز سهشنبه از اللهم انی استأنتک بحقک العظیم تا لا قوه الا بالله العلی العظیم
 روز چهارشنبه از اللهم صل علی محمد و علی ال محمد تا فی کل یوم الف مره
 روز پنجشنبه از فان تصلی علیه و علی اله عد من سجدک تا بفضلك یا ارحم الراحمین

حضرت ایشان یک مجموعه و ظائف قلمی در وظیفه خود داشتند و همیشه بران
 وظیفه میکردند در اول آن حصن الحصین و ثلاثیات بخاری بخط کشمیری بغایت
 خوشخط نوشته شده بعد از آن دلائل الخیرات در متن و بر حاشیه آن شفا و الامراض
 حضرت خواجه بزرگ قدس سره که آنهم بطرز دلائل الخیرات منقسم بر هفت حزب
 است بدستخط خود نوشته اند بعد از آن حزب البحر و قصیده همزیه لصاحب
 البرده و قصیده جالینة الکر و قصیده غوثیه و قصیده بانس سعاد و دیگر وظائف

و اورا جمع کرده نوبت شده اند در اوائل عرض آخرین آن مجموعه را بفقیر عثمانیت فرمودند
 این فقیر دست حضرت ایشان گرفته بوسیدم و عرض داشتم که حضرت تاورین مجموعه بغیر
 از دلائل دیگر و طائف و او را هم بسیار اندان همه را اجازت بدید بزبان افغانی
 ارشاد فرمودند تا کلی اجازت دی کلی اجازت دی. و این فقیر در ۱۳۳۳
 در حرم شریف مدینه منوره از شیخ الدلائل اجازت گرفته بود آنوقت بزرگ موصوف
 بطریق مشهور و معروف یعنی ابتداء روز و دو شب و نیم و نیم روز یکشنبه مرار شاد فرموده
 بود. مطلب که هر دو طریق معمول و مآذون مشایخ است طالب بهر طریق که
 بخواند مجاز و مختار است.

ترتیب ششم خواجهگان

بعد از نماز عصر با جماعت حاضرین حلقه کرده می نشستند و چادر سفید میگسترانیدند
 و در وسط یک در آن یکصد و ده سنگریزهای بودند بر چادری انداختند و از آن ده دانه کلان
 چیده برائے حساب علحدہ می داشتند و یکصد دانه بر حاضرین توزیع و تقسیم
 می کردند پس با جماعت دستها برداشته فاتحه با بسمله میخوانند و درود شریف
 را یکصد بار میخوانند بعد از آن از سنگریزها بیست و یک عدد و از حاضرین یک یک دو
 دو واپس گرفته کم می کردند و هفتاد و نه بار سوره الحمد شرح میخوانند باز همان
 سنگریزها را با جماعت تقسیم کرده صد پوره میگردند و سوره قل هو الله احد
 شروع میگردند و یک هزار بار میخوانند و هرگاه صد پوره میشد یکدانه از سنگریزها
 حساب و اله جدا میکردند تا که در ده بار یک هزار تمام میشد باز دستها بالا کرده
 سوره فاتحه میخوانند باز درود شریف صد بار بعد از آن
 لاحول و لا قوة الا بالله پنجاه بار و در آخر هر صدی العلی العظیم میخوانند
 باز درود شریف صد بار بعد از آن.

حسبنا الله ونعم الوكيل پنجصد بار و در آخر هر صد نعم المولى ونعم
النصير هم فتم میگردند باز و در شریف صد بار بعد از آن لا اله الا انت
سبحانك انى كنت من الظالمين پنجصد بار باز و در شریف صد بار
بعد از آن یا حی یا قیوم پنجصد بار و در آخر هر صد بروحمتك استغیث
هم میخوانند باز و در شریف صد بار خوانده -

یا قاضی الحاجات صد بار یا کافی المہتمات صد بار
یا کاشف المشکلات صد بار یا دافع البلیات صد بار
یا مجیب الدعوات صد بار یا شافی الامراض صد بار
یا ارحم الراحمین صد بار خوانده ختم میگردند بعد از آن دست بالا کرده ایصال
ثواب باین طریق میگردند در الهی تو قبول بگردان ثواب این ختمات مبارکات روح
پرفروش حضرت محمد مصطفیٰ احمد مجتبیٰ صلی الله تعالی علیه وسلم و اهل بیت الطهار
ایشان و اصحاب اخیار ایشان و تابعین کل ایشان خصوصاً ثواب ختم اول
بروحانیت حضرات خواجگان نقشبندیہ قدس الله تعالی اسرارهم از حضرت
صدیق اکبر تا حضرت مرشدی و قبله گاهیم برسان - الهی ارواح متبرکه ایشان را
بدرگاه تو شفیع آوردم و وسیله ساختم حاجات دینی و دنیوی از تو میخواهم اللهم
اقض حاجاتنا و حاجات من اوصانا باللذاعاء و حصیل مراداتنا
و مرادات من اوصانا باللذاعاء و صلے الله تعالی علی سیدنا محمد
و آله و اصحابه و سلم -

باید دانست که ختم خواجگان در خانواده نقشبندیہ از زمان قدیم متواتر و معمول
است موجب نزول برکات و فیوض باطنی و شرح صدور سالکان و طالبان
میشود و اصل آن فقط تا سوره اخلاص است یعنی فاتحه هفت بار و در شریف

صد بار سورۃ الم نشرح ۷۹ بار سورۃ اخلاص ہزار بار باز سورۃ فاتحہ ہفت بار و در
 آخر و در شریف صد بار بعد از ان متاخرین دیگر ختمات ایزاد کرده اند ختمہ الاحول
 ولا قوۃ الا باللہ مخصوص بروحانیت حضرت امام ربانی و ختمہ حسبنا
 اللہ و نعم الوکیل بروحانیت حضرت خواجہ محمد معصوم نموده اند۔ در
 ذکر المعارف از حضرت شاہ غلام علی می آرد کہ خواجگان نقشبندیہ کہ ختم ایشان
 مشہور است ہفت اند (۱) خواجہ عبدالخالق غجدوانی (۲) خواجہ عارف ریوگری
 (۳) خواجہ محمود انجیرغروی (۴) خواجہ علی راستینی (۵) خواجہ بابای سماسی (۶) خواجہ امیر
 کلابل (۷) خواجہ بہاوالدین نقشبند قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم پس اگر وقت تنگ
 باشد یا جماعت قلیل بود بر ہمیں قدر اکتفا کردہ ثواب آن بار و ارح طیبہ حضرات
 نقشبندیہ باید بخشید برائے حل مشکلات و قضائے حاجات و دفع آفات و
 بلیات مجرب و معمول مشائخ است اگر کسی را مشکلی پیش آید ہفت کس
 حلقہ کردہ بنشیند و تا ہفت روز ختم خواجگان بخواند بفضلہ تعالیٰ آن مشکل آسان
 شود و اگر یک کس بخواند ہم اختیار دارد و حضرت کلاں قدس سرہ درین ختم صلوة
 تنجینا ہم سر صد و شصت بار میخوانند و وظیفہ صلوة تنجینا نیز ارشاد
 میفرمودند کہ برائے ہر شکل و ہم سر صد و شصت بار ہر روز خواندہ شود۔

و صیغہ صلوة تنجینا این است اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ
 عَلٰی اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلوةٌ تُنَجِّنَا بِهَا مِنْ جَمِيعِ الْاَهْوَالِ
 وَالْاَفَاتِ وَتَقْضِيْ لَنَا بِهَا جَمِيعَ الْحَاجَاتِ وَتُطَهِّرُنَا بِهَا مِنْ
 جَمِيعِ السَّيِّئَاتِ وَتَرْفَعُنَا بِهَا اَعْلَى الدَّرَجَاتِ وَتُبَلِّغُنَا بِهَا
 اَقْصَى الْغَايَاتِ مِنْ جَمِيعِ الْخَيْرَاتِ فِي الْحَيَاتِ وَبَعْدَ الْمَمَاتِ
 اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ط

و صیغہ صلوة تنجینا

فوائد و فواصل این درود شریف برائے حصول مقاصد و دفع شدائد مشہور
 و معروف است شیخ عبدالحق محدث دہلوی در جذب القلوب می نویسد کہ خواندن
 این درود کا قیل جمیع مہمات و مقاصد دنیا و آخرت است و قطب قضائے
 حاجات و مہمات کاتب حروف است و خواندن آن بہتہ نجات از آفات
 کشتی و دریا منقول و مجرب است و اقل آن نسیصد بار است آوردہ اند کہ مری
 بخواند این صیغہ ہزار بار برائے مہمی کہ داشت یا مورگشت سیصد بار خواندہ
 بود کہ آن مہم مقضی گشت بعد از ان وظیفہ در خواندن سیصد بار تعین یافت کذا
 ذکرہ بعض العلماء انتہی پس اصحاب حاجات را باید کہ ازین درود شریف
 غافل نشوند ہر گاہ آفتی یا مصیبتی پدید آید باجماعت مصلیان نشستہ ہزار بار
 بخوانند و اگر یک کس باشد سیصد بار بخواند ورنہ ہر قدر کہ ممکن باشد صد بار یا چہل
 بار یا یکبار ہم خوب است۔

ترتیب استخارہ۔ ہر کسی را ہمی در پیش آید و نداند کہ چہ کند باید کہ دعا
 استخارہ بخواند و ترتیبش این است کہ اول دو رکعت نماز نفل بخواند بر روز باشد یا
 بشب و ہر سورہ کہ بخواد با فاتحہ ضم نماید بعد از ان این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّی
 اَسْتَخِیْرُکَ بِعِلْمِکَ وَ اَسْتَقْدِرُکَ بِقُدْرَتِکَ وَ اَسْئَلُکَ مِنْ
 فَضْلِکَ الْعَظِیْمِ فَاِنَّکَ تَقْدِرُ وَ لَا اَقْدِرُ وَ تَعْلَمُ وَ لَا اَعْلَمُ وَ
 اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ اَللّٰهُمَّ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنْ هَذَا الْاَمْرُ خَیْرٌ
 لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ مَعَاشِیْ وَ عَاقِبَةِ اَمْرِیْ وَ عَاجِلِہٖ وَ اَجَلِہٖ فَاقْدِرْ لِیْ
 وَ یَسِّرْ لِیْ ثُمَّ بَارِکْ لِیْ فِیْہِ وَ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنْ هَذَا الْاَمْرُ شَرٌّ
 لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ مَعَاشِیْ وَ عَاقِبَةِ اَمْرِیْ وَ عَاجِلِہٖ وَ اَجَلِہٖ فَاصْرِفْہُ
 عَنِّیْ وَ اصْرِفْنِیْ عَنْہُ وَ اَقْدِرْ لِیْ الْخَیْرَ حَیْثُ مَآنَ تُعْرَاضِیْ بِہِ۔

و در وقت گفتن هذا الامر هر چه مقصود او باشد در دل آرد و اشاره بآن بکند
مثلاً هذا السفر، هذا النكاح، هذه التجارة بس ترتیب استخاره و
دعائے مأثورہ ہمیں قدر است کہ مذکور شد آنرا سر روز یا ہفت روز بخواند بعد ازان
بہر طرف کہ دل او مایل شد از کردن یا نکردن بران عمل بکند ہر چه خیر او در ان باشد
پیش خواهد آمد باقی در خواب دیدن چیزی یا دیدن کسی کہ او را بگوید بکن یا مکن ضرورت نیست

فصل در تمام تعویذات و بعضی اویذہ مأثورہ و اعمال مجربہ مشائخ کرام

حضرت ایشان در ابتداء تعویذ بسیار می نوشتند ہر کسی کہ برائے امراض و
آفات یا مشکلات زمانہ است دعا میکرد و لورا تعویذ برائے آدینجتن در گلو یا بستن بر بازو
فورا نوشته میدادند و در آخر تعویذ نوشتن یک قلم موقوف کردند ہر چند کسی اصرار میکرد
قبول نمی کردند و بعد آن خود بیان می فرمودند کہ در تعداد آیات قرآن مجید و اسماء مبارکہ
حق سبحانہ و تعالیٰ نوشته میدہیم مردمان آنرا خوب طور محفوظ نمی دارند و ادب آن نمیکنند
بعد از حصول مقصود و استغناء آنرا بیکار کرده می اندازند بسیار جاہا دیدہ ایم کہ
تعویذ ہائے مقدسہ خود نوشته در تودہ انبار یا جاہا ہائے ناپاک یافته میشوند پس
اگر یکے را نوشته میدہیم و دیگری را نمی دہیم ناراض میشوند و اصرار و الحاح میکنند ازین
سبب یک لخت بند کردیم پس ارباب حاجت را بجائے تعویذ رشتہ خاموم
کرده میدادند و برائے بستہ کردن آن مثل تعویذ امری فرمودند یا آب دم کرده میدادند
و بعضی را برائے مشکلات حسب مناسبت احوال و اشخاص وظیفہ و دعا
تلقین می کردند۔

و از وجه مذکور این فقیر هم حتی المقدور از نوشتن تعویذ پہلو تہی میکند مگر حسب ضرورت
بر نوشتن این رباعی کہ از مرحوم حضرت ضیاء احمد پیر والہ مراد ذن رسیدہ است اکتفا می
کنم و اکثر خواہشمندان را نوشتہ میدہم و آن این است۔

اے درصفت ذات توحیران کہ و مہ وز جملہ جہاں خدمت درگاہ توبہ
علت توفرتی و شفاہم تودہی ا از افضل خویش توستان و این بدہ
و گاہی این نقش معظم و مکرم کہ آنہم از حضرت موصوف مراریدہ است برائے
تمام اغراض و امراض و مقاصد نوشتہ
میدہم و آن مربع عدد اسم ذاتی است
جل و علا کہ او سبحانہ و تعالیٰ مجیب الدعوات
و قاضی الحاجات است برکت اسم مذکور
کہ اسم اعظم است جمیع مرادات حاصل و
تمام مشکلات حل میشوند۔ ۱۲۔

۱۶	۱۰	۲۳	
۱۱	۲۲	۱۳	۲۰
۲۱	۱۲	۱۹	۱۴
۱۸	۱۵	۲۴	۹

و برائے تمام امراض و اوجاع و اسقام سورہ فاتحہ بالبسمہ بہت بار خواندہ
بر آب دم کردہ نوشانیدن یا بر مریض خواندہ فف کردن شفای ہر علت و دروائے
ہر مصیبت است نام این سورہ سورۃ الشفا است و نیز شش آیات
شفا از قرآن شریف برائے دفع مرضہا و شفائے بیماران مجرب مشائخ است ،
کما یجیبی و این دعا برائے ہر مرض و علت خواندہ دم کند بِسْمِ اللّٰهِ الشّٰفِی
بِسْمِ اللّٰهِ الْکَافِی بِسْمِ اللّٰهِ الشّٰفِی بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِہٖ
شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمٰوٰتِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ اذْهَبِ الْبَاسَ
رَبَّ النَّاسِ وَاشْفِ اَنْتَ الشّٰفِی لَا شِفَآءَ اِلَّا شِفَآءُكَ شِفَآءٌ لَا یَعَادُ
سَقَمًا وَلَا اَلْمَآءُ۔

آیات شفاء

برائے شفا کے مریضان و صحت جسم و جان شش آیات قرآن شریف درصحن
 چینی نوشتہ تاہفت روز بیمار را بنوشانند اگر حکیمان از علاج او عاجز شدہ باشند
 بفضلہ تعالیٰ شفا یابد و آن آیات شریفہ این اند بسم اللہ الرحمن الرحیم
 ویشف صدور قوم مؤمنین وشفالسا فی الصدورہ ینخرج
 من بطونہا شراب مختلف الوانہ فیہ شفاء للناس و نزل
 من القرآن ما ہو شفاء ورحمۃ للمؤمنین و اذا مرضت فهو
 یشفی و قل هو للذین امنوا ہدی وشفاء و صلی اللہ تعالیٰ
 علی سیدنا محمد و آلہ وسلم و شرح مشکوٰۃ نقل است از امام ابو القاسم
 قشیری گفت کہ بیمار شد ولد من بیماری سخت تا آنکہ مشرف شد بر موت و سخت
 شد کار بروی پس دیدم پیغمبر را صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم در خواب پس شکایت
 کردم در حضرت وی قصہ ولد را فرمود تو کجائی از آیات شفا پس بیدار شد م و تعجب
 کردم در قرآن آیات شفا را و یافتم آزاد ر شش موضع رکہ مذکور شد پس نوشتم این
 آیات را و عمل کردم بآب و بنوشانیدم او را آن آب پس شفا یافت فی الحال کویا
 بند از پائے او کشادہ شد و شیخ عبد الحق محدث در شرح مشکوٰۃ این عمل را از دیگر مشائخ
 نیز نقل کردہ کہ خواندن آن ہر مریض و بآب شستہ نوشتانیدن آن تجربہ صحیحیست
 برائے دروندان بنویس بر یک کاغذ خورد و بکل نباء مستقر
 و آن را پیچیدہ دروندان مشقوب بدار در بہان ساعت در دفع شود و کاغذ را در
 آب روان بشوید یا جائے پاک بدار و برائے طحال ہفت بار سورہ انسا
 اعطینک الکوثر بر مریح سیاہ خواندہ دم کند و ہر روز ہفت دانہ از ان بہا
 بخورد ایضا برائے طحال بنسخن سبا بیتی بر شکم او بنویسد و مثل کلید خبیثہ

کشف جزقہ حبیبیہ تراجمت ثقت من فوق الامراض ما لہا من قرار
 برائے بند شدن بول و برادر حصاة نبویہ و اذا استسقی موسیٰ
 لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا
 عشرۃ عینا قد علم کل اناس منہم بہم کلوا و اشربوا من رزق
 اللہ ولا تعثوا فی الارض مفسدین پس آن را بآب محو کند و نو شود
 برائے جروح و قروح و جربان و دم قدی خاک پاک گرفتہ اندک اندک بر زخم
 پیا شد و گوید بسبح اللہ تریبہ ارضنا بریقہ بعضنا یشفی سقیمنا
 باذن ربنا و دم بکن و سہ باز تکرار کند نغز شود برائے سحر و سحر خان
 برینج سالم کہ شکستہ نباش چہل بار سورۃ انا اعطینک الکوثر بخواند و
 ہر بار دم کند پس ہفت دانہ ازان ہر روز بلع کند و اگر طفل باشد یک دانہ یا سہ دانہ
 برائے درد سہا زم دست خود بر سر بعض بدار و گوید اسکن ایہا السوجع
 بعزۃ من لہ ما سکن فی اللیلۃ الثمانیۃ و السامیج العلیم و تاسہ باز تکرار کند
 و دفع شود و برائے تمام اوجاع و الالم ہمیں طور دم بکند مجرب است۔
 برائے کشائش رزق و دفع قرض این دعا بعد از ہر نماز سہ بار بخواند اللہم
 انی اعوذ بک من الہمہ و الحزن و اعوذ بک من العجز و الکسل
 و اعوذ بک من البخل و الجبن و اعوذ بک من غلبۃ الدین
 و قہر الرجال اللہم اکفنی بحلالک عن حرامک و اعننی
 بفضلک عن من سواک۔

و سورہ اذا وقعت الواقف بعد از مغرب و عشر خواندن برائے اولیٰ
 دین و دفع فقر و فاقہ مجرب است و اگر ممکن باشد تا چہل روز چہل بار بخواند

برائے فقر و فاقہ

در نہ پر یکبار دعا دست بکشد۔ واسم شریف یا صغنی یا زودہ صد و یا زودہ بار کہ
 موافق عدد حروف است خواندن نیز سبب کثرتش رزق و حصول فنا است
 برائے پیدا شدن گم شده یا مال دزدیده این دعائا سه روز سه روز سه بار
 خوانده بجهات ستم بردگی برائے پیدا شدن گم شده مجرب و معمول شایع است۔
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَاللّٰهُمَّ اِنِّیْ الْاَمْرُ حَضُّ اَرْضُكَ وَ
 السَّمَاوَاتِ سَمَائِكَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَكَ فَاجْعَلْ ذٰلِكَ كُلَّهُ اَخِیْقَ عَلٰی
 مَنْ ذَهَبَ بِهٖ حَتّٰی یَرُدَّهَا اِلَیَّ اللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبُّ مَنْ فِی الْاَرْضِ
 وَرَبُّ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ قَادِرٌ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ وَغَالِبٌ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ
 رَاۤءِ الضَّالِّیْنَ وَتَهْدِیْ مِنْ الضَّلٰلَةِ اُرُدُّ عَلٰی ضَالَّتِیْ فَاْتِیَا
 مِنْ عَطَايِكَ وَفَضْلِكَ وَصَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 وَآلِہٖ وَسَلَّمَ۔ و اگر آن چیز از دیگر کسی باشد بجای ضمیر من ضمیر غائب بخواند و
 بگوید "اَلِیْہِ وَعَلِیْہِ" و "صَلِّ عَلَیْہِ" بعد از آن این رباعی منسوب بشیخ

الاسلام عبدالمصنوعی بخواند

یا رب بگوش و لم ز غیب آواز رسان
 مرغ دل خستلا سپرو از رسان
 یا رب کہ بگردانگی مردان خدا
 این گم شده مرا باو باز رسان
 و اگر آن چیز از دیگر کسی باشد بگوید

این گم شده در اباد باز رسان

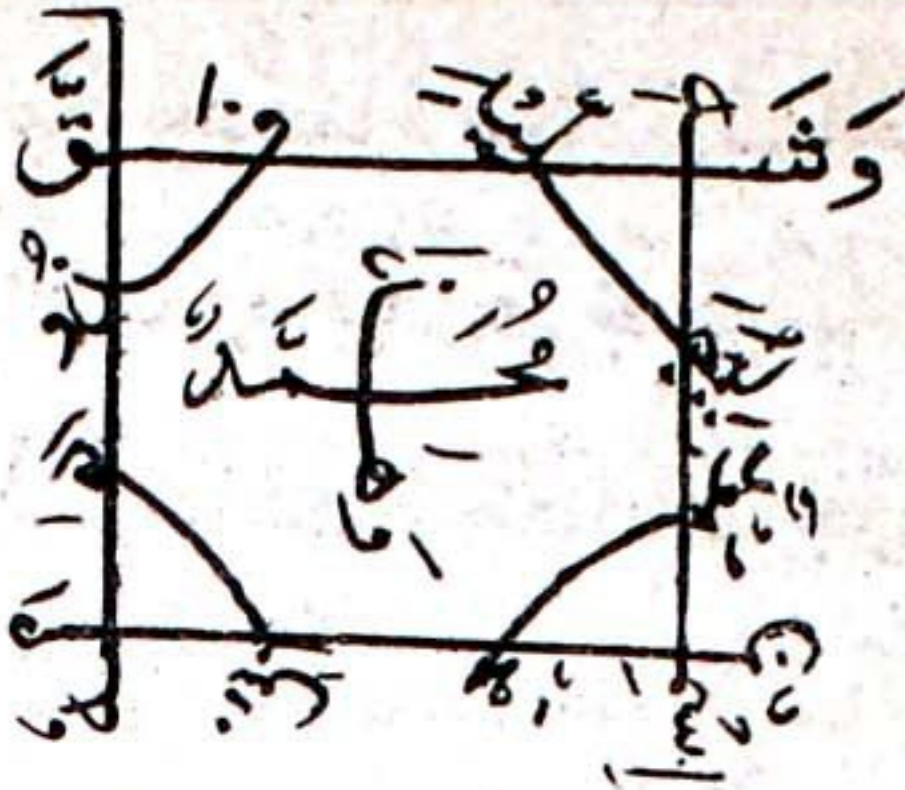
برائے دفع جراد از زراعت ہر چہا ر قطعاً غذ بنویسد و اذا توتی سحی فی
 الازحی یفسد فیہا ویفیلک الحرت والنسل واللہ لا یحب
 الفساد و ہر یک قطعاً ہر چہا طرف زراعت بستہ کند بلخ دفع شود۔
 درائے دفع موش سورہ تبت پدا بنویسد و بعد از آن بنویسد ایتہا الغیران

اَمْ تَحْلِي عَنَّا فَاِنْ لَمْ تَرْجُلِي فَاذَنْ اَنْتِ بِحَرْبٍ مِّنْ اَللّٰهِ وَمَرْسُوْلِهِ
 ثُمَّ اَنْصُرْ فَاَوْصِرْ اَللّٰهُ قُلُوْبُهُمْ حَسْبُنَا اَللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ وَلَا
 حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاَللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَاَنْ رَا بَر حَوْبِي بَسْتَدْرَمِيَانِ زِرَاعَتِ
 نصب کند۔

برائے تکثیر آب چاہ یا نہر این آیت شریفہ ثم قست قلبکم من بعد
 ذلك تا عما تعملون برسفال پاک بنویسد و آنرا در چاه بیند از آب آن
 بسیار شود۔

و اگر زنی عقیقه باشد و بار آور نمی شود بنویسد آیت کریمه سر بلا تذلانی فرداً
 بر سفت پارچه کاغذ و ہر روز یک پارچہ از آن در آب شسته بنوشد و ہمیں آیت
 رازن و ہر روز صد بار خواندہ باشد و برائے حفظ جنین در شکم مادر بگیرد چہل و یک بار
 معصفر بقدر قامت آن زن و آن آیت شریفہ و اصبر و ما صبرک تا حسنون
 و سورہ قل یا ایہا الکافرون ہفت مرتبہ بر آن دم نماید و ہر مرتبہ کہ فف کند
 خطہا را ایک عقدہ بدید و بر کمر زن بستہ کند از اسقاط محفوظ ماند و اگر کسی را اولاد
 زنیہ نمی شود و از ابتدائے حمل تا سہ ماہ این آیت شریفہ یا زکویا انا نبشروک
 بغلام اسمہ یحیی لم نجعل له من قبل اسمیا اللهم انی سمیت
 لك ما فی بطن ہذا المراتۃ احمد ادر محمداً فكونہ ذکر ادر ہر ماہ در صحن
 چینی یا پارچہ کاغذ نوشتہ بنوشد فرزند زنیہ پیدا شود و احمد و محمد بانگشت سبأ
 بر شکم حاملہ نوشتن نیز مجرب است۔ و برائے آسانی ولادت و دفع درد زہ بنویسد
 اللہ الرحمن الرحیم۔ اذا السمار انشقت تا الوقت ما فیہا و تخلت
 و شتہ بنوشاند فی الفور خلاص شود و این نقش مجرب فقیر است نوشتہ
 پیش روئے مریضہ بگیرند تا آنرا بحیثم دیدہ باشد اگر دیر کند باز شتہ

بنو شانند و اصل نقش این طور است



شعر

وَأَشْرَقَتْ لَهُ مِنْ أَسْمَاءٍ لِيَجْلِبَهُ -

فَدَا الْعَرْشَ مَجْمُودٌ وَهَذَا مُحَمَّدٌ

حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرماید عجب دارم از مردمان چرا
غافل شده اند از چهار چیز یکم مغرورم باشد از قول حق سبحانه و تعالی لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین حال آنکه خدائے تعالیٰ
میفرماید فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذ لک نجی المؤمنین
و یکم چهارم میکند با اعدا از قول او سبحانه و تعالیٰ حسبنا الله و نعم الوکیل
حال آنکه وی سبحانه و تعالیٰ میفرماید فانقلبوا بنعمة من الله و فضلٍ لہم
ثم سسهم سوء و یکم در دست دشمنان گرفتار شده باشد از قول
حق سبحانه و تعالیٰ و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد حال آنکه
خدای تعالیٰ میفرماید فوقاً الله سیئات ما مکروا و حاق بهم سوء العذاب
و یکم خوف دارد از چشم بد از قول خدای تعالیٰ ما اشار الله لا قوة الا بالله
و حضرت امام ربانی در جاییکم خوف و زوان یا قطاع الطرق باشد بخواندن
سوره لا یللاف قریش ارشاد فرموده اند بے قید و وقت و عدد و باید که بکثرت
خوانده باشند۔

برائے دفع جن و اثر غیب و شرارت شیطان خواهد در بدن انسان باشد خواه
سنگ باری و آتشزدگی در مکان خواندن آیت الکرسی و معوذتین و کلمات اذان
تاثیر عظیم دارد اگر مریض خوانده نباشد دیگر کسی خوانده دم کند و دیگر دعائے مشہور
بجز ابی دجانہ نیز معمول مشایخ است و آن این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِلَى مَنْ طَرَقَ الدَّارَ مِنَ الْعُمَامِ وَالزُّوَارِ
 الْأَطَارِقَ أَيَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَانُ إِنَّمَا بَعُدْنَا فَانْ لَنَا وَكَلَّمْنَا فِي الْخَلْقِ سَعَةً فَإِنْ
 نَلُّ عَاشِقًا مُوَلِعًا أَوْ فَاجِرًا مُؤَذِيًا فَهَذَا كِتَابُ اللَّهِ يُنْطَقُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ
 بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَرُسُلْنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ
 أَتْرَكُوا صَاحِبَ كِتَابِي هَذَا وَأَنْطَلِقُوا إِلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَإِلَى مَنْ يَزْعَمُ
 أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ
 وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ هَمَّ لَا يُنْصَرُونَ حَمَّ تَفَرَّقَ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَبَلَغَتْ حُجَّتُهُ
 اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَسَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - این دعا نوشته در گلوبستن
 و بر مریض دم کردن و بر آب خوانده نوشتانیدن به طور معمول است و اگر شرارت
 آن با در مکان باشد بر تخت پاک نوشته در جائی آسیب و اله بیایند
 با مرشد سجانه و تعالی آزار آنها دفع شود و بر آستین دفع سحر اگر کسی سحر و جادو کرده
 باشند در یک پیاله آب بیارند و از سوره اعراف آیت فَوَقَعَ الْحَقُّ تَارِبَ
 مُوسَى وَهَارُونَ وَاز سوره یونس آیت فَلَمَّا الْقَوَاتِ الْمَجْرَمُونَ وَاز سوره
 طه آیت إِنَّمَا صَنَعُوا تَأْجِثًا نَجْوَانًا وَبِرَّ آبٍ دَمٍ كُنْدُ وَأَنْ آبٍ بَرْدِي
 مَرِيضٍ بِإِشْرَاحٍ وَجَادٍ وَبِاطِلٍ دَزَائِلٍ شُودِ وَبِرَّ آبٍ دَمٍ نَظَرٍ بِدَوَّحِيمٍ زَخْمٍ بِرَسْمِ
 زَرْدِ چوبه سمرقند کلمه اسلام حق و الکفر باطل خوانده بدو در آتش انداخته دخان آن بمریض رسانند بر آفتاب
 خواندن سوره فاتحه یا تورا است هفت بار خواند بر آب گرم که در بیدار بخورد دم کند بر آفتاب گرم گزیده هر جایکه درد
 رسیده باشد مدفع را بگوید که بالاسی آن دست بگیرد و عازم الحیات رانا آخر
 هفت بار بخواند و بر موضع الم دم بکند و تیر بر قدری آب دم کند از آن آب سه جرعه
 بخورد و سه بار آن عضو را بر زمین بزند و عازم باز پرسد که حال او درو بکند ام جائی رسیده

است بہرچہ کہ رسیدہ باشد باز بدست بگیرد و بہ ترتیب سابق عمل بکند و در اثنا
خواندن عازم دست خود بر ہمان عضو از بالا با سفل زود زود گذرانیدہ باشد بیش از
تکرار عمل سہ بار در دفع شود و بر آگے گزیدن سگ دیوانہ بر چہل قطعہ نان این آیت
بنویسد۔ انہم یکیدون کیداً و اکید کیدا فمہل الکافرین امہلم
س ویدا۔ و ہر روز یک یک قطعہ ازان معوض رات تا چہل روز بخوراند از ضرر
آن نجات یابد۔

فصل در کیفیت مرید کردن و تلقین ذکر

معمول حضرت ایشان این طور بود کہ طالب را پیش روی خود دوزانومی نشانند
و خود ہم دوزانوشستہ متوجہ اومی شدند و اگر چند کس می بودند ہمہ را با ہم جمع کردہ
پہلو بہ پہلومی نشانند و بزبانی کہ میدانست سندھی یا افغانی یا فارسی باو مخاطب
شدہ می فرمودند قرآن شریف خواندہ یا نہ ؛ اگر میگفت آری : خوب ! و اگر نہ اورا برای
خواندن آن تاکید می کردند بعدہ میگفتند دعائے کہ من میخوانم لفظ بلفظ باو از بلند
در چنانچہ شنفتہ شود و پس من بخوان بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد
للہ رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسولہ
سیدنا و مولانا محمد و آلہ واصحابہ اجمعین۔ استغفر اللہ۔ استغفر
اللہ۔ استغفر اللہ ربی من کل ذنب و اتوب الیہ واجد ایمانی و
اسلامی و اقول اشہدان لا الہ الا اللہ واشہدان محمداً عبداً و
رسولہ۔ یا اللہ العالمین و یا خیر انصارین۔ آنچه در عمر خود از گناہان صغیرہ و
کبیرہ سر او علانیہ کردہ ہستم ازان ہمہ توبہ کردم و توبہ کردم و بدرگاہ تو
رجوع کردم و در طریقہ عالیہ حضرات خواجگان نقشبندی قدس اللہ تعالی اسرار ہم

بجناب حضرت امام ربانی محبوب سبحانی محد و الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرسبز
 قدس اللہ تعالیٰ سر و داخل شدم ربنا تقبل منا انک انت السميع العلیم
 بعد ازاں اور میفرمودند کہ با تو حال مرید داخل طریقہ شدی چند کلمہ نصیحت
 جو میگویم آنرا بگوشش پوش بشنوی و بران عمل کنی۔

اول آنکہ بر نماز بنحو وقتہ محافظت کنی و با جماعت بخوانی در بیچ وقت و بی بیچ
 حال قضا کنی نماز کن اعظم اسلام است باید کہ در آن قصوری و فتوری نکنید
 و بیچین روزہ ماہ مبارک رمضان شریف تمام و کمال بدارید و اگر توفیق راجح در کمال
 باشد بجا آرید۔

در ہمہ امور متابعت بشریعت بکنید آنچه در شرع شریف جائز و رواست
 آنرا بکنید و آنچه در شرع شریف ناجائز و نارواست ازان بالکل پرہیز و اجتناب بکنید
 از صحبت بدان و بدند میان خود را دوردارید و صحبت آنها را رسم قائل دانید و دیم
 آنکہ بعد از مرید شدن ذکر کردن را بر خود لازم گیرید کہ بغیر ذکر کردن مرید شدن
 بے فائدہ است و بعد از نماز صبح مراقبہ بکنید و طریقہ ذکر و مراقبہ کردن در طریقہ
 نقشبندیہ این است کہ با طهارت و وضو در بقبلہ کردہ بنشین چشمها پوشیدہ و
 زبان خود بند کردہ توجہ و خیال ہمگی بقلب خود نموده در دل خود اسم مبارک اللہ اللہ
 اللہ بخوانی و چون آفتاب بر آید چہار رکعت نقل اشراق خواندہ بعد ازاں بکارهای
 زمانہ مشغول شوی۔ بعد ازان دست و دست مرید داده بیعت می گرفتند و
 دعائی شیر می نمودند۔ عام طور بر ہمیں قدر اکتفای نمودند و اگر کسی طالب صادق
 صاحب استعداد می بود برای آن مناسب حال و استعداد او کلمات
 نصیحت و ہدایت زیادہ ارشاد می فرمودند و برائے پختہ کردن سبق و کثرت ذکر
 تا کہ ہدی نمودند کہ در ہر حال دہر مقام چند آنکہ بتوانی شب و روز بزرگ مشغول باشی

مرچند مشق و محنت و کثرت مزاولت نمائی سبق تو زود بچتہ خواهد شد و ذکر قلبی جاری خواهد شد و علامت بچتہ شدن آنکہ بے تکلف و بے محنت ذکر جاری شود و ہر گاہ انسان بقلب خود متوجہ شود دل خود را ذاکر بیاید۔

فائدہ ۵ :- حضرت کلان جد فقیر قدس سرہ میفرمودند ہر گاہ ذکر قلبی جاری شود و یک لطیفہ قلبی بچتہ شود نام او در دفتر اولیاء اللہ تعالیٰ ثبت گردد۔ ولا شک فی ذلك

فائدہ ۶ :- علامت جاری شدن ذکر مذکور شد دریں ایام یکے از علمائے مدرسین در ریل گاڑی بامن ملاقی شد بعد از ملاقات گفتگو و حاجی گفت کہ شما پیاراں چه طور میدانید کہ طالب را این سبق بچتہ شد و ذکر جاری شد بعد ازاں سبق دیگر لطیفہ میدہید گفتم شما مدرسین چه طور میدانید کہ شاگرد این سبق بچتہ کردہ است حال دیگر سبق دادن باید بسم فرمود گفتم مزاح نمی کنم واقعی صورت حال و مثال آن بیان میکنم کہ پیش شما مدرسین مقرر است یعنی سبق خوب طور یاد کردن و بے تکلف رواں خواندن و در خواندن آن غلطی نکردن ہمیں طور ہر گاہ سالک را ذکر کردن آسان شد و بے تکلف روان گردید و چون بقلب خود متوجہ شود فوراً ذکر جاری شود و از مشغولی بذر راحت و فرحت یا بد میدانیم کہ این شخص را سبق بچتہ شد و لطیفہ حل گردید۔ قانون فطرت است ہر کار کہ انسان اول میکند خواہ خواندن و نوشتن باشد یا خیاطی و نجاری در ابتدا اورا تکلیف و مشقت میشود و آن کار برابر و صحیح و مستحسن از دستش نمی شود و چون ماہر و بچتہ گردید آن کار بخوشی و خوبی و خوش اسلوبی از دستش می براید و انس و الفت باک پیدا می گردد و بشوق و رغبت تمام آن کار میکند۔ و قس علیٰ هذا۔

فائدہ ۷ :- تقید مراقبہ کردن یعنی بکنجی شستہ سر بگریبان فروردن و چشم پوشیدن برائے بستریان است تا توجہ تام بقلب حاصل شود و از دیگر خیالات

مکتوبه یکسوئی و خاطر جمعی محصل گردد و الا بعد از بخت شدن و ملکه را نسخه حاصل شدن
 قید و بند مراقبه بصورت کذائی ضرورت ندارد و هر جا و هر صورت که باشد ذکر میشود
 مثالش آنکه طالب بتدی را استخوانی در دست داده میگویی که خبر دار دیگر
 طرف نظر کن نگاه خود بر حرفها بدوز و انگشت بر حروف بدار و زیر و نقطهها را خیال
 کن اما چون بخت شد و حافظ گردید او را ضرورت این کارها نیست.

فائده :- در قرآن شریف هر جا که حکم بزرگ کردن آمده است بقید کثرت و تکثیر
 امر فرموده اند مثلاً و اذکر و الله کثیراً لعلکم تفلحون. و قال سبحان
 و تعالی و الذاکرین الله کثیراً و الذاکرات و قال تعالی شاندریا ایها
 الذین امنوا اذکرو الله ذکراً کثیراً و سبحوه بکثرة و اصیلاً و تعمیل
 این امرانی و ادائیگی این فریضه کما حقہ آنقدر که علمائے صوفیه کرده هستند آنقدر
 علمائے ظاهری نکرده اند گو که درس و تدریس آن حکماً داخل ذکر باشد پس ازین
 همه آیات و نصوص قرآنی اثبات طرق صوفیه و ذکر و مراقبه میشود حاجت دیگر
 فروع و جزئیات و طلب حجت و دلیل آنها ندارد و لان ما يتوقف علیہ الشیء
 فله حکم ذلك الشیء.

علم طب و معالجات جسمانی به حضرت ایشان کار طب بطریق کسب و
 دکانداری نمیکردند بلکه بطور خیرات و خاندانی میکردند اکثر او بی متداوله طیار کرده
 میداشتند و برای متعلقین و اهل و عیال یا نفع دیگر خلائق میدادند از
 کتابهای طب قرابادین اعظم را و دست میداشتند و نسخه های آن را اکثر
 مستعمل میفرمودند و این کتاب را سستی پیش خود میداشتند و وقت حاجت
 ازان نسخه تجویز کرده میدادند.

در شفا را الامراض عربی مؤلفه خود که ذکر آن عن قریب کرده شد در نصف اخیر

آن بعضی نسخہ ہائے مجربہ و معمولہ خود یا مسعود از بعضی مجربین و احباب خود بطریق
قرابادین طبیبہ نوشتہ اند یا بر جاشیہ قرابادین اعظم نقل کردہ اند درینجا چند نسخہ ہائے
مجربہ و معمولہ حضرت ایشان نقل کردہ پیشود تا مستقدان و مخلصان را دستور العمل
باشد و دیگر مردمان ہم ازان منتفع شوند۔

نسخہ کحل الجوابہ برائے روشنائی چشم و تقویت البصر۔
مروارید ناسفتہ ۶ ماشہ۔ یاقوت رمانی ۴ ماشہ، مشک خالص ۱ ماشہ، سنگ
بصری ۲ ماشہ، کف دریا ۱ ماشہ، میسرہ اصلی ۲ ماشہ، جبت کشتہ ۲ ماشہ، سنگ
سرمہ صفہانی یک نیم تولہ و گلاب مقدار یک پار سحقی بلخ نموده بہ استعمال آرند و
بمیل در چشم کشیدہ باشند۔ این سرمہ را حضرت ایشان ہمیشہ طیار میکردند و خود
ہم استعمال می فرمودند تا آخر عمر کہ سن ایشان بہشتاد و ہفت رسیدہ بود۔ نظر
ایشان برقرار بود و ضرورت عینک نداشتند۔

نسخہ داروی سپرزہ برائے دیگر امراض چشم کہ روزمرہ معمول فاندان است
نافع رمد مزمن و مسکن در چشم و دافع حکہ اجفان و رمس و چسبیدن اجفان
قاطع جالہ و پھولہ قلیل الاجزاء و کثیر المنافع صفت آن جبت کشتہ اتولہ۔ سرمہ
اعلی اتولہ زنگار اصیل ۶ ماشہ، ایون خالص ۶ ماشہ، ہر چہا را دو پیہ را کوفتہ بختہ بعدہ
در کھل یا حمام دستہ سحقی بلخ نموده و از حریر بختہ استعمال نمایند۔

ترکیب استعمال :- اگر امراض مذکورہ شدیدہ و قوی باشند در چشم اندکے
ذرور نمایند و اگر حریف باشند وقت نختن بمیل در چشم کشند۔ این دارو قدرے
حدت دارد ساعتی سوزش میکند و اطفال را بنالہ و فغان می آرد بعد ازان تسکین
می یابد و تمام شب آرام میکند و اگر حدت آن کم کردن خوابید در شیر زنان یا گلاب
عل کزہ و دسہ قطرہ در چشم بیندازند با ہم وزن آن سرمہ سادہ بیامیزند۔

این هر دو نسخه در اصل از حافظ دینگان والہ منقول است
 حسب ایارج :- برائے تفتیہ اعضاء الراس از اخلاط ثلاثہ مستعمل در تمام
 امراض دماغی و امراض چشم و گوش و دندان و اوجاع آنها کہ از نزله پیدا شده
 باشند بمنزلہ سیف قاطع است بسیاری مرخصان از ڈاکتران و حکیمان
 لا علاج شده باین دو اشفا یاب شده اند۔

صفت آن - پوست بلیله زرد - باد بیان رب السوس بمصطکی گل سرخ
 صبر سقومی - مقل ازرق - زعفران ہر یک چار تولہ یا چار ماشہ - تربہ موصوف
 ۶ تولہ یا ۶ ماشہ - شحم حنظل ۳۶ تولہ یا ۶ ماشہ ادویہ کوفتہ بختہ بروغن بادام چرب
 نمایند و مقل در آب گرم حل نمایند و صاف کردہ ادویہ را در آن محجون سازند و
 مقدار خود حسب بستہ لگا ہدارند۔

ترکیب استعمال :- وقت شام غذائے خفیف خوردہ وقت
 خفتن یا نزوہ گولی تابیت و پنچ گولی در مسکہ گاومی ملفوف کردہ فرو برند و
 بچسپند و در آخر شرب عملش شروع خواهد شد و در امراض منحص و پیش پیدا
 خواهد شد در آن وقت شور باے چوزہ مرغ و اگر نباشد در یک یا شیر تازہ قدری
 مسکہ و شکر انداختہ گرم گرم بنوشند اسہال بفرغت خواهد آورد و منحص ہم دفع
 خواهد شد و اگر در عمل دیر کند یا در شکم درد پیدا شود علاجش ہمیں خوردن شور بائی
 مرغین و تجرع شیر در روغن است بعد از قراغ اسہال یا شدت منحص شربت
 اسبغول یا تخم ریجان بنوشند و نان یا شور بائی مذکور یا کچھ پٹری مرغین با ججرات
 و مر با بخورند۔ دیگر غذا پیرسز موافق رای حکیم جعل آرند۔ این نسخہ در اصل از ترکیب
 خلیفہ احمد خان نظامانی است۔

برائے صرع و ام الصبغیان :- بیضہ زراغ تازہ بدست آوردہ بنوک

چاقو در آن سوراخ نموده تمباکوئی خشک کوفته در آن داخل سازند که پر شود بعد از آن
در سایه خشک کرده با پوست و جمیع اجزاء کوفته بمثل نسوار هر روز دو سه مرتبه در بینی بکشد
از سید مظفر علی شاه دهلوی -

لشخه منضج در امراض سینه مانند سرفه و ذات الحجب و ذات الریه -
که آن را در عرف عام نمونیا گویند - صفت آن - گل سفید، گاو زبان
زوقا، عناب، پستان هر یک دو توله - اصل السوس - بهیدانه، بادیان هر یک
یک توله و اگر تب هم باشد گل نیلوفر و عنب الشلب هم دو توله بیفزایند
از این همه چهار وزن کرده یک حصه در یک آثار آب بجوشانند و صاف کرده
باشکر یا بغیر آن هر روز سه مرتبه صبح و شام و وقت خفتن شیر گرم استعمال نمایند
و جرعه جرعه مثل چای بنوشند و روز دیگر دیگر تپمی جدید کذا لك استعمال نمایند
و اگر بواسطه نفس یار باشد درین منضج انجیر ولایتی سه دانه و تخم کتان یعنی السی
سه ماشه هم ضم نمایند و الا فلا - در ۳۲ که در بای انفلونزا یعنی نزله و بایه
در سنده واقع شده بود حضرت ایشان برائے حفظ ما تقدم تمام متعلقین را
بدست خود فصد گرفتند بعد از آن در یک و یک کلاں همین منضج را جوشانید
تمام عیال و اطفال خورد و کلان را یک یک پیاله از آن مهیا دادند بفضل تعالی
شان همه سلامت ماندند و کسی از متعلقین ضائع نشد -

سفوف برای سل و وق و نفث الدم منقول از حضرت ضیا احمد پیر والہ
صفت آن - گل آرمی، کهر با، ورم الاخوین، طباشیر، الاچی، هر و آرید، ست گلو
سرمه سیاه، مغز تخم بادرنگ، مغز تخم فنگه، مغز تخم کدو، مغز تخم خرپزه، مغز تخم ترپوزه
تخم کاهو، تخم خرفه هر یک یک توله - گل سرخ - رب السوس، ضمغ عربی، کتیر افکاشیر
زهر مہر، گل نیلوفر هر یک ۲ ماشه افیون ۱ ماشه کافور ۳ ماشه سنجو احت التوله زعفران ۳ ماشه

مصری ۴ توله، خشخاش اوله، بیخ مرجان اوله جمله او دویہ کوفتہ بیختہ یکتوله صبح ویکتوله
شام ہمراہ لبن الاتان یا شیر بزر از پنجتوله تا یک پار سفوف سازند۔ واز گوشت
و روغن پر سز نمایند۔

نسخہ حب سرفہ کہ معمول است از قرابا دین اعظم :-

صفت آن :- صمغ عربی کثیر نشاستہ۔ اصل سوس ہر یک ۶ ماشہ ایون
۴ ماشہ، خشخاش سفید ۴ ماشہ، منخر بہیدانہ ۴ ماشہ، زعفران ۲ ماشہ، مغز بادام
وہ عدد۔ بلعاب بہیدانہ بقدر نحو حب سازند و یک حب در وہان دارو فقیر
گوید اگر رب سوس ۶ ماشہ ہم درین نسخہ اضافہ نمایند بہتر باشد۔

تفہیم :- ہر حب کہ برای سرفہ باشد باید کہ در وہان داشتہ اندک اندک لعاب آن
فرو برند و یکدم بلع نہ نمایند۔

نسخہ حب شکر ف :- برائے سح و زحیر و اسہال مزمن مجرب و سریع الاثر و
اکثر مستعمل و طیار کردہ موجود میداشتند۔

صفت آن :- سح ۳ ماشہ، جعفر ۳ ماشہ، کنی مر ۳ ماشہ، کندر ۳ ماشہ، شکر ف
رومی ۶ ماشہ، زعفران ۳ ماشہ، سہاگہ بریان ۳ ماشہ، ایتم یک توله تمام او دویہ بلدیک
کوفتہ بیختہ و سح بلع نمودہ بقدر ماش حب بندند و یک یک حب بعد از یک پاس
بدہند و اگر مرض خفیف باشد یک حب صبح یک حب شام کافی است و
اطفال را بقدر عمر نصف حب یا ثلث یا ربع آن میدادند۔

تفہیم :- اگر زحیر کاذب و سدھی باشد اول اخراج سدہ و تنقیہ امعا بجلاب
ارندھی وغیرہ نمودہ بعد از ان این دوا استعمال کردن باید

نسخہ مسہل سہل و بے غائلہ

ہر کس در ہر وقت بخیر استعمال تواند کرد و مخرج اخلاط فاسدہ و دافع امراض قدیمہ

و جدیدہ است۔

تو کیب آن۔ حب السلاطین یعنی جھا لگوٹہ ہر قدر کہ خواہند از پوست بیرونی
مغز آن کشیدہ دانہ ہائے کہ سیاہ شدہ باشند و در کنند باقی را در پوٹلی بستہ
در شیر گاوی بچوشانند بعد از آن کشیدہ کہ در دوغ گاوی ترشی بچوشانند بعد از آن
شق نموده زبانہ یعنی پرده سفید کہ در میان دانہ ہامی باشد کشیدہ بگویند و قدر
چهارم حصہ آن صمغ عربی یا کتیرا کوفتہ بچختہ بیامینزد و آب لیموں یا بغیر آن مقدار
نخ و حب ہا سازند طفل را یکجہ تا دو حب و کلان را تا چهار و پنج حب وقت
صبح ناشتا آب فرو برند و بعد از عمل کچھ می برنج یا جغرات یا شیر با مہر با تناول
فرمایند و اگر در عمل تا شیر کنند دوغ گاوی بنوشند و اگر زیادہ عمل کند جغرات یا فستق

اسبغول بد ہند۔

نسخہ برائے طحال مجرب۔ صفت آن۔ عصارہ لیموں ۶۰ تولہ سرکہ
انگوری ۳ تولہ۔ نوشادر ہاشمہ، شورہ قلمی ۶ ہاشمہ، سہاگہ ۶ ہاشمہ، نمک سنگ ہاشمہ
ہمہ ادویہ کوفتہ در عصارہ لیموں و سرکہ بیامینزد و در شیشہ انداختہ ہفت عدد خر مہرہ
صافتی یعنی سفید سلامت دوران بیند از دو سر شیشہ محکم بستہ در آفتاب
معلق نہاید و ہر روز دوسہ مرتبہ شیشہ را حرکت داوہ باشد ہر گاہ خر مہرہ گذاختہ
شد بعد از آن دو دانہ انجیر ریزہ ریزہ کردہ در پیالہ پینی خورد وقت شب دوسہ تولہ
از پی تیزاب انداختہ بداد صبحی انجیر کشیدہ بخورد و تیزاب کہ در پیالہ باقی باشد،
بالایش بنوشد تا چہل روز پر پییز از شیر و روغن و گوشت چرب و نمک بکنند
بجائے نمک سرکہ یا لیموں استعمال نہاید اگر در شکم سنگ خارا باشد
گذاختہ شود۔

نسخہ برائے بواسیر خونی و باوی و دفع موکہ ہا۔ صفت آن۔ پوست پیلہ زرد

پوست بیلید، بیلید سیاه - مغز نموری، مغز بکائن، مغز چاکسو هر یک پنج توله، رسول ۱۰ توله -

توکیب استعمال :- رسول را در آب افشوده برگ کاسنی یا ترب یا گندنا هر چه بدست آید حل کرده از جامه سفیدترند و ساعتی بگذارند تا در آن نشین شود و رسول مصفی گردد و بعد دیگر ادویه کوفته بخیته بیامیزند و مقدار کنار دشتی خوب سازند روزانه وقت صبح ده حب در جفات یا مسکه در حلق انداخته فرو برند پیوسته از اشیا غلیظه و گرم و مرچ سرخ و غیره باید کرد و کم از کم تا سه ماه باید خورد و اگر همین حب در ظرف سفالی بآب حل کرده بعد از استنجاء بر موکه باطلله نمایند سه بار وضع شود نسخہ برائے اوجاع مفاصل و درد کمر و دیگر اعضا، صفت آن - چوب چینی گلابی ۶ توله - سورنجان سفید ۳ توله تخم صریر ۲ توله مالکگنی ۲ توله و اتوره سیاه ۲ توله ایڈن پوٹاس اتوله شکر سفید اتوله جمله ادویه کوفته بخیته ۶ ماشه وقت صبح و ۶ ماشه وقت شام بآب سفوف نمایند پریناز ترشی و بادوی اشیا غلیظه - تفهیم :- و اتوره سیاه یعنی حب انیل غیر جوزا مثل یعنی دها اتوره دیوانه است و ایڈن پوٹاس دوائی انگریزی است که از دو اخانه هائے انگریزی دیوانی عموماً بدست می آید -

کشته ابرک برائے جمیع اقسام تپهای حاره و تپ محرقه محب ابرک سفید پنج توله در آب ترب مقدار سه ساعت ساییده بعد از غلوه کرده در ظرف سفالی گل حکمت کرده در ده آثار پا چکدشتی آتش بدید بعد بر آورده باز یا پنج توله کافور و فندق و دم در آب ترب سه ساعت سحق کند باز بطرح مذکور آتش داده برابر مقدار خوراک یک ماشه فجر یک ماشه نیمروز یک ماشه وقت مغرب همراه عرقیات و اشربه مناسبه بدقه سازد از سید حکیم خراسانی

مرهم برائے ناصور و قروح ہمیشہ و دفع داد و حرب و حکم بہ
 صفت آن :- آملہ سار گجراتی ۲ تولہ، پارہ اتولہ، توتیہ ۳ ماشہ، کافور ۳ ماشہ
 سہاگہ ۴ ماشہ روغن گادی پنج تولہ - ترکیب - آملہ سار و پارہ را با ہم سحق کرده
 کجلی نمایند و دیگر ادویہ کوفتہ بیختہ در روغن گادی در ظرف آہنی تا چہار پاس سحق بلینج
 نمایند و در وہلی انداختہ نگاہدارند و وقت حاجت بر موضع ماؤف طلا نمایند و
 اگر جراحت فاسد باشد با آب نیم شستہ بر پارہ چستہ کنند -

معجون چوب چینی مقوی باہ و مقوی بدن بہ نسخہ معمولہ حضرت ایشان
 چوب چینی گلانی چیل تولہ، مغز بادام مقشّر مغز پستہ، مغز نارچیل، مغز جبتہ
 الحضرار، مغز فندق، مغز گردگان کچھ سفید مصطلکی، خشخاش سفید ہر یک ۲ تولہ
 تخم گذر تخم پیاز، تخم شلغم، تخم اسپت، تخم گندنا، تخم اوتنگن ہر یک یک نیم تولہ،
 خصیۃ الثعلب ۴ تولہ، بہمن سرخ، بہمن سفید، شقاقل مصری، لسان
 العصافیر اندر جو، خولنجان پنیر مایہ شتر اعرابی ہر یک دو تولہ مشک ۴ ماشہ
 زعفران ۴ ماشہ غسل ۱۲۰ تولہ - تمام ادویہ کوفتہ بیختہ در غسل مقوم و مصفی معجون
 سازند خوراک یک نیم تولہ صبح و یک نیم تولہ شام با شیر تازہ پرہیز از بادی و ترشی -
 ترکیب کشتہ فولاد مولد خون و مقوی جگر :-

ترکیب :- فولاد از تیغ جوہر دار سوہان کردہ ہمزنش تیل گندہک یعنی روغن
 آملہ سار و در ظرف چینی بر آن ریختہ در آفتاب بدارند و ہر روز سہ بار حرکت دادہ باشند
 کہ او منحل و خاک خواہد شد بعد از ان خشک کردہ از جامہ حریر بیختہ بدارند و قدر بکرتی
 یا دورتی در مسکہ تا ہفت روز یا دوازده روز بخورند پرہیز از ترشی و بادی منقول از حضرت
 شیخین جان آنغام عموم فقیر گوید اگر این کشتہ را با معجون مذکور الصد بخورند در فوائد و
 منافع ابلغ و اقوی گردد -

باب سوم در اخلاقِ حسنہ و عاداتِ جمیلہ و شمائلِ شریفہ و سجایایِ مرضیہ حضرت ایشان

مردمان اکثر در پی خوارقِ عادات می گردند و کارها شے که خلافِ فطرت باشد مرغوب دارند و آزما میار و ولایت و کرامت دانند۔ مگر اے عزیز مدار و ولایت و کرامت بر استقامتِ احوال و متابعتِ سنت است نہ بر کشفِ قبور و علمِ مغیبات و و خرقِ عادات۔ علمائے راسخین و اولیائے کاملین مکاشفاتِ صوری و خوارقِ عادات را در خود نقص و عیب می پندارند نہ شرف و کمال اگر از کسی حیثاً بے اختیار پیدا میشود در وقتِ دیگر ازاں مستغفر و پشیمان می شوند و فرموده اند عقوبۃ الایمان حبس الوحی و عقوبۃ الایمان طهارتھا را لکن امانات و عقوبۃ المؤمنین التقصیر فی الطاعات۔ شیخ عبد اللہ انصاری می گوید اگر بر آب رومی خسی باشی و اگر بر هوا پیری لکسی باشی دل بدست آر که کسی باشی۔ حضرت امام ربانی تحریر فرموده اند کہ خوارق نہ از ارکان و ولایت است و نہ از شرائط آن بخلاف معجزہ نبی کہ از شرائط مقام دعوت است لیکن ظهورِ خوارق از اولیاء اللہ تعالیٰ شائع است تخلف کم کند۔ اما کثرتِ ظهورِ خوارق بر افضلیت و ولایت ندارد و تفاضل در اینجا باعتبار درجاتِ قرب الہی جل شانہ است۔ تواند بود کہ از ولی اقرب ظهورِ خوارق اقل باشد و از بعد اکثر خوارقی کہ از بعضی اولیاء اللہ این امت بظهور آمده الا صحاب کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم عشر عشر آں نیامده با آنکہ افضل اولیاء بمرتبه او نامی صحابی نرسد۔ نظر بر ظهورِ خوارق از کوه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد۔

و نیز در مکتوب ۳۹۴ از دفتر اول می نویسد کہ اے برادر بشنو خوارق علوات بر دو نوع است۔ نوع اول علوم و معارف الہی است جل شانہ کہ بذات و

صفات و افعال واجبی جلی و علا تعلق دارو۔ و نوع ثانی کشف صور مخلوقات است
 و اخبار از مغیبات کہ بعالم تعلق دارو۔ نوع اول مخصوص باہل حق و ارباب معرفت
 است و نوع ثانی شامل محق و مبطل۔ زیرا کہ اہل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است
 نوع اول نزد حق تعالی شرافت و اعتبار دارو کہ با اولیائے خود مخصوص ساخته
 است و اعداء را در ان شرکت نداده۔ و نوع ثانی نزد عوام خلایق معتبر است و در انظار
 ایشان معزز و محترم۔ خوارق نزد ایشان منحصر و نوع ثانی و کرامات بزعم این مجربان
 مخصوص مکشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات است۔ زہی بیخردان علمی
 کہ باحوال مخلوقات حاضر و غایب تعلق دارو کہ ارام شرافت و کد ام کرامت در وی
 حاصل است۔ بلکہ این علم شایان آن است کہ بچہل مبدل گردد تا نسیان از
 مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید۔ انتہی۔

پس امی عزیز من ہم عاشق عادات ہستم نہ طالب خرق عادات بر زمین رفتن
 و بر خاک خفتن نزد من بہتر است از بالائی ہوا پریدن و بر آسمان ہا رفتن۔ لہذا ازین
 گونه حکایات و روایات کہ از بعضی مریدین و مخلصین شنیدہ میشوند اغماض و
 پہلو تہمی نمی نمایم و بر ذکر اوصاف جمیلہ و عادات حسنہ و اخلاق کریمہ حضرت
 ایشان و آن صفاتی کہ نزد اکابر معتبر و در کتاب و سنت محمود و در مقامات اولیا
 معدود است اکتفا می نمایم چون صبر و شکر و تسلیم و توکل و رضا بقضا و حکم و
 عفو و رحم و کرم و انکسار و تواضع و شفقت و حسن معاشرت با احباب و اصحاب
 و تحمل جفای خلق و خوش خلقی و خدمت خلق اللہ و ہمدردی غربا و وضعفاد
 مساکین و نایب دین و ملت و ترویج شریعت و حمایت مذہب و اعتقاد اہل
 سنت و جماعت و بنائے مدارس و تعمیر مساجد و اشاعت علوم و مخالفت
 اعداء دین و نفرت از کفار و مشرکین و رفع اعلام اسلام کہ حضرت حق سبحانہ و

و تعالیٰ وجود مسعود ایشان را ازین صفات کامله و اخلاق حسنہ بہرہ کامل و خطی وافر
 دادہ بود نمونہ از خرداری و دانہ از انباری بخدمت یاران و دوستداران عرض داشتہ
 میشود ۵ دامان نگہ تنگ و گل حسن تو بسیار
 گلچین تو از تنگی دامان گلہ دارو۔

مثال فضائل و کمالات حضرت ایشان قول شاہ ولی اللہ دہلوی است، کہ
 در صفت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب نوشتہ اند۔

سینہ فاروق اعظم را بمنزلہ خانہ تصور کن کہ در ہائے مختلف دارو۔ در ہر درے
 صاحب کمالی نشستہ، و در یک در مثلاً سکندر ذوالقورین با آنہم سلیقہ ملک
 گیری و جہاں ستانی و جمع جیوش و برہم زدن اعدا و در دیگر نوشیروانی با آنہم
 رفیق ولین و رعیت پردری و داد گستری " اگرچہ ذکر نوشیروان در بحث فضائل
 حضرت فاروق سوادب است " و در دیگر امام ابوحنیفہ و امام مالکے با آنہم
 قیام بہ علم فتویٰ و احکام۔ و در دیگر مرشدی مثل سیدی عبدالقادر جیلانی یا
 خواجہ بہار الدین۔ و در دیگر محدثی بروزن ابوہریرہ و ابن عمر و در دیگر حکیمی مانند
 جلال الدین مدومی یا شیخ فرید الدین عطار و مردمان گرداگرد این خانہ ایستادہ اند و
 بہ محتاجی حاجت خود را از صاحب فن درخواست می نمایند و کامیاب میگردد۔

انتهی۔ بلے ۵ لیس علی اللہ بمسئتیکر

ان یجمع العالم فی واحد

یعنی از قدرت بالغہ حق سبحانہ و تعالیٰ این کار بدیع و بعید نیست کہ صفات
 متفرقہ عالم را در فرد واحد یکجا جمع گرداند۔ و بندہ را از بندگان خود بالطف عظیمہ
 و کمالات فخمہ سرفراز گرداند۔

۵ شاہان چہ عجب گر بنوازند گدا را۔

شیخ صاحب حکیم حاجی عبدالواحد بالائی نقل میکنند دوران سال که پنج رفتیم در
 مکہ مکرمہ از سیٹھ عمر پوقری پرسان کریم درینجا از ہر ملک دو پار مردمان برگزیدہ و بزرگوار
 می آیند اگر شمار کسی موصوف بصفات کاملہ معلوم باشد ما نشان بدہیدنا از
 خدمت او استفادہ نمایم و فیض و فائدہ بگیریم گفت آری ایچنین شخصی کہ دل شا
 میخواید و قابل مشیخت و دستگیری است ما معلوم است مگر آن در سندھ در ملک
 شما ہست ما تعجب کردہ پرسیدیم کہ آن کدام شخص ہست گفت آن حضرت
 محمد حسن جان ابن خواجہ عبدالرحمن است -

تعمیر مساجد و بنائی مدارس

حضرت ایشان ہر جا کہ اقامت میکردند اول در انجا بندوبست بنامی مسجد میکردند
 و حکم و من بنی اللہ مسجد اولو کفتح طائر بنی اللہ لہ بیتانی الجنة
 برائے خود در جنت جای بیساختند، فی الحال آنچه بعلم فقیر می آید ہفت مسجد سرنو
 بخرچ و کوشش خود تعمیر کردہ حضرت ایشان است و آنچه دیگر مساجد بطریق
 اعانت و خیرات مدد دلوہ اند درینجا ذکر آن کردہ نمی شود -

(۱) اول در تہ سمارہ در مکان بونکہ وراں زباں کہ بر زمین زرعی در حیات حضرت
 کلاں نظر داری و سر پستی میکردند مسجدی تعمیر کردند کہ الحال حضرت عموی صا
 بران جای سرنو مسجد بختہ تعمیر کردہ اند -

(۲) در مکان پہل تعلقہ کپڑہ کہ تا حال قائم است و تاریخ تعمیر آن خود گفتہ برخت
 کاشی بر روی مسجد نصب کردہ اند و در منظومات حضرت ایشان ذکر آن کردہ شد
 رسم در مقبرہ حضرت مرحوم واقعہ گنجہ جبل مسجد بختہ مع دو حجرہ منصلہ -

رسمی ہمارم در طندہ سائنداد و در تہ مسجد ساخته اند مسجد اول کہ از خشت خام بود -

و خورد بود آزاہم کردہ باضافہ برآمدہ و توسیع مسجد از خشت پنجم بطول ۳۵ فوٹ و عرض ۲۵ فوٹ بسقف آہنی و خشت ہائے کانسٹی مرتبہ ثانی طیار کردند کہ تا حال موجود است۔

(۵) در کوٹہ کلی ملک شاہو بعد از واقعہ زلزله مسجد ویران شد آن را سر نو تعمیر کردند۔
(۶) در کوہ کوٹہ جانب شرقی بقاصلہ پنج شش کروہ کہ بیک چشمہ آب خریدہ بودند مسجد و اطاق تعمیر کردند و ارادہ اوشان بود کہ در ان کوہ دور از مردمان اوقات جمعیت و فراغ خاطر گذرانیدہ شود۔

(۷) در ننگار پور محلہ ہزاری دروازہ قریب مکان موروثی خود سرائے شکار پور والہ برجامی مسجد کہنہ مسجد نو و طبقہ طیار کردند کہ تا حال موجود است۔

اجرائے مدارس و ترویج علوم دین

اسکولہا و تعلیم جدید را حضرت ایشان دوست نمی داشتند بلکہ آنرا برائے امور دنیوی و شعائر اسلامی مضمری دانستند فضائل و مزایای علم و تعلیم کہ در قرآن مجید و احادیث شریفہ وارد شدہ است خاص برائے علوم دینی و اسلامی ہست نہ برائے تعلیم انگریزی و فنون دنیاوی این غلط خیال است و گمراہ کن طریقہ کہ لیڈران قوم برائے فریفتن مسلمانان در تقاریر خود تعلیم مرثوہ اسکولہا را برائے زنان و مردان فرض میگویند و فضائل آن بیان میکنند تحقیق این مسئلہ اکابر علمائے ہندوستان چنانچہ مولانا اشرف علی صاحب و مولوی احمد رضا خان صاحب در رسائل و فتاویٰ خود خوب بطور مفصل و مدلل فرمودہ اند۔

حضرت ایشان مکتب ہائے خانگی و مدرسہ ہای اسلامی را ہر جا کہ باشند بہر وجہ تائید میکردند اعانت می نمودند ترمج علوم دینیہ و خواندن کتابہای اسلامیہ و نصاب

نمای مدارس

تعلیم متقدمین را پسند می کردند مثلاً در سندھ آن وقت که مولوی عثمان بنبره در ملک
نارہ بر جائے خود مدرسہ اسلامیہ جاری نمود۔ حضرت ایشان برائے ترقی و ادا و آن
بر مردان و مخلصان گردنواچی چون رئیس غلام محمد خاں بہورگڑھی و دیگر زمینداران
از جنس غلہ و نقدی سالیانہ چندہ مقرر کردند و از خود ہم حصہ و سالیانہ رقم دادنی
کردند چنانچہ در دفتر مدرسہ بنبرہ والہ کتاب جمع و واصل و دستخط حضرت ایشان تا
حال موجود است از حسن خدمت و نیک نیتی مولوی صاحب مذکور مدرسہ خوب ترقی
کرد و بسیاری از مخلوق تہر و نارہ از چہتم علوم و فیوض آن بہرہ یاب گردیدند مگر بعد
از وفات مولوی صاحب مدرسہ متزلزل گردید و تا حال بسر پستی پسرش مولوی
عبدالحی صاحب برائے نام جاری است۔

دیگر مدرسہ آباد والہ۔ آباد قریہ ایست جانب جنوبی شہر لاڑکانہ بمسافت دوسہ کروہ
زمینداران آن قریہ قوم اتر مردیان حضرت ایشان بستند از ان جملہ و ڈیرہ حاجی غلام قادر
خان شخصی بخیر و نیک اعتقاد و محب الفقرا و خادم العلماء برائے تعمیر مدرسہ مسجد مکان و قدرتی
زمین زرعی وقف نمود و دیگر زمینداران ہم سالیانہ چندہ و مدد برائی اجرائی کار خیر دادند پس
حضرت ایشان بسر پستی خود باقاعدہ و انتظام مدرسہ جاری کردند و دوسہ مولوی صاحبان
برائے تعلیم علوم دینی مقرر کردند و این فقیر را برای نگرانی کار و بار و وصولی چندہ و تنظیم
قواعد و امتحان سالیانہ و شش ماہی مامور فرمودند پنج شش سال مدرسہ خوبطور
جاری بود تا کہ رغبت زمینداران بتعلیم کتابہائی اسکولی پیدا شد و ماستران برائے تعلیم
اطفال و نبات مقرر کردند قدر و منزلت مولوی صاحبان کم شد گرانٹ برائے ماستران
مقرر شد و زمینداران از چندہ دادن و وعدہ وفائی کردن پہلو تہی نمودند پس مابیان را این
طرز تعلیم پسند نیابد و دست از سر پستی آن باز کشیدیم الحال مولوی حمید اللہ صاحب
فرزند حاجی غلام قادر خان در انجا بسعی و کوشش خود چند نفر شاگردان را بتعلیم علوم دینی

میدهد و شغل درس و تدریس بسر خود میکند. زیاده خیر فقط والسلام -
 دیگر در سه گاهی والہ - گاهی مہیسر قریۃ البیت نزدیک شہر مہر ضلع داد و زینداران
 آن قریہ قوم مہیسران و ڈیرہ شاہ محمد خان و حاجی اسمعیل خان مریدان حضرت ایشان بودند
 در اینجا نیز حضرت ایشان مدرسہ مجددیہ بنا کردند و مولوی عبدالوہاب کلال و مولوی
 دیروی را برائے تدریس مقرر کردند و بر مریدان گرد و نواحی سالیانہ چندہ و خرچ خوراک
 شاگردان مقرر کردند تا کہ مرحوم شاہ محمد خان و مولوی عبدالوہاب زندہ بودند کار مدرسہ
 خوب میچلید و شاگردان مولوی عبدالکریم خوب تعلیم یافتہ و ذہین پیدا شدند مگر آنسوس
 کہ بعد مردن آن ہر دو صاحبان کار بند شد و مدرسہ معطل گردید - والبقاء لله وحدہ
 عزم و حزم - عزم آن است کہ کسی برائے کاری ارادہ مصمم و محکم مقرر کند و در آن
 حزم و یقین کند مذہب و متردد نشود کہ آیا بکنم یا نکنم و حزم آنکہ ہر چہ در آن راہ
 تکالیف و مشقات پیش آیند تحمل آن بہمت و جوانمردی بکند و دفع خطرات و
 موانع بگرفتن اسباب و ذرائع برائے وصول بمنزل مقصود و تدابیر مناسبہ بعمل آرد
 ہر گاہ این دو با زوی طیران مستحکم شدند آن زمان انسان در امور دین و دنیا کامیاب و
 فائز المرام میگردد و الا فلا.

حضرت ایشان در ہمہ امور و تمام کار ہائی دین و دنیا ہمیں دو اصول در نظر میداشتند
 و بران کار بندگی شدند و ثمرات خاطر خواہ می یافتند -
 مثلاً در اینجا قصہ سفر حج و سیر عربستان ایشان کہ بسیار طویل است برخی ازان بطریق
 تمثیل و استدلال تحریر نموده میشود و تفصیل آن در سفرنامہ مؤلفہ ایشان باید دید -
 در سنہ یکہزار و سہ صد و سی و دو حضرت ایشان بر شرح و سفر عربستان ارادہ کردند -
 و از راہ عراق و زیارت کرد بلا و شاہ نجف و شام شریف و بیت المقدس و حرمین شریفین
 عزم بالجزم نمودند بعضی مخلصان و دوستان سندہ ہم رفاقت حضرت ایشان نعمت

عزم و حزم

در سفر عربستان

غیر مترقبہ دانستہ دامنگیر حضرت ایشان گردیدند چنانچہ گفته اند
 مور مسکین ہوسنی داشت کہ در کعبہ رسد۔ دست در پائے کبوتر زد و ناگاہ رسید
 تقریباً بیت لفظیاری شدند و درین جماعت ہرگونہ اشخاص از برنا و پیر و امیر و فقیر مختلف
 الاحوال و مختلف الطبائع و الاراجع شدند خیر از کراچی بذریعہ بالور بحری تمام قافلہ تباریح
 ۲۳ شہر شعبان بطرف بصرہ روان شد و از بصرہ تبدیل جہاز نمودہ در جہاز آب شیریں
 بخیر و خوبی بہ بغداد شریف رسیدیم۔ اتفاقاً دران سال جنگ عظیم با بین جرمن و دیگر
 دول اوروپا برپا شد و در بغداد خبر رسید کہ دولت ترکیہ با جرمن اتفاق کردہ اعلان
 جنگ با انگریزان و اتحاد ثلاثہ کردہ است بطرف مصر و شام فوج کشتی شروع شدہ
 و حکومت ترکیہ تمام عربانہ ہا و موٹر لاریہا برائے نقل و حرکت بقبضہ خود گرفتہ
 است بطرف موصل و شام کسی را سواری میتسرخواید شد ازین واقعہ تمام رفیقان
 حیران و پریشان شدند چارناچار صلاح بران مقرر شد کہ از بغداد شریف واپس براہ
 بحر بمبئی رفتہ شود و از بمبئی بطریق معہود بجدہ رفتہ شود ہمہ رفیقان ٹکٹہائے جہاز
 از بغداد تا بمبئی معرفت قونصل انگریزی ہفت ہشت صد دادہ خریدند و در جہاز
 بحری روانہ شدند چون جہاز شبالگاہ قریب بندر بصرہ رسید و بجلی ہائے بندر نمودار
 شدند جہاز دورتر ایستادہ شد و کار پردازان نطاہر کردند کہ جہاز خراب شدہ است
 شما ہمہ مسافران در کشتی ہا سوار شدہ بہ بصرہ بروید بعد از دو سہ روز بہرگاہ جہاز
 طیار شد شما را برداشتہ خواہیم برد۔ مسافران ہمہ مجبوراً پائیں شدہ بہ بصرہ رفتند
 و دیگر روز معلوم شد کہ جہاز شباشب گرختہ رفت این ہمہ دروغ بافی برای فریب
 بازی ساختہ بودند۔ حقیقت این است کہ از جہتہ وقوع حرب راہ آمد و رفت بین
 الفریقین موقوف شدہ است جہاز انگریزان بعد ازین در صد و در ترکیہ داخل نخواہد
 شد تمام جماعت سرگردان و پریشان در قلع العمارہ بندر بصرہ دہ درازہ روز شہائی

انتظار و روزهای غم گذرانیدند پیشه نگهشائے نبی هم بے فائده ضارح شدند باین طرف
 شدند بآن طرف آخرازمین و آن معلوم شد که یک راه رفتن می شود از بصره بکویت
 جهاد می رود و از آنجا راه خشکی بمکه شریف رفته می تواند الحاصل از بصره روانه شده بکویت
 آدمیم رکویت بضم کاف فتح و او نام پلده ایست بر ساحل سمندر تقریباً دو صد میل از بصره
 که والی آن شیخ مبارک ابن الصباح رئیس خود مختار تابع دولت ترکیه است تقریباً
 بیست روز در کویت توقف افتاد هر روز در باره رفتن بسفر عظیم یاد و پس رفتن بملک
 خود بخت و پز و مشورت تمامی شدند اکثر یاران را نظر بصعوبت راه و شدائد سفر از گری
 موسم و گرمی ملک عربستان و سواری شتران و خطر دزدان و قطاع الطریق و فقدان
 آب و مسافت دور و دراز نه راه و منزل گاه نه آبادی و بلدان بهمت ریخته و حواس باخته
 شدند و واپس رفتن و التوائی سفر کردن خواستند مگر حضرت ایشان همه را دم و لاسه
 داده بهمت افزائی میکردند و فرمودند که بے نیل مرادم واپس بخانه رفتن و نا امید شدن
 کار مردان نیست چونکه همه به نیت حج از خانه بارانده ایم تحمل مشقات کرده قدم پیشتر
 برداشتن بایند و واپس رفتن - شعر

در بیابان گر شوق کعبه خواهی زد قدم سرز نشها گر کند خار مغیلان غم مخور
 ایضاً

غرض از عشق تو ام چاشنی درد و غم است ورنه زین فلک اسباب تنعم چه کم است
 و اگر شما بالکل رفتن نمی توانید شمارا رخصت است من همراه قافلہ روان میشوم بر چه
 با و آبادما کشتی در آب انداختیم پس بیاران هم رفادت گذاشتن مناسب ندانستند
 و همه توکل کرده برائے رفتن تیار شدند پس برائے دفع صعوبات مذکوره در عالم اسباب
 تدابیر و حیلہ هائے مناسبه عمل آوردند چنانچه برائے ضعیفان و بیماران کجاوه ها از بخاران
 طبهار کنایند در کس بر یک شتر در کجاوه ها بنشیندند و بر سر آنها برائے سایه سایان

ساختند و برای آب مشکہائے کھالی خریدند سر بہر یک نفر یک مشک آب برداشتند
 چرا کہ قافلہ بعد از سه روز یا چار روز بر سر آب میرسید بر بسے نوشیدن و خوردن آب
 و بر بسے غسل و وضو تیمم می شد سامان زائد از قسم صندوقچہ و غیرہ بعض کسان فروختند و
 بعضی بخشش دادند و از خوف قطع الطریق جامہ ہامی نفیسہ و رنگارنگی را در میان
 لجانہا و بالشہا پنهان کردند و حسب مشورہ قافلہ سالار شیخ حداد لباس سندھی تبدیل
 کردہ بطرز بدیان جامہ پوشیدیم و حضرت ایشان خرچ سفر کہ ہمراہ خود برداشتہ بودند
 بر رفیقان تفریق نمودہ ہر یک را بیت گنی زر کہ بستند تا اگر یکے را آفتی پیش آید دیگری
 سلامت ماند علاوه بر آن یک صندوق را نقل کہ در شہر کویت بغیر لیسن عام طور فروختہ
 میشد بستی یا چہل روپیہ کہ امروزہ بچہ ہم اینطور صندوق نمیرسد خرید نمودہ دو کس را
 از رفیقان خود بر بسے پاسبانی مقرر کردند تا بشہار سر اسباب و سامان خود پرہ داری
 کردہ باشند مطلب کہ بتاریخ ۲۹ شہر شوال از کویت بر آمدہ صحرا ہائے لوق و دوق و معاویہ
 بے آب و آبادی طے کردہ بتاریخ ہفتم ماہ ذی حجہ تمام قافلہ بخیر و سلامتی وارد ام القری
 مکہ مکرمہ گردید از تمام جماعت یک کس ہم ضائع نشد و از تمام اسباب یک چیز ہم
 گم نشد حتی کہ دو کسان مکرانی پایادہ بے زاد و راہلہ از کویت ہمراہ این قافلہ روان شدہ
 آہنا ہم دوش بدوش دیگران رسیدند با وجودیکہ نظربایں شدائد و خطرات رسیدن
 این قافلہ ناز پروردگان و پیران بمنزل مقصود خیلے دشواری نمود۔ یا و دارم در کویت
 روزی من و مرحوم مویسی نظر حمد بیرون مسجد نشسته وضو میکردم یکدو کسی عربان
 بدوی آمدہ بر سر ما ایستادند و در بارہ ایان با ہم گفتگو و تبادلہ خیالات نمودند یکے
 میگوید ہندول الحجاج الہندو میرد حسون الی السکتہ دیگرے میگوید و ادتہ
 یموتون کلہم بخیاں اینہا کہ اینان عربی نمیدانند مرا سخن ایشان ناگوار آمد گفتم لادیش
 یا شیخ لادیش نموت نجل شدہ گفت السفر تعب علی الجمال مویا ماش

گفتم کمان سخن نر کب فی بلادنا علی الجمال و نسا فر ما علیہ شیئی گفتم
لا لا دست بالا کرده اشاره نمود و گفت هذه جمال یمشی کذا کذا و جمالکم
یمشی کذا یعنی شتر ہائے شامہری و رہوار ہستند و این شتر ہا بے ہمار و ناہوار
میروند۔۔

حالات این سفر بسیار عجیب ہستند و حضرت ایشان در سفر نامہ خود مفصل
نوشته اند در اینجا فقط مثنی نمونہ از خرواری نوشته شد باقی حالات سفر حجاز و
شام شریف و بیت المقدس در اینجا مطالعہ نمایند کہ قابل دید و شنید است۔ از
باعث حدوث جنگ عظیم خلاف معمول و طریق معہود مشقات و تکلیفات در پیش
آمدند مگر آفرین باد بر این بہت مردانہ او کہ ہمہ را برداشت نمودند و ناز آن ہمہ نازک
مراجاں و بار تمام رفیقان بر خود برداشته از راه پورٹ سعید بہ بمبئی و از بمبئی بلکہ
خود رسیدند

صبر و سکون و تسلیم | قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ و بشر الصابرين الذین اذا
اصابتهم مصيبة قالوا ان اللہ وانا الیہ راجعون

اولئک علیہم صلوات من ربہم ورحمۃ واولئک ہم المہتدون
صبر اخدای تعالیٰ جل و علا شانہ زیادہ از ہفتاد بار در قرآن مجید ذکر فرمودہ است
کہ تفصیل آن در محل خود مذکور است۔ صبر یا بر تلاف مال است یا بر فوت عیال
یا بر آلام جسمانی۔ در اینجا یک واقعہ زلزله کوئٹہ کہ در ان ہر سہ قسم آفات ناگہانی و
مصیبت ہائے شدیدہ بر حضرت ایشان در یک روز و یک ساعت واقع شدہ
از بطریق تمثیل ذکر کردہ میشود۔

حضرت ایشان در ۱۳۵۴ھ سزودہ صد و پنجاہ و چہار در ایام گرمی سب دستور
معہود با عیال و اطفال کوچکی والہ از شدہ بطرف کوئٹہ تشریف فرما شدند تاریخ ۲۴ صفر

صبر و سکون

در روز ۲۴ صفر

سنه مذکور واقعہ ہائیکہ زلزلہ شدیدہ در کونٹہ و گردنواحی آن تا قلات بلوچستان واقع شد کہ نمونہ قیامت صغریٰ بود و تمام عالم علاقہ کونٹہ بلوچستان زیر و بالا شد خصوصاً در شہر کونٹہ تمام عمارات سر بلک بر یکدیگر افتاده زمین دوز شدند و ہمہ انساناں و حیواناں زیر سنگها و خشتها و تودہائے خاک مدفون شد و احدی از متفسین ازان صدمہ جانگاہ و دلگداز خلاصی نیافت۔ الاما شاء اللہ تعالیٰ۔

حضرت ایشان بر جائے خود در قریہ ملک شابلو قیام داشتند و بعد از عشاء ہر کس بخواب راحت رفت کہ ناگاہ وقت نیم شب این واقعہ ہائیکہ و حادثہ فاجعہ واقع گردید دو فرزند صغیر یکی خورد شیر خوارہ و یکی پنج سالہ و سہ دختر و یک الہیہ و یک خواہر الہیہ و یک خادمہ از خریدہ و یک بچہ خادمہ و یک خادمہ و طاق بیرونی و یک مہمان بلوچ جما یازدہ نفر خورد و کلان از افتادن مکانات بر سر آنہا زیر تودہائے خاک ہلاک شدند و ہمہ دیر انبارہای خشت و آہن و بلبہ سقف مدفون شدند۔ حضرت ایشان کہ حسب تقدیر بحرکت زلزلہ بیدار شدہ قبل از افتادن مکان سلامت بر آوردند و پٹی خبر گیری و تفقد احوال عیال و اطفال شدند و دیدند کہ ہمہ زیر مکانات منہدم آمدہ اند و احدی سلامت نماندہ۔ خیال باید کرد کسی را یک فرزند لبند ناگہمان و بے گماں می میرد چه قدر سراسیمہ و حواس باختمی شود و مگر آفرین باد بر ہمت و ثبات و قدم استقلال این مرد عالی ہمت و فرشتہ خصلت کہ جگر او پارہ پارہ نشد و حواس او خطا نشد و پائی ثبات او لغزش نکردن تنہا در ان حال کہ ہر کس بمصیبت خود گرفتار است و از ہر خانہ آواز و او یلا و وامصینتہا می آید بہمراہی و معاونت و دوسہ نگران ہمسایگان مردگان خود را یکے بعد دیگری از خاک کشیدہ بیرون می آرند و لاشہ ہائے مستورات بدست خود نہ بدست اجانب و اغیار بر آوردہ قطار اندر قطار میدارند و یک عورت مردہ شومی را پیدا کردہ ہمہ را غسل می دہند و ہمہ را کفن می پوشانند و برای آنہا قبرستان علیحدہ متصل

سرے خود طیاری کنند و ہر ہمہ را در قبر با می خود جدا جدا دفن می کنند الا بچہ شیر خوارہ مسمی
عبداللطیف کہ با مادر خود شب ہم بر چار پائی یکجا خوابیدہ بود در قبر ہم اورا در آغوش با و
یکجا خسپانیدند۔

در بنیاد و سخن قابل گذارش است یکی آنکہ حضرت ایشان میفرمودند کہ لاشہ ہائے
تمام اموات صحیح و سالم بر آمدند چنانکہ بر بستر ہائے خود بخواب استراحت خفتہ بودند
بخواب عدم رفتند عجب است کہ از افتان خست ہائے سقف و آہن ہائے
ثقیلہ بدن کسی خون آلودہ یا سگری شکستہ نبود۔ دوم آنکہ آفرین باد بر بہت و اخلاص
و ہمسایگی مردمان شاہلو کلی کہ دریں مصیبت عظمی و عموم بلوئی مردگان خود را گذاشتہ
اول با حضرت ایشان معاونت و ہمراہی نمودہ خدمت کشیدن لاشہ با و تکفین و تدفین
اموات حضرت ایشان بجا آوردند۔ این ہم از کرامت و برکت حضرت ایشان بود کہ
اموات عزیزہ شان را گور و کفن نصیب شد و ہمہ را با عزت و حرمت سپرد خاک
کردند ورنہ دران ہنگامہ قیامت آسا و طامتہ الکبریٰ کجا گور و کفن کجا رشتہ و سون
کجا بازار و دکان کجا اثاث البیت و ساز و سلیمان چندین ہا را گور و کفن نصیب نشد
بسیاری را نام و نشان پیدا نشد۔ بسیاری از لاشہ ہائے انسان و حیوان و ہند و
مسلمان متعفن شدہ بر آوردند کہ ہر ہمہ را مردمان سرکاری گاسلیٹ انداختہ با آتش
سوختند۔ میفرمودند کہ قدرت الہی جل شانہ وقت رفتن کوئٹہ این وقتہ از شکار پور
چند طاقتہ سخن سفید برائی جامہ ہائے عیال و اطفال خریدہ و ویک پتی برداشتہ
بودیم وقت کا دین تو و ہا برائے تلاش کفنہا اول ہمان عندوق برآمد کہ در آن
این طاقتہ ہا برداشتہ بودیم و بکار کفن عیال و اطفال آوردیم۔

اب آیا یاد لے آرام جان اس ناتوانی میں
کفن دینا تجھے بھولے تھے ہم اسباب شادی میں

اما تلف اموال و امتعه پس خود ظاہر است کہ عمارات عالیہ و مکانات مشیدہ
در یک ساعت بر زمین افتادند و چنان بزور افتیدہ بودند کہ در دیوار و یا ہوائے
یک خانہ بر دیگر و از دیگر بر دیگر افتادہ بود شہتیر بائی آہنی را دیدیم کہ بیچ و تاب خوردہ
کج و کلوچ گردیدہ بہم بچپیدہ بودند ہرچہ اثاث البیت در خانہ ہا بود از قسم چارپائی ہا
و گہوارہ ہا و صندوقہا و ظروف چینی و سی ہمہ در ہم و بر ہم شدہ شکستہ و رختہ
بعد از دہ دو از دہ روز کہ ما آنجا رسیدیم مزدوران از خاک می بر آوردند و یک یک چیز
آوردہ پیش روی حضرت ایشان میداشتند اگر چیزی اسباب بازی یا لباس
فرزندان و دختران میدیدند از دیدن آن چہرہ ایشان متغیر میگردد و بے اختیار دل
سوختہ و غم تازہ میشد و بزبان فقط این قدر میگفتند کہ بلے این چیز از فلان صاحبزادہ
است و این چیز از فلان دختر بریدایں را بگوشے بدارید یا فلان طفل و بچہ را خیرات
بدہید۔ لہذا مزدوران را مانع کردیم کہ این طور چیز ہا پیش روی حضرت ایشان نیارید
و دل شان کباب نکنید۔ در اینجا این سخن ہم بخاطر دارند کہ با وجود انہدام مکانات ایندونی
و بیرونی فقط یک کتب خانہ حضرت ایشان کہ بر بالای کوٹھی تہ خانہ بود و اکثر خود
در انجامی نشستند و وقت نیمروز خواب آنجا میکردند از انہدام محفوظ ماندند و دیراں
نشد کتابہائی قلمی صحیح و سلامت باقی ماندند و از سلامتی کتب خانہ شکر حضرت الہی
جل شانہ بجای آوردند۔

اما آلام جسمانی پس علاوہ از اہوال مذکورہ و ہلاک النفس و اموال حضرت ایشان را
دران واقعہ جراحتی بر زانوئے چپ رسیدہ بود کہ آماس کردہ خراب شد و دو سہ ماہ
تکلیف آن طول کشید۔ کیفیت آن میفرمودند کہ مادران شب در کوٹھی علیحدہ
خفتہ بودیم و عیال و اطفال در کوٹھی علیحدہ۔ در وقت زلزله بکرت عنیفہ از خواب
بیدار شدہ بزودی ہولناک بر خاستہ از خانہ بیرون شدم بخیاں آنکہ عیال و

اطفال را ہم خبردار کرده از خانہ بیرون کھم ہمیں کہ از خانہ بیرون شدہ بصبح خانہ رسیدم گرگرت شدہ
مکانہا بر زمین افتادند و بجزکت زلزله چون آسیانگک زمین از پائے من بیرون رفت
و من بر زمین افتادم و بعد از سکون فوراً برخاستم در انحال از جان خود خبر نداشتم در پس
بہای عیال و اطفال دویدم چون صبح شد دیدم کہ تمام پنجابہ من بخون آغشته
است و بر زانوی من زخمی رسیدہ است معلوم نیست کہ از بالا صدرہ رختہا یا
لوک آہن بر زانوی من رسیدہ یا وقت افتیدن چیزی بر زانوی من خلیدہ اخیر آرزو
باکے نہ کردم و بکار کشیدن اموات و تکفین و تدفین او شان مشغول شدیم روز
دیگر روز زیادہ محسوس شد و آماس کرد و گزگ گردید مایاں کہ بعد از دہ دو از دہ در شاہو کلی
بمضوری عالی رسیدیم دیدیم کہ حضرت ایشان در یک رواقی خورد دریا غنچہ سوئی زیر سایہ
درخت نشتا و نشستہ اند از درد و آماس پایی طاقت برخاستن ندارند نماز
نشستہ می خوانند ناچار برای جای ضرور بر عصا برخاستہ میروند و جبہ بعد از دہ و
دو از دہ روز رسیدن ما بحضور شریف این است کہ من در ان روز ہا در میر پور دم
از شہر کراچی خبر رسید کہ در علاقہ بلوچستان زلزله شدیدہ شدہ است و شہر
کوئٹہ غرق شدہ است کسی را رفتن کوئٹہ نمیدہند ناچار ملک شکار پور گرفت
بشکار پور آمدیم برادر ہم حافظہ شتم جان کہ در رشتہ بود او ہم باستملاع این خبر روانہ
شکار پور شدہ آمدہ بود در شکار پور این حال بود کہ تمام شہر ماتمکہ و از آہ و نالہ و گریہ و فغان
بر بود چرا کہ اہل شکار پور و سکھر و پنجاب و سندھ بسیاری در موسم گرمی بکوئٹہ رفتہ
بودند ہر روز خبر مردن آنہا یا مجروحان و زخمیان نیم بسمل بخانہ خود ہا میر رسیدند و
در خانہ ماتم پر پائی شد و از آہ و فغان و گریہ و نالہ شور بالامی شدہ گاڈمی ہلے اپیل
روز و شب پیانی از کوئٹہ و حدود بلوچستان میر رسیدند و مردم را از کوئٹہ و حدود آن
جہرا بسندھ و پنجاب می کشیدند ہر کہہ در ان ملک نہ جائے سکونت و نہ مکان

آسائش و نہ اسباب زندگی و نہ قوت و معاش انسانان ہمہ زیر زمین مدفون شدہ
و معدوم گردیدہ بقینہ السیف را بہ اسپتالہائے سندھ و پنجاب روانہ میگردند
و حکومت یک قلم رفتن کوٹہ را ممنوع قرار دادہ بود بیچ فردی واحد من البتہ را اجازت
رفتن نمیدادند بغیر بلان زمان سکاری کہ برائے خدمت بیماران یا انتظام کاروبار سکاری
برود چرا کہ علاوہ از تکلیف معاش و ناموجودی خورد و نوش خوف زلزله تا ہنوز باقی
بود ہر روز و شب گاہ و بیگاہ حرکتہائے زلزله و آوازہائے مہیبہ شنیدہ می شدند
مایان و رشکار پور حیران و پریشان مانند ہم نہ پائے رفتن نہ جائے ماندن مگر این قدر از
خان عبد الغفار خان پسر الہدئہ خان کہ بعد از واقعہ زلزله تازہ از کوٹہ آمدہ بود مارا
خاطر جمعی رسید کہ حضرت ایشان بخیر زندہ اند باقی دیگر متعلقین تمام بحق رسیدہ اند
و من حضرت ایشان را بچشم خود در شابو کلی رفتہ دیدہ آمدہ ام خیر ہر دو برادر بڑے
رفتن کوٹہ بسواری ریل یا براہ موٹر ہر چند کوشش کردیم کامیاب نشدیم تا کہ پولیسکل
ایجنٹ کوٹہ سہ کس از معززین شکار پور را بڑے معائنہ احوال کوٹہ و صلاح و
مصلحت طلب نمود و را از ہائیکلی از مریدین و مخلصین حضرت ایشان خان بہادر
میاں علی بخش خان ممبر کونسل و آلہائے ہند ہم مدعو شدہ بود و اور و برادر رفتہ بڑے
مادر و برادر و یک خادم پاس رفتن بشابو کلی خاص از پولیسکل ایجنٹ گرفتہ آورد و
مایان بواسطہ آن روانہ شدہ بحضور والد رسیدیم و نمونہ نفع صور و قیامت صخرے
در کوٹہ معائنہ نمودیم۔

بعد از سہ چہار روز حضرت ایشان مرا اجازت رفتن بستہ دادند و فرمودند کہ در
خانہ کسی از نمایان نیست شاید رگاہ بروید و این اسباب سہ چہار بستہ و دوسہ صندوق
سامان کہ از دیرانہ ہایدست آمدہ است ہمراہ خود برداشتہ بخانہ برسان چرا کہ درین ایام
دزدان و ظالمان را موقہ نہیب و سرقہ خاطر خواہ بدست رسیدہ است مردمان مردہ و

خانہ ہاویران شدہ اندر براموال مردم خوب دسترس پیدا کرده اند من حسب الامر
اسباب برداشتنہ بخانہ آدم و متعلقین این جانب را از واقعات کوٹہ و احوال حضرت
ایشان مطلع کردم۔ برائے تشریف آوری سندھ ما خود حضرت ایشان را عرضداشتہ
بودیم مگر مرضی ایشان نشد۔ فرمودند یکی آنکہ درینجا این کار کشیدن اسباب و صفائی
مکانات مہتممہ ضروری است دویم آنکہ پائی ما نا حال طاقت رفتن ندارد این زخم
چیزے بہتر شود پس خواہیم آمد شما حالاً بروید مایاں پس خواہیم آمد۔

درین اثنا برادر ہم عبدالستار جان کہ در کراچی بود بجد و جہد تمام کیفماکان خود را
بکوٹہ در خدمت والا رسائید مگر زخم زانو روز بروز صورت خوفناک میگرفت تب ہم
ہمراہ آن پیدا شد در انجا علاج و معالجہ مشکل حکیم و ڈاکٹر یا ادویہ مطلوبہ ناپیدا پس
مصلحت کردہ حضرت ایشان را بکراچی آوردند و در بنگلہ خان بہادر غلام قادر شعبان
فوکش شدند مذکور کہ یکی از مخلصین صہمی بود بجان و دل در خدمت و میزبانی و تیمارداری
حضرت ایشان کوشید۔ علاوہ افرادمان و متعلقان خاصہ دیگر مردمان کہ ہر روز برائے
عیادت و فاتحہ خوانی می آمدند ہمہ را بفراخ دلی و کشادہ دستی خدمت و ضیافت می نمود،
تقریباً یک ماہ در انجا اقامت شد و ہرگونہ معالجات ڈاکٹری و یونانی بعمل آمدند۔ ڈاکٹر ان
ہر چند برای اپریشن کوشش کردند حضرت ایشان قبول نہ نمودند و فرمودند کہ حالا طاقت
نشستن و نماز خواندن دارم اگر آنها اپریشن کردند مرا حرکت کردن نخواہند داد و نمازہا
من قضا خواہد شد۔ آخر الامر زخم چیزی بہتری پیدا کرد و طاقت برخاستن برپای پیدا
شد بعد ازان برائے تسکین قلب محزون بزیارت اجداد کرام بطرف سرسند شریف
و ہندوستان روانہ شدند و ایام گراما چندی روز در شملہ و سولن اقامت فرمودند و بعد
از ان بدعوت خان بہادر عبدالقادر نان محمد حسین سندھی بوناگر تشریف بردند و از انجا
مراجعت فرمودند بجزای خود در شملہ ساہیاد تشریف آوردند۔

در که چندی روزی نقل فرمودند که در آن ترغیب حضرت نکان را هم زخمی بزرگوار رسیده بود
 در مسافری بطرف تاره اسپه و وقت سواری نگه زده بود و همین احوال بطرف مادر
 نگه نوشته فرستاد و در آن نوشته بودند که "از زالمی من بسیار خون تشرش نمودن
 حضرت ایشان فرمودند تشرش عجب لفظ است. شاید لفظ افغانی "تشرش" را تعجب
 نموده اند که در لفظ افغانی آواز ریختن آب و یاریدن باران را تشرش میگویند
 باید دانست که صبر را بسیار اقسام و انواع است از جمله یکی معنای مشهور و
 معروف است که بر آفات و مصائب و اقعع جزع و فزع نه نماید رفع صوت
 و بکا و ضرب خد و دوشق جیوب و غیر ذلک نه نماید و از خدای تعالی مولای خود صل
 و علاشان شکو و شکایت نه کند بلکه بر قضا و قدر او سجان و تعالی راضی شده کما بر خود
 آسان گیرد و بگوید و بداند که انا لله وانا الیه راجعون ط

نوع دوم آنکه عند وقوع آفات و بلیات و ورود شدائد و مصیبات ثابت قدم
 نماند پست همت و دل شکسته نشود و از عزم راسخ خود باز ننگردد و در مشقت و تکلیف
 که او را در راه وصول بمنزل مقصود پیش آید قدم پیشتر بردارد و مایوس شده ترک سعی و
 کوشش در عمل و ادائیگی فرائض منصبی نه نماید مثلاً اگر غازی باشد از جهاد و نگر و اند
 و اگر در شهری طاعون و وبا افتد از خوف آن گریز نکند و اگر مبلغ و مدرس باشد از کار
 خود دست بردار نشود و علی هذا القیاس و باین نوع اشاره است در آیه کریمه و الصابرون
 فی البأساء رای المصیبة) والضرراء رای الفقر) و حین البأس رای حین
 المحاسرة) اولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون ط

اما نوع اول پس از آنچه بالتفصیل مذکور شد دانسته شد و اما نوع ثانی که عجب
 تر از اول است پس بدانکه هرگاه حضرت ایشان بعد از وقوع این واقعات و مصیبات
 جانی و مالی و سفر شدن و ستان بخیر بجای خود در شده سائیدار رسیدند و تا هنوز ضعف

و نقاہت جسمانی باقی بود۔ ہمہ اولاد و متعلقین خود را طلبا بنیدہ ارشاد فرمودند کہ "شما
 دریں ایام طیاری تزویج اولاد و بند و بست شادی ہا۔ مے فلان و فلان کردہ بودید
 حالا چرا خاموش نشسته اید و بکار و بار خود مشغول نمی شوید" ہمگنان را رفت و
 گریہ آمد عرض داشتند کہ آقا این قدر صدقات و آفات حضرت ایشان را رسیدہ
 اند و زخم ہائے آن تازہ است مایاں بچہ روی دکدام خوشی دست دریں کار ہا بنیداریم
 و مشغول شادی ہا شویم حضرت ایشان فرمودند مے بابا این طور نباید کرد از سبب خاموش
 نشینید ہرچہ شدنی بود شد۔ ہرچہ گذشتی بود گذشت آنرا یاد نکنید و بکار ہا می خود
 مشغول شوید ما شمارا اجارت میدہیم بروید و فرض ادائیگی خود زود بکنید کار ہا مے زمانہ
 این طور است شادی و غمی رنج و راحت در پس یکدیگر می آید و میرود۔

۵ درین چمن کہ بہار و خزان ہم آغوش است

زمانہ جام بدست و جنازہ بردوش است

توکل آن است کہ کسے کار خود را بدگیری بسیار در بر حسن تدبیر عمل

تفویض و توکل

او اعتماد بکند وکیل و مؤکل و توکیل ازین باب اندگویتد فلان

کس برای کار خود یا دعوی خود فلان کس را وکیل گرفت یعنی بر خبرت و بصیرت

او اعتماد کردہ کار خود را با تفویض نمود و او را از جانب خود مختار گردانید۔

و شرعاً آن است کہ بندہ بر فضل و کرم مولای خود جبل و علاشانہ اعتماد و کلی داشته

اور اناصر و معین خود دانستہ کار ہائے خود را با وسبجانہ و تعالی تفویض نماید و یقین

بکند کہ وکیل من از من زیادہ بہتری داند و از من زیادہ خیر خواہ من است ہرچہ او

در حق من میکند براسے من خیر و بہتری است و عین صلاح و فلاح اگر موافق رایی

از کامیابی است بہو المراد و المقصود و گرنہ تا این تا کامی بظاہر حق الحقیقہ عین کامیابی

است بلکہ صد بار از ان بہتر۔

۵ گر خضر در بحر کشتی را شکست همدردستی در شکست خضر هست

و منشأ این صفت حسن ظن است بخدای تعالی و ایمان کامل بر قدرت کامله و حکمت بالغه او سبحانه و تعالی و نتیجه آن قوت دل و جمعیت خاطر نشاط در عمل و وثوق در کامیابی است چرا که او یقین دارد که من ناصر و معین دارم بے یار و مددگاری نه تم.

کسانے میدانند که کسب و کار منافی توکل است و خاموش معطل نشستن توکل مگر این سر را غلط است کسب کردن و عمل نمودن و در کامیابی خود بر قدرت و اعانت و مدد او سبحانه و تعالی کمر بستن و دل قوی داشتن عین توکل است خدای تعالی متوکلان را دوست دارد و الله یحب المتوکلین و هم کما لب را دوست دارد الکاسب حبیب الله اگر کسب و توکل با هم منافی و متضاد بودی هر دو را چگونگی دوست داشتی. مولانا روم در قصه شیر و روباه معنای توکل را خوب طور واضح کرده و گفته ۵

گر توکل می کنی در کار کن	کار کن پس تکیه بر جبار کن
گفت پیغمبر با و از بلند	با توکل زانوی اشتر ببند
صلی الله تعالی علیه و سلم	

یعنی کار کردن را توکل گفته می شود نه کار گذاشتن را مثلاً سفر کردن، حج رفتن، جهاد کردن، هجرت نمودن، زراعت و تجارت کردن همه بتوکل صورت پذیرد و انجام میشوند گفته می شود که فلاں کس توکل کرد و این کار کرد و گفته نمی شود که توکل کرده این کار گذاشت. سفر نکرد توکل کرد، حج نکرد توکل کرد جهاد نکرد توکل کرد اگر دشمن بر سر بلاد اسلام تاخت آورد توکل این است که با وجود قلت عدد و عدو بر نصرت و مدد مولائی خود صل و

علا شانه توکل کرده بمقابله و مقابله بر آید نه آنکه در زمانه در بسته بنشینند و بگویند من توکل کرده ام. باقی احکام توکل و درجات متوکلین در احیاء العلوم باید دید اگر گفته شود که شکایت و عمل را عین توکل گفتند کافر هم کسب و عمل میکند پس باید که آنرا هم متوکل گفته شود گریم نه. کافر توکل بر کسب و عمل خود میکند و مومن توکل بر خدا و فضل و کرم مولای خود جل و علا شانه. متوکل آن است که تکیه بر خدا کند خود و صده لا شریک له بکنه نه آنکه بر غیر او تکیه کند نظر کافر بر اسباب و علل دوخته است و نظر مومن بر فاعل مختار تعالی شانه خیر و شر نفع و نقصان را از جانب آر می دانند نه از جانب میخ و مطر قه. و یو آراز میخ شکایت کرد که چرا بے گناه سینم مرا می شکافی؟ گفت از مطر قه پرس که چرا بر سر من میگوید از مطر قه پرسید گفت من هم بے اختیار هستم در دست فاعل مختار هستم از و پرس که چرا مرا بر زمین میزند.

پس آنکه بر غیر او سبحانه و تعالی تکیه کند انسان باشد یا مال و دولت یا کسب و علم و عمل خود آن نه متوکل است و نه مومن کامل. تکیه بر سبب الاسباب کردن باید نه
بر اسباب ه

تکیه بر دیوار کردم خاک باریدن گرفت

خاک باد بر سرش کان تکیه بر غیري کند

مطلب که توکل بر چشمه همه حسنات است و اصل جمیع صفات مثلاً صبر و شکر و حب خدا جل و علا و رضا بقضا و وجود و خادج و جهاد و فود بمطالب دینی و دنیوی همه ازین صفت حاصل می شوند و برین اصل متضرع میشوند ازین سبب او سبحانه و تعالی در قرآن مجید بار بار توکل را ستوده است و متوکلین را دوست خود خوانده است. حضرت ایشان که درین صفات و حسنات از اقران خود فائق و پیش قدم بودند و تویی سبقت بر بوده بودند و چه آنرا این است که در مقام توکل ثابت قدم بودند.

در ایام بیماری که از زندگانی خود نا امید و از علاج و معالجه بایوس شده بودند همیشه
 این کلمه بر زبان داشتند و بار بار تکرار میفرمودند - امنت بالله و توکلت علی الله
 حضرت ایشان تعظیم و توقیر اولاد مجاور و حضرات مجددیه بسیار میکردند
 اگر کسی یکسال در عمر از حضرت ایشان کلان ترمی بود آنرا در رفتن و
 دست شستن از خود مقدم میداشتند و او شان هر چند اعمار می کردند حضرت
 ایشان قبول نمی کردند و آداب بزرگ سنی شان با وجود فضل و کمال ذاتی خود از دست
 نمی گذاشتند پیش روی کلانان ایستاده می شدند و خوردن را در جنب خود جای میدادند
 حضرت ضیاء احمد آقاسی ملیر و اله و حضرت محمد فاروق کراچی و اله و حضرت بشیرین جان آقا
 تشریف می آوردند در مسجد جاشی نماز و مصلائی خود را گذاشته در صف با او شان برابر
 می نشستند و برای تودیع بزرگان تادروازه کلان بیرون می رفتند و او شان را دانه
 کرده مراجعت می نمودند

فروتنی است دلیل رسیدگان کمال که چون سوار بمنزل رسید پیاده شود
 مرحوم آغا فرید جان نقل می کرد در آن ایام که حضرت ایشان در رنده سایه را در
 تعمیر مکانات میفرمودند و عیالها در گله بودند من همان شده پیش ایشان آن دم و شها
 در حویلی می خفتم چارپائی من در جنب چارپائی حضرت ایشان داشتند می بود وقت سحر
 که حضرت ایشان برائے تعجب برخاسته و منومی کردند برائے من آفتاب و منورا
 پر کرده زیر چارپائی من میداشتند من هر چند معذرت می کردم که حضرت! این
 تکلف نکنید مرا شرمسار کنید میفرمودند نه با که ندارد -

کسری قصه خود برائے تمثیل این مدعی نوشته خود ایشان که در کتاب
 انساب الانجاب تخریر نموده اند کافی است و از آنجا اندازه
 کسری نفس و دید قصه خود بلا حمله باید کرد و در صفحه ۸۰ کتاب مذکور می نویسند مؤلف

کتاب گرفتار بود و بس ضائع کننده عمر عزیز بعبت محمد حسن را شرم است که نام خود
در زمره اولاد بزرگان نویسد اما چونکه سلسله وار نوبت بنامش رسید بناچار
نبدی از بے حاصلی خود می نویسد

مهمان نوازی و اطلاق حضرت ایشان باومی و طنجانی مسافران و مهمانان بود
غریب پدوری هر کس از شناخته و بیگانه وقت یا ناوقت هر گاه که می آید
قسمت خود خورد می رفت. صاحبزادگان و خدمتگاران را برای خدمت و خبر گیری مهمانان
و مسافران همیشه تا کید می کردند اگر وقت ظهر خبر می شدند که کسی را تا آن نیمروزه نرسیده
است بسیار غصه می کردند و خصه می شدند و فوراً خادم را امر فرموده نان از خانه
طلبانده میدادند بفضله تعالی شانه و مطبخ شباردزی همیشه طعام این قدر
بوسعت نخته می شد که چهار تنخ کس اگر بیاید یا بروند باکے نبود و در طعام روزینه
فرمی نمی شد البته اگر بسیار مردمان می آمدند یا خاص کسی از محرزین می آمد بر لے آن
طعام علیحد پخته می شد. طعام ننگر خان معمولی طور این بود. وقت ناشتا شیر چائے
و نان تنوری. وقت نیمروز اکثر گوشت بزغاله همراه نان گندمی و گاهی ماهی و گاهی دال ماش
و غیره هم نخته می شد و وقت عشاء حسب دستور این ملک شیر و برنج سفید یا دوغ و برنج
سرخ می دادند و اگر کسی از خاصان نوارومی بود بر لے آن حسب لیاقت و شان ایشان
طعام مخصوص طیار می شد و اگر نه هر کس را از حاضرین قسمت میرسید.

حضرت ایشان بر لے قوت عیال و خرج مهمانان غله سالیانه از هر جنس گندم
و شالی و باجره و غیره در اوقات پیدایش غله با از زمین هائے خود یا قیمتة خرید کرده در
انبارخانه ها ذخیره کرده میداشتند و کدک دیگر مصالحه ضروری قدر کفایت یکجا
از بازار خریده مهیا میداشتند تا وقت نادقت ضرورت و احتیاج خریداری نشود
و در اخراجات روزمره تکلیف پیش نیاید و از آمد مهمانان انتظار می پیدانشود.

حضرت ایشان با مہمانان مدا می تکلف و تصنع می نمودند بلیب خاطر بر حیرت با حضرت
می بود و حاضر می ساختند ازین جهت مہمانان ہم بلا تکلف خانہ نشین و دانستہ ہر قدر کہ
می ماندند پروا نداشتند یعنی حضرات را پسوری و ولایتی ما بہہا و سالہا اقامت میکردند
نہ بہا بار و تکلیف نہ بر آہنہا قید و بند حضرت ایشان بارہا می فرمودند کہ با با اگر
میخواہید کہ مہمان پیش ما بسیار وقت بماند یا در بیچ تکلف و تصنع نکنید و اگر
میخواہید کہ زود از ما برو و در طعام نشست و برخاست تکلف فوق العادت
نکنید و خود بر سر شام بار و تکلف محسوس کردہ رود و در خدمت پذیر خواہد شد نقل سفیر نمودند
کہ باری در ملیہ بتقریب فاتحہ خوانی با دیگر چندی از حضرات بجائے مرحوم حضرت
آقا ضیاء را حاضر فرستیم حضرت او شان از آنجا کہ بسیار مہمان نواز و دست کشادہ
بودند تا کہ الوان اطعمہ مانند فیرنی و ماغوت پختہ نمی شوی و نان نمی آوردند و وقت طعام
گذشت وقت عصر رسید چشم ما بر راہ بود کہ اینک نان می آید اینک دست
شستہ می شود بیچ نمی شد آخر با حضرات حاضرین متفق شدہ مشورہ نمودیم
و گفتیم کہ این فضول رسم فیرنی و ماغوت و طعام حضرات خصوصاً طعام عزیزی
و فاتحہ خوانی یک قلم باید کہ بند نمودہ شود و در آن وقت ہمہ حضرات این نیک مشورہ
را پسندیدند و قبول کردند مگر بعد از آن شنیدیم کہ دیگر صاحبزادگان سندھ این
سخن را قبول نکردند و بزین طعنہ زدند کہ فلانی از بے ہمتی خود چنین تجویز کردہ است
ہر طور کہ شود با این رسم خود را ہرگز نخواہیم گذاشت گفتیم خوب است شما ولید و کار شما
حکم با مخالفان و تحمل بر ایندایم قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ وَاَصْبِرْ وَمَا
خَلَقَ وَجْهًا اقارب اصبرك الا بالله ولا تحزن علیکم
ولا تک فی ضیق مینا یمکسون من اللہ مع الذین اتقوا والذین
ہم محزون و شما گمان نبرید کہ حضرت ایشان را مصائب و آفات نماند میرسد

یا اعدا و مخالفین خدا شکر یا اذیت ہائے خویش و بیگانہ نمی کشیدند انسان
 ہر چند صاحب فضل و کمال باشد اور از اعدا و مخالفین چارہ نداشت و از دو چار
 شدن با موافق و مخالف گذری نہ لایستد لیسید من و وہ دو پمدح و
 حدود بقدرح مثل مشور است حضرت امام ربانی قدس سرہ میفرمایند راز
 تحمل ابدائی خلق چارہ نبود و از صبر بر جفا ئے اقارب گذر نہ چون امام
 ربانی راز ابدائی خلق و جفا ئے اقارب چارہ نباشد و دیگر بیچارگان ماورای راجہ
 حال باشد۔

حضرت ایشان ہم ازین کلیہ مستثنی نبودند بعضی کسان مخالفت نہ ہی داشتند
 و بعضی حسد و عداوت دنیاوی حتی کہ بعضی بد اندیشان برائے قتل حضرت ایشان
 منصوبہ ہا ساختند و برائے کشتن ایشان طیار شدند و تفنگچہ ہا و رجب پنهان
 کردند مگر بفضل خدای تعالی و حفظ و حمایت او کامیاب نہ گردیدند و عجب آنکہ بعد از
 چندے ہماں دشمنان را دیدیم کہ در پائے ایشان افتادند و خاک پایے او شان گردیدند
 و ہا آہنا احسانہا گردند و ہا زبری آہنا یاد نہ کردند شیخ سعدی شیرازی اندرین معنی میفرماید
 شنیدم کہ مردان راہ خدا دل دشمنان ہم نہ گردند تنگ
 ترا کے میسر شود این مقام کہ ہا دوستانت خلاف است و جنگ
 حضرت ایشان می فرمودند کہ ما حضرت کماں قبلہ گاہ خود برائے زندگی با خلق ہا
 بیت حافظ شیرازی ارشاد می فرمودند و برائے عمل کردن بر آن وصیت نمودند
 ہ آسائش دو گوی تفسیر این دو حرف است
 ہا دوستان لطف ہا دشمنان مدارا

ایں فقیر روزی بخدمت حضرت ایشان عرضدا شتم کہ من در خانہ خود در جنب
 دیوار چوبلی شایک مطبخ و یک کوئی برائے داشتن سامان ساختن میخواہم شنیدہ ام

کہ حضرت ایشان دین دیوار دروازہ کشادہ راہ رفت و آمد اہل خانہ بجوبلی کلان
مفتوح می سازند فرمودند نے بابا من این طور نگفتہ ام و نہ این ارادہ دارم شما
بیشک این جائے را بکار آرید چہ اگر از کشادن راہ و دروازہ داشتن ما بین دو
جوبلی وقت ناوقت شور و غل و تصادم طرفین خواهد شد از حضرت قبلہ گاہ
خود یاد دارم کہ میفرمودند پیش ازین بزرگان می گفتند کہ در میان عزیزان و
قریبان اگر یک دیوار حائل باشد خوب است و الحال این طور زمانہ شدہ
است کہ من میگویم اگر ہفت دیوار حائل باشد خوب است۔

در بارہ سفر مریدان حضرت ایشان میفرمودند کہ مرا حضرت قبلہ گاہ خود ارشاد
فرمودہ بودند کہ بغیر دعوت پیش کسی نہ روید اگر چہ دو تہند باشد و اگر کسی مسکین باشد
و بحیثیت و اخلاص پیش آید دعوت آزار دکنید و اگر پنج پیسہ نذرانہ بدار و لطیب
خاطر و دعا گوئی قبول کنید

میفرمودند کہ ما برای قول حضرت عمل کردہ ایم و میکنیم اگر کسی دعوت میدہد
بجائے او میرویم و اگر نہ خواہ مخواہ همان ناخواندہ نمی شویم شما باید کہ ہمیں طوع عمل بکنید

موعظہ حسنہ ہدایت بر فرق و ملامت

قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ اُدْعُ اِلٰی سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ مَرَدَانِ رَا سُوْثِيْ پُروردگار خود بحکمت و موعظہ نیک دعوت کن چہ کہ موعظہ
و نصیحت اگر بر فرق و ملاطفت باشد در و ہا اثر میکند و مقبول میشود و اگر
بعنف و خشونت باشد سبب تعنت و انکار میگردد بر آدم حافظ ہاشم جان نقل
میکند کہ من در لاہور بجائے میان فضل کریم صاحب رئیس لاہور سوڈا اگر فرزند
نہمان بودم کہ تار بیماری حضرت ایشان قدس سرہ بعرفت او مرارید مذکور بسیار

حسرتی افسوس اظهار نمود و گفت من یک بار بحضور والا رسیدہ و شرف ملاقات
 یافتہ ام دہم ازان روز معتقد حضرت ایشان شدہ ام و آن این طور بود کہ من برائے
 سیر و سیاحت بکوٹہ رفتہ بجائے دوست خود محمد عظیم خان تحصیلدار کہ مرید و مخلص
 حضرت ایشان بود فرودکش شدم و دینی خان صاحب مرا گفت کہ دریں جا در
 شابو کلی بندگی از خاندان مجددی می باشد بیاتنا ملاقات او برویم من گفتم کہ من
 معتقد بزرگان و مشائخ این زمان نیستم نمی خواہم کہ پیش پیران و بزرگان بروم گفتم
 این شخص صالح و صاحب شریعت و طریقت است خوب است کہ پیش او
 برویم ترا ہم پسند خواهد آمد اگر بطریقہ اخلاص و اعتقاد نیروی بلدی برائے سیر و
 تفریح در آنجا خواہیم رفت. وقت ہوا خوری است و موٹر حاضر است خیر من باصرار
 او ہمراہش رفتہ حضرت ایشان را ملاقات کردیم بعد از سلام علیک و مزاج چرسی
 از خان صاحب پرسیدند کہ این رفیق شما کیست و تعریف او چیست؟ او تعریف
 من کرد کہ فلاں کس است و چنان کس است سخن ہائے زبانہ در میان آمدند و
 گفت و شنید و حاجی تمام شد مرا بیچ اثری نیک ازین مجلس و ملاقات بر دل
 نہ نشست. وقت تو دویع ہر گاہ کہ برائے مصافحہ بر فاستیم من ہم بغیر دستبوسی
 دست و دست ایشان داوم حضرت ایشان دست مرا محکم گرفتہ بلطف و
 نرمی فرمودند با نماز اخدای تعالی بر بندگان خود فرض گردانیدہ است بپدید کہ
 ضرور خوانندہ باشید و قضا نکنید، و سلام کردہ روانہ شدیم پس ہمس یک دو کلمہ
 حضرت ایشان در دل من چنان اثر کرد کہ مثل تیر در جگر فلید دل من در اضطراب آمد
 و حالت من متغیر گردید ہر چند کہ من خود تعلیم یافتہ بودم و عظاہے بسپاری از علماء
 شنیدہ بودم مگر دل من اثری پیدانی شد چون بجای خود رسیدم فوراً اہلیہ خود
 را کہ ہمیشہ نماز گزار بود گفتم جامہ ہائے شستہ و پاک مرابہ تا تبدیل کردہ نماز خواندم

دوم ازان روز ریش و لباس را بر وضع اسلامی اختیار کردم و بعد ازان تا این دم نماز نگذاشتم و ہم ازان روز معتقد کرامت حضرت ایشان شدم۔

و ہمیں معنی نقلی دیگر از قاضی عبدالکریم مرحوم ہیوسر بیادم آید گفت کہ خان بہادر حاجی غلام محمد خان اسرار قبل از مرید شدن ہم نوالہ و ہم پیالہ خان بہادر امیر علی خان لاہوری بود کہ مذہب تشیع دار و خودش ہم بصحبت آنها میل بر فرض پیدا کردہ بود چوں مرید حضرت ایشان شد و قطع تعلق باں جماعت گزید اتفاقاً روزی با ہم دوچا شدند انہا بطریق طنز و سخریہ گفتند فلانی نواز مرید شدن فاروقیان چہ فیض حاصل کردی و چہ کرامت دیدی؟ گفتم بلے من دوگونہ فیض و کرامت علانیہ حاصل کردم یکے آنکہ از عقائد فاسدہ اہل تشیع برگشتہ داخل زمرہ اہل السنۃ و الجماعۃ شدم دوم آنکہ اہل بر نماز مستقیم نبودم و در صحبت شما گاہی نماز میخواندم و گاہی نمی خواندم حالایمی بند صوم و صلوة شدہ ام و گاہی نماز پنجوقتہ را قضا نکرده ام پس این جواب معقول شنیدہ ہمہ سر زیر کردند و خاموش شدند۔

شیخ صاحب ڈاکٹر حاجی شمس الدین نقل میکند کہ ۱۳۲۲ھ در سفر حج ہمراہ حضرت ایشان بر بندربیبی رفیق شدم و در جہاز بجدہ یکجا روانہ شدیم خادم حضرت ایشان حاجی عبد اللہ مکرانی گاہ بیگاہ با ما نزاع و پرفاسف می کرد روزی خوب ہم آویختیم نوبت بسبب و شتم و مخالفت رسید حضرت ایشان ازین ماجرا خبر شدند ہمہاں روز با یان ہر دو را بحضور خود طلبا نیدند دل گفتم کہ حضرت صاحب ضرور یکے راز ما یان زجر و ملامت خواهند فرمود یا در میان با کوشش مصالحت خواهند نمود مگر یان چیز پاکدورت از دل ما نخواہد رفت خیر رفتہ حاضر شدیم حضرت ایشان بنی و ملاطفت خادم خود حاجی عبد اللہ مکرانی را مخاطب شدہ فرمودند کہ بابا ما شمارا بر لے کار و خدمت خود برداشتہ بودیم مگر با دیگر رفیقان سلوک شما نمی شود۔ قدری مبالغہ در دست گرفته اورا دادند کہ یان

خرچ سفر حج ترا میدیم تو از ما علیحدہ بسر خود سفر کن و رفیقان ما را تنگ و پریشان
 مکن. او بسیار ناوم و پشیمان شد و ما را ہم خجالت آمد که حضرت ایشان بجائے آنکه
 جانبداری خادم خود بکنند یا ما را چیزی بگویند او را از خدمت خود بر طرف کردند و بخاطر
 مایاں خود را تکلیف میدهند پس باین طریق تادیب و موعظه کند گفتار حضرت
 ایشان در دل ما چنان اثر کرد که بعد از آن گاهی با ہم جنگ و جدال نکردیم و با یکدیگر
 رفیق شفیق شدہ گذرانیدیم۔

ذکر غزوات و تائید قوم ملت صائے ایشان در امور سیاست

در ۱۲۹۶ هـ که انگریزان بر ملک افغانستان تسلط کردند و غزوه مشهوره میوند
 که بقرب قندهار است بوقوع آمد و تمام مسلمانان افغانه اتفاق کرده بغزایر آمدند
 و بانصاری جنگیدند هر یک از علماء و مشلخ وقت جماعت خود را طهار کرده بمقابلہ
 و مقاتله علمہا برداشتند و حضرت کلان ہم با جماعت بغزایر آمدند حضرت ایشان ما
 با وجود صداقت سن که عمر شریف ایشان تقریباً ۱۰۰ سال بود با حضرت قبلہ گاہ خود
 بمیدان برآمدند و شریک جہاد شدند و در انیس المریدین صف در ذکر احوال قبلہ گاہ خود
 می نویسند کہ اما کمال شجاعت حضرت ایشان بنوعی بود کہ در مخاوف و مهالک
 بکمال استقلال و رسوخ قلب ثابت قدم می بودند و خطر و خوف و پناہ ظاہری
 گرفتن بخاطرش راه نمی یافت چنانچہ در سنہ یکہزار و دو صد و نو و پنج کہ کفار
 فرنگ بر ولایت اسلامیہ قندهار کابل مستولی شدہ بودند چہار پنج معرکہ کلان بادشاهی نپور رسید در ہر معرکہ
 ایشان جاضعی بودند و از کمال جلاوت و شجاعت حضرت ایشان کہ سنیکہ ہم کاب بودند خبری مے میدادند
 کہ عقل در جیرت می افتد و معرکہ اخیر اتم الحروف را نیز با وجود صحت سن در خدمت
 خود بجہت دیدن اشتیاق بسیارم برداشته بودند و جہا ہیکہ ابطال زمانہ کار از مودگان

وقت راز ہرہ آب میشد و لا شدت التہاب شعلہ ہائے تیر و توپ و تفنگ
 و لاوران لشکر زیر خرس و خار پناہ میگرفتند حضرت ایشان بکمال آرامی و ثبات
 قلب مشغول کار زارمی بودند و دیگران را ترغیب و تحریص جہاد میفرمودند۔
 حضرت ایشان از بادشاہان اسلام خادم الحرمین الشریفین سلطان عبد الحمید خان
 را خلیفۃ المسلمین تسلیم میکردند و ہر گاہ مصیبتی بر دولت ترکیہ میرسید ازان سخت
 پریشان و خیلے غمگین می شدند و چون ترکان انگریز پرست سلطان موصوف را
 محزول کردند انقلاب عظیم در دولت عثمانیہ پدید آمد حضرت ایشان ازین واقعه بسیار
 غم و افسوس کردند بعد ازان محمد رشاد خان خامس جامی نشین او شد کیفماکان
 اورا ہم خلیفہ و امیر المؤمنین میدانستند و چون عنقریب جنگ بلقان و حملہ اٹالیہ بر
 طرابلس شروع شد برائے اعانت مجاہدین تحریک جہاد مالی نموده از خود و مخلصان خود
 و دیگر مسلمانان سندہ چندہ فراہم نموده بہ لال احمد فرستادند۔ و پس آن عنقریب
 جنگ عظیم در سنہ ۱۳۳۲ پیدا شد ترکان درین جنگ با المان یعنی جرمنی متفق
 شدند و با اتحاد ثلاثہ یعنی انگریز و فرانس و اٹالیہ سہ چہار سال برابر نازہ حرب و قتال
 مشتعل بود آخر جرمن شکست خوردہ با اتحاد ثلاثہ صلح کرد و حکم انکہ نزلہ بر عضو ضعیف
 میریزد و رسن از جائے کمزور گسستہ می شود دولت عثمانیہ تباہ شد۔ در دوران جنگ
 بسیاری از ریاستہائے عثمانیہ چون حجاز و ابن رشید و نجدیہ با غمی شدہ علم آزادی
 و خود مختاری بلند کردند و بقیہ ممالک ریز و شاوہب ترکیہ چون شام و بغداد دول متو
 در میان خود ہا تقسیم نمودند فقط بلاد ترکیہ بجد و جہد انور پاشا ثم کمال پاشا از پنجدہ اغیار
 خلاص شد درین اوان در ہندوستان مسئلہ تائید خلافت و تحریک آزادی ہند
 برپا شد و ہندوان بنابر اغراض و مقاصد خود لا محبت علی بل لبغض محلوہ
 با مسلمانان بظاہر اتفاق و در باطن نقاق کردند و تمام خاص و عام را در دام تزویر

جنگ بلقان

خود آوردند الا ما اشار الله تعالیٰ بهم این طور در جوش و غیرت از مظالم نصاریٰ و تسلط ایشان بر بلاد اسلامیہ آمدہ بودند کہ برہر گفتار و کردار ایشان آسنا و صدقنا گفتند و ہندوین را دوست و معاون خود دانستہ در دل و جان خود جائے دادند و بر سر چشم خود نشاندند و از عقل و ہوش بدر رفتند در این الفاظ بر اغراق و مبالغہ محمول نشود علاوہ از مشاہدہ رآئی العین و شہادت عینی خود ثبوت آن در رسالہ دعوت اسلامیٰ مطبوعہ افضل المطابع برقی پریس دہلی ۱۹۲۱ء و دیگر رسائل موجود است ۔

موسس لال گاندھی را کہ سرگروہ ہندوان بود پیشوا و مقتدای خود گرفتہ بعضی اورا مہدی آخر زمان گفتند و بعضی اورا القب مذاکرہ دادند و بعضی اکابر گفتند بعد از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام اگر نبی مبعوث شدی گاندھی بودی و غیر ذلک من الہفوات و الخرافات ۔

حضرت ایشان بر غلط فہمی و کج روی مسلمانان بسیار حسرت و افسوس کردی و با ایشان در امور مخالفہ شریعت مخالفت کردی و در چند مسائل با خلافتیان اختلاف پیدا شد اول آنکہ بر خلاف خلافتیان قیادت و امامت گاندھی را ناچار زور و ناروا گفتندی ۔ میفرمودند عجب است ازین جماعت کہ بانصاری ترک موالات و قطع تعلق و با مشرکین ہنود کہ اشد و افظ از نصاریٰ دشمن تر دشمن اسلام ہستند این ہمہ موالات و مواخاۃ و اتحاد و دوداد برائے چیست ۔ یاد دارم در سائیکہ آل انڈیا خلافت کانفرنس در حیدرآباد منعقد شدہ بود ما ہر دو برادران برائے رفتن جہد را باد و شمولیت جلسہ اجازت خواستیم حضرت ایشان بادل ناخواستہ رخصت دادند چون باز آمدیم احوال جلسہ پرسیدند عرض داشتیم کہ پیر صاحب جہنڈہ والہ سید اسد اللہ شاہ مگھرنی مولوی عبد الکریم درس کراچی والہ مولوی محمد صادق کھلہ والہ و از پنجاب ڈاکٹر سیف الدین کچلو و دیگر مشائخ

قیادت گاندھی

و بزرگان آمده بودند قریب ایشان پنڈال کلان ساخته بودند و در میان آن چو تره و
 بالای آن تخت داشته بودند و گاندھی را صد کرده بر تخت نشانده بودند دیگر تمام
 بزرگان بر فرش زمین نشسته بودند و نوبت بنوبت تقریباً میکردند حضرت ایشان
 را بسیار حسرت و افسوس شد و آب در دیده کرده فرمودند آیا درین تمام جماعت مشایخ
 و علماء و مسلمانان کسی لائق صدارت بود که یک ہندوی کافر را این ہمہ عزت دادند و
 قوم خود را خوار کردند۔

دیگر مسئلہ ہجرت بود۔ لیڈران قوم حکم کردند کہ تمام مسلمانان از قلمرو انگریزین ہجرت
 کردہ بافغانستان بروند۔ سندھ و پنجاب و ہندوستان را خالی کنند۔ بیچارہ مسلمانان
 صادق الایمان ہجرت میں حکم اسباب و انتقہ و خانہ ہا و زمین ہائے خود بلاش بر دست
 ہندوان فروختند یا ہمیں طوڑک کرده جوق در جوق بافغانستان روان شدند بچکان
 و عیالہائے خود برداشته ترک اوطان و خانمان کردند گاڈمی ہائی اسپیشل از مہاجرین
 سندھ و پنجاب بسرحد پشاور روان شدند ربا و چوبکیک ہندو ہم از جایی خود بیجا شد۔

حضرت ایشان منع کردند و گفتند ملک خراسان ما را خوب طور معلوم است مردمان
 سندھ و پنجاب و رانجا گذران کر وہ نمی توانند و نہ آن ملک این قدر گنجائش دارد کہ این ہمہ
 مردمان در انجا بیاسایند ناحق شکایت بادشاہ اسلام خواہد شد و دشمنان اسلام خوش
 خواہند شد و مسلمانان در بدر خواہند شد نشینند ملک شکایت ہا کردند و طعنہ ہا زدند کہ
 فلانی خود ہجرت نمی کند و نہ دیگر متعلقین و تخلصین خود را اجازت میدہد وقوع کما اخیر
 ہنوز یک سرفاقلہ در سرحد بود و سر دیگر بکابل زسیدہ بود کہ مہاجرین بسیار بختہ عالی و
 پٹیمانی سپائی کردند و افس بلکہ خود حیران و پریشان آمدند نہ جائے ماندن و
 پائے رفتن۔ بدست او شان چیزی باقی نماندہ بود کہ گذران عیال و قوت لایوت
 خود بکنند و در آخر ہمان لیڈران گمراہ کن خود را دشنام ہا میدادند یا بدعا ہا میکردند۔

سوم مسئلہ لباس بود۔ بنا بر قاعدہ قطع تعلق بانصاری و منع خرید و فرودخت اسباب
ولایتی حکم کردند کہ مردمان لباس مصنوعہ ولایت را ترک کنند و کرباس خانہ ساز خود را شامل
نمایند گاندہی ہر کسی را حکم بجلا نیدن چرخہ و ریستن رشتہ کرد و برائے اس کار تمام زور
شور خود صرف نمود اما اس حکم تاکہ بزرگ ندہی و فتویٰ شرعی مؤید نشود قابل عمل نبود
پس علمائے کانگریس فتویٰ بجزمت آن دادند بلکہ بہ نجاست آن قائل شدند۔
بلکہ نماز خواندن در این لباس ناجائز و نماز جنازہ و تکفین اموات ناروا گفتند۔

حضرت ایشان دریں مسئلہ با نہا مخالفت کردند و فرمودند کہ نہ خسران این جامہ ہا
نجس و حرام ہستند و نہ سیاستہ انگریزان اذین خواہ و خراب بیٹھوںند محاربات نصاریٰ
از زمان قدیم تا این زمان در ہر ملک با مسلمانان شدہ است و میشود مگر نہ کتابہائے
فقہ بجزمت آن فتویٰ دادہ اند و نہ مسلمانان عالم بر این عمل کردہ اند در تمام ممالک
اسلامیہ از عربستان و خراسان و شام و روم تا ایوم ہمیں لباس مروج و مستعمل
است اگر بعضی کارخانہ ہائے ولایت را ازین نقصان جزوی میرسد حکومت انگریزان
عوض آن بزیادہ کردن خراجہا و کرایہ ریل ہا وغیرہ وغیرہ از رعایا گرفتہ می توانند۔ بر این
اختلاف ہم اہل خلافت بسیار ناراض شدند و در اخبار ہاشکایت و طعنہ زنی ہا
برپا کردند آخر الامر مصلحت بر این قرار گرفت کہ علمائے مجوزین و مانعین با ہم مناظرہ
بکنند و ہر طور کہ فیصلہ شد طرفین قبول کنند در حیدرآباد مجلس مناظرہ منعقد شد از علماء
مجوزین مولوی عبد القیوم بختیار پوری و میان حاجی نعل محمد متعلوی و مولوی محمد عثمان
بنیرہ بیک طرف و از جانب خلافتیاں مولوی حاجی اسد اللہ شاہ ٹکھڑانی و مولوی
محمد صادق کراچی والہ و حکیم مولوی شمس الدین نوشہرہ والہ دیگر طرف و برائے فیصلہ
ثالثی مولانا معین الدین اجیری را کہ صدر خلافت کمیٹی صوبہ راجھستانہ بود حکم مقرر کردند
دوسہ روز بحث و مباحثہ شد آخر مولانا معین الدین فتویٰ در فائدہ مجوزین و خلاف خلافتیاں

صادر کردند و یک رساله در کیفیت مناظره و دلائل فریقین و فتویٰ خود سعی به الفول
الفیصل فی جوامع الثیاب من الحربی المقاتل تحریر نمودند و آن را چاپ کرده
شائع نمودند۔

باید دانست که اختلاف حضرت ایشان با این جماعت در جواز و حرمت بود که
آنها بتابعیت گاندهی برائے حرام کردن یک چیز حلال و تغیر کردن حکم شرعی کمر بستند
و اباد استحسان آن اختلافی نه بود۔ نه منع آن میکردند و نه آنرا بد میدانستند بلکه آنرا
خوب و مستحسن میدانستند نه جهت تعیل حکم گاندهی بلکه از جهت متابعت سنت
و سلف صالحین مگر بر رغم مقلدین گاندهی و بقول ایشان خود تبدیل لباس نکردند
و تغیر شعار قدیمی خود نه نمودند۔

فکر و تخیل

درین میان باز فتنه نجدیت و توسیب در سنده سر بالا کرد و حنفی نمائند که در ملکی
سند تمام علماء و مشائخ و سلف صالحین از زمانه قدیم همه سنی مقلد و حنفی المذہب
بودند گو که در زمانه نالپیران بعضی اهل تشیع بودند تا بوقت دعاشوره میکردند مگر توسیب و
عدم تقلید و جودی نداشت مایان در زمانه طاب علمی می شنیدیم که در پنجاب و هندستان
غیر مقلدان چون صدیقی حسن بهوپالی و مولوی نذیر حسین دہلوی هستند و چنین و چنان
میگویند و سنده اگر کسی بودیم مخفی و محبوب تا که در زمانه تحریک خلافت رفت و آمد
هندستان و سنده بسیار شد و نیز خیال آزادی و آزاد خیالی در قلوب عام و خاص
جائے گرفت غیر مقلدان سر بالا کردند و ظاهر ظهور خود را غیر مقلد قرار دادند بزبان سندی
کتابهای خود شائع کردند در محافل و مجالس بحث و مباحثه شروع کردند و سرگروه
ایشان مولوی دین محمد و قالی کتاب تقویۃ الایمان را بسندھی ترجمه کرده بنام توحید
الاسلام شائع کرد پس علمائے احناف هم بمقابلہ آنها برخاستند و مجادله قائم نمودند۔
حضرت ایشان هم در تائید احناف و حمایت مذہب خود کمر بستند و در مدافعت و جملہ اوران

کوشیدند. اخبار الحنیف بسی و کوشش خود از شکار پور جاری کردند و رساله های
 ندرسی را مدد دادند و اصول امر بجهت درو و جوب تقلید و تائید مسائل اهل سنت و
 الجماعت تالیف نموده شائع کردند و چون نجدیه بر بلاد حجاز مسلط شدند و مظالم آنها از
 سفک دماء و قتل نفوس و نهب اموال مسلمین و تکفیر مسلمانان و تخریب مقامات
 مقدسه و بدم قبور و قبایب شنیدند خیلی حسرت و افسوس خوردند و تمام مسلمانان علم
 راول سوخته و جگر کباب گردید گو که بعضی هم مشربان او شان خوش شدند و شادمانی با
 کردند و تار مبارکبادی با فرستادند و پر مظالم آنها پرده انداختند تا آنکه خبر بدم گنبد
 حضرتی سرکار دینی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التحیة سمع ایشان رسید پس بقرار
 و بی آرام شدند. تمام عمائد و معززین سنده را در شهر شکار پور جمع کردند و برای حفظ
 حمایت و وضعه شریفه طریق عمل و چاره کار جستند تا پروانه وار خود را بر گنبد خضر قربان کنند
 آخر مشورت برین قرار گرفت که از طرف مسلمانان سنده یک تار برقی بطریق احتجاج
 باین سعود بادشاه نجد کرده شود که ازین خبر دلسوز و جان گذاز تمام مسلمانان بقرار و
 بی آرام شده اند امید که ملک الحجاز جذبات مسلمانان را محسوس کرده شیشه صبر و شکیبانی
 او شان را بر سنگ بی پروائی نزنند. خان بهادر علی بخش خان محمد حسین که ممبر کاؤنسل
 و السرای میسند بود بواسطه و ایسر این تار روانه کرد و در صدر دپارتمان راجست مفصل
 و طویل خرچ آمد بیکروز در میان نگذشته بود که دیگر روز جواب آنهم مفصل طور از بادشاه
 وصول شد باین مضمون که شما خاطر جمع باشید باین بجز متنی بوضع مقدسه نکرده ایم و نخواهیم کرد
 خیر ازین جواب گونه تسلی و تسکین بخاطر شریف ایشان رسید اگر چه بر قول و اقرار او شان
 اعتبار و اعتماد نمی شد چرا که دشمنستان و بر بریت قوم غلط طشت از با هم و زبان زدن
 و عام شده بود.

بعد از آن فتنه کانگریس پیدا شد که در شر و فساد از همه اشد و افطع و افحج بود طول عرض

فتنه کانگریس

ہندستان را فرارگرفت انتشاری عظیم در مسلمانان پدید آرد بعضی کانگریسی شدند و بعضی مسلم لیگی جماعت مسلم لیگ را نصب العین حصول پاکستان و تقسیم ہندوستان و استقلال حکومت و خود مختاری و آزادی مسلمانان بود و مقصود ہندو انانہ بعد از رفتن نسل کے بر تمام ہندستان تسلط و اقتدار بدست ما باشد مسلمانان جہاد و خود مختار نشوند ہمیشہ ذلیل و محکوم و خاکپائی ما باشند اگرچہ جامتہ المسلمین و اکثریت مسلمانان بطرف مسلم لیگ بود تا ہم بعضی مسلمانان با کانگریس متفق و معاون شدند و فوز و فلاح خود و متابعت و موافقت ہندو ان جہتند با آنکہ یکے ہم از ہندو ان با مسلم لیگ شامل نشد مگر از مسلمانان بسیاری با ہنما متفق و متحد شدند و چشم پوشیدہ بے چون و چرا در پس اعدائے دین و دواں گردیدند۔

و بیکہ مسجدیں شکست رشتہ تسبیح شیخ

ہنگوہ میں برہمن کی پختہ زقاری بھی دیکھ

در الیکشن آخرین کہ مدار حصول پاکستان و آزادی مسلمانان از غلامی ہندو ان بران مترتب بود ہندو ان سندھ و رجنگانہ دن مسلمانان با ہم و شکست دادن مسلم لیگ تمام زور و قوت و طاقت خود صرف کردند و از بے التفاتی مسلمانان فائدہ گرفتہ آہنہارا آلہ کار خود ساختند و سندھ سی پنج ممبران کاؤنسل بریکٹ مسلم لیگ ایستادہ بودند آہنہا در مقابلہ ہر یک مسلم لیگی ہر جایک مسلمان کانگریسی ایستادہ کردند و از خود بطور مدد جانی و مالی دادند مگر آخرین باور مسلمانان سندھ کہ ہر جا مخالفان را شکست فاش دادند و فتح مبین مسلم لیگ را حاصل شد و الحق کہ مسلمانان سندھ در حصول پاکستان و تائید مسلم لیگ از تمام ہندستان گوی سبقت رہودہ اند۔ حضرت ایشان خاص برائے تقویت مسلمانان و حمایت اسلام از دستہ ہندو ان نہ براسی اغراض دیگر و مقاصد دنیادی مسلم لیگ را کامیاب گردانیدن و

امیدواران را سد و اودن لازم دانستند و بمریدان و معتقدان خود چنین ہدایت نامہ ہا
اصدار فرمودند چنانچہ یک مکتوب شریف کہ مختصر مگر جامع و مانع است در پنج
نقل کردہ پیشود و صو ہذا۔

مخلصین مکرمین و ڈیرہ محمد قاسم ڈیرہ عبد اللہ و قاضی جان محمد سلیم ربہم
بعد از وعائے خیر شمایان مخلصان را بطریق نصیحت تخریبیشود کہ در قصہ الیکشن
مدوکار اسلام شویید و از رفاقت ہندوان کفار دور شوید کہ این قصہ خاص مقابلہ ہندوان
است با مسلمانان و سید علی اکبر شاہ رائٹ مسلم لیگ دادہ شدہ است بنا بران
بر شمایان لازم کہ از مخالفت او دستبردار شوید و ہر قدر کہ توانید ادا بکنید۔ والسلام

۴ ماہ صفر ۱۳۶۷ فقیر محمد حسن عفی عنہ

این خط آخرین حضرت ایشان است کہ در ان سال فتح مبین مسلم لیگ حاصل شد
و پاکستان قائم گردید و بعد ازین خط پنج ماہ حضرت ایشان قبل از تقسیم پاکستان
انتقال نمودند۔

مخفی نہاند کہ در زمانہ خود در ہندوستان دو کس رأس العلماء و رئیس الملتہ بودند۔
مولوی احمد رضا خان بریلوی و مولانا اشرف علی تھانوی و ہر دو صاحبان متفقہ فتوی
بحرست کانگریس و عدم جواز شرکت در ان دادہ بودند با وجودیکہ در ان زمان ہندوان
بظاہر دہم دوستی مسلمانان میزدند و شرارت و عداوت انہا پرورہ بود مگر واحتراب و افسا
کہ مولوی حسین احمد مدنی و ابوالکلام آزاد با وجود سرمایہ علمیت و دانائی و پایہ رفیعلت و
پیشوائی از جاوہ صراط مستقیم بخرش کردند و در فوج موالات و موافات و تعاون و تناصر کفا
و مشرکین افتادند با وجودیکہ درین زمان عداوت کفار و مخالفت انہا با اسلام و مسلمانان
طشت از باہم شد و شرارت و عداوت و خباثت باطنی انہا ظاہر گردید و تخریب شدہ
و سنگسار علی العلانیہ بزور و شور ہاری کردند و گردند با مسلمانان آنچه کانفرنگ نگردہ باشد

کے
ڈیرہ محمد قاسم ڈیرہ
عبد اللہ ربہم
رمیڈان شہابی
علی اکبر شاہ رائٹ
قزاق قاضی جان محمد
فقیر محمد حسن عفی عنہ

مگر بیروی صاحبان بودند کہ براہ راست نیامند صریح صریح احکام قرآنی و خصوص اسلامی را مخالفت کردند کی شیخ المحمد شین و دیگر شیخ الفسین - انوس صدیقہ ارافسوس
۵ **عسری** کہ بقرآن و احادیث گذشت
 رفتی و نثار بت پرستی کردی

قال الله سبحانه و تعالی یا ایہا الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم
 اولیاء تلحقون الیہم بالعدوۃ وقد کفروا بآما جاءکم من الحق یخرجون
 الرسول وایاکم ان تو منوا باللہ ربکم ان کنتم خرجتم جہاداً فی سبیلی
 وابتغاء مرضاتی تسرون الیہم بالعدوۃ وانا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم
 و من یفعل ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل - حق سبحانه و تعالی میفرماید
 کہ این کفار و دشمنان من ہستند و دشمنان شما ہستند با ایشان دوستی و موالاة و تعاون
 و تمسک و اعتبار و اعتماد کنید انہا کافر ہستند یہا صریحاً می گفتند انہا دوستان ہستند
 و برادران ہستند بل ما بدی ہرگز نخواہند کرد و ما یان را حقیق در مراعات خواہند داد و بیان
 را بیچون و چرا بر قول ایشان اعتماد باید کرد بے شرط و شرط با انہا اتحاد و تعاون و تمسک
 باید نمود پس غیرت حق سبحانه و تعالی در جوش آمد و فرمود خوب است ہمینکہ برادران شما
 و دوستان شما با شما چہ طور میکنند و چہ مہربانیا و چہ دوستی با و چہ سوزہا با شما میکنند
 پس کردند با مسلمانان از قتل نفوس و نہیب اموال و حرق بیوت و جلا رادخان کشتن
 عجز و اولاد و اطفال صغار و بچہ متی عورات و مخدات و بے عزتی مساجد و معاہد
 و مقابر آنچہ از بیان آن لرزہ براندام افتند و ظلم مسروریدہ از تحریر بیان آن عاجز و قاصر
 البیان است فان اللہ وانا الیہ راجعون -

تقسیم اوقات شب روزی

حضرت ایشان بعد از نماز عشاء و اکل طعام کہ ہمیشہ بعد از نماز عشاء معمول بود بے درنگ

تفصیل اوقات شب روزی

بربستر استراحت می نمودند و ہمیں کہ سر بر بستر می نهادند بخواب می رفتند و خواب ہم
 این طور که چشم بخواب و دل بیدار اگر اندک حرکت یا آوازی شد چشم باز میکردند و می
 پرسیدند که این چیست و چه کس است؛ و باز فوراً بخواب می رفتند و وقت سحر
 برائے تہجد برخاسته وضو میکردند و نماز تہجد میخواندند و این برخاستن و تہجد خواندن
 این قدر لازمی و ضروری بود کہ بیچ گاہ در سردی و بیماری و مسافری قضایا میکردند گو کہ
 در ابتدائے شب خواب و آرام نہ کرده باشند و بیدار خفته باشند بعد از گذاردن
 تہجد بر بہمان مصلحت ششستہ مراقبہ می کردند یا تلاوت قرآن مجید می نمودند و وقت
 سفیدی صبح سنت فجر خوانندہ از خانہ بیرون می آمدند در مسجد نماز صبح با جماعت
 میخواندند و دعا کرده بر بہمان جا چارزائون ششستہ مراقبہ می کردند و درین وقت اگر کسی
 برائے مرید شدن می آمد مریدی کردند و تلقین و بیعت می نمودند بعد از آن چهار رکعت
 نفل اشراق خوانندہ از مسجد بیرون می آمدند و بر چوترہ مسقف متصل دروازہ حویلی کمال
 ششستہ کچہری عام میکردند و کس را شرف باریابی میدادند و تبرک گیری صادرین
 و داروین می نمودند و احوال مخلصین و مریدین میگرفتند کہ فلانی برائے چه کار آمده است
 و فلانی چه حاجت و مقصد دارد۔ اگر کسی سائل می بود آنرا حسب حال چیزی نیرت
 یا زکوٰۃ میدادند اگر کدام حاجتمندی خدا سفارش میخواست سفارش نامہ نوشتہ میدادند
 اگر کسی دوا یا دعا طلب میکرد حاجت روائی او می نمودند و ہرگونہ سخنہائے ملکی و فصلی و
 حالات نزدیک و دور و اخبار امصار و دیار در میان می آمد و ہمدرین اشیاء سرچستی
 امور خانگی و انتظام کارہائے ضروری میفرمودند مثلاً کسی را برائے خریدن اشیاء مطلوبہ
 از بازار بشہر شہرہ محمد خان می فرستادند و کسانی را سوائے صحرا برائے آوردن ہیرم
 می فرستادند و کسانی را برائے آوردن گندم یا دالانیدن شالی امر میفرمودند مطلب
 کہ بعد از اجرائی کار و بار و فراغت از امور بیرونی و چہائی نوشتی ناشتا از مجلس مذکور برخاستہ

در خانه میرفتند و در انجام تفقد احوال عیال و اطفال نموده بی‌الاخانہ رفتہ خلاصہ
نشستند و جواب خطوط پالی می نوشتند و بالاخانہ متصل جو پالی کلان جانب شرقی
نام یک غرفہ خورد بالائے بام است کہ در انجا کتابهای خود را در کباہہا داشتند
و در انجا بر زمین بسترشان مفروش بودہ و در انجا نشسته مشغول کتب بینی و کاتبی
و تصنیف و تحریر خطوط پالی می نمودند بعدہ خطوط پالی روانہ کردہ ہم در ان جا آرام میفرمودند
و نان نیم روز ہم در انجا با عیال و بعضی اطفال خورد و سال از نواسگان و نبیره گان تناول
می نمودند و قبل از طعام باید از ان خواب نیم روز میکردند و این خواب نیم روز را گو کہ ساعتی
قلیل باشد ترک نمی کردند و اذان ظهر کہ اکثر وقت ہم پیشد شنیدن فوراً برائے وضو
می برخاستند و وضو کردہ عصاب داشته برابر مسجد میرفتند و نماز ظهر با جماعت میخواندند
بعد از نماز ظهر و دعای مسنون این وقت را برائے تلاوت قرآن مجید و وظیفہ و دلائل
الخیرات مقرر کردہ بودند بلا ناغہ یک سپارہ قرآن از روی مصحف و یک حزب دلائل
الخیرات میخواندند اگر گاہی در سفر وظیفہ قضا میشد روز دیگر از او می نمودند بعد از ان جو پالی
خورد میرفتند و بعد از ساعتی باز بکتابخانہ خود می آمدند و این وقت بعد از ظهر قبیل العصر ہم
بتحریر خطوط یا مطالعہ کتب یا دیگر امور عالمی اشتغال می نمودند وقت عصر باز مسجد آمدہ
نماز با جماعت ادا میکردند و ہم در انجا بر مصالح شسته انتظار نماز مغرب میکردند و در مسجد
با مسافران و بہانان مخاطب شدہ حال احوال و گفت و شنید زمانہ میکردند بعد از نماز
مغرب جو پالی رفتہ با عیال و اطفال و متعلقین اختلاط کردہ چون اذان عشاء بگوش ایشان
میرسید برائی نماز عشاء بیرون می آمدند اگر تا یکی می بود لاطین را ہمراہ خود می برداشتند
و الا فلا پس در مسجد آمدہ اول چهار رکعت مسنون میخواندند و بعد از ان نماز فرض مع
الجماعت ادا میکردند و این چهار رکعت سنت عشاء را ہم التزام نموده بودند و سفر و حضر
گاہی ترک نمی نمودند و در اکثر اعمال و احوال بحکم **أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى**

اَذْوَمَهَا وَابْنُ قَلْبِ عَمَلٍ مَبْكُرُونَ وَبَعْدَ از نماز عشاء دو رکعت سنت دو ترمیم ہما نجا خوانند و دعا کرده عصارہ داشتہ بخانہ روان می شدند و بعد از تناول طعام و فراغت از حاجات بشری بر بستر آرام می فرمودند۔

فانگاہ۔ حضرت ایشان را معمول بود کہ بعد از نماز عشاء و خواندن سورتہا بر همان جای نماز بسجده میرفتند و دو سجده کردہ دعا خواستہ برمیخواستند اکثر مردم را گمان می بود کہ این دو سجده شکرانہ است کہ نزد حنفیان ثابت نیست تا کہ از حضرت ایشان استفسار نمودند حضرت ایشان فرمودند کہ این سجده تلاوت است کہ در سورہ حَمَّ السَّجْدَةِ خوانندہ می شود و دیگر سجده ہم برائے قضائے مافات می کنیم پس رفع اشتباہ مذکور گردید لیکن در سنوات اخیرہ این سجده نمی کردند شاید کہ فقط بر سورہ تبارک اکتفا نمودند۔

محبت و اخلاص و نیاز مندی حضرت ایشان بامرشد و قبلہ گاہ خود

پیوند پیری و پسری ہر جا جلوہ افروز محبت و رأفت مسلم شفق و رقت است مگر آنقدر محبت و ادب و اخلاص کہ حضرت ایشان را قبلہ گاہ خود بود و دیگر جا بنظر نمی آید۔ بعد از پنجاہ سال از وفات حضرت کلان ہر گاہ کہ یاد قبلہ خود میکردند بے اختیار چہرہ ایشان متغیر و دیدہ پر آب میشد۔ در ایام بیماری سہ بار تذکرہ حضرت کلان پیش روی فقیر افتاد و ہر بار بنوعی رقت بر ایشان طاری شد کہ گویا دیر روز حضرت او شان وفات کردہ اند۔

بار اول حضرت عمومی صاحب برائے عیادت حضرت ایشان تشریف آوردند وقت رخصت گرفتند حضرت ایشان برادر خود را فرمودند کہ تعجیل چرا میکنید حالاً وقت گرمی است ایتم گاڈی گذشتہ است فردا وقتی روان شوید فرمودند ما امروز بدرگاہ میردیم

محبت قبلہ گاہ و پیوند خود

و شتران از نژده طلبانیده، ستم فردا از انجانخانه روان خواہیم شد۔ بطرف بندہ اشارت فرمودند کہ آن بیت و پیہ کہ الحال کسے از مخلصین نذرانہ داشتہ رفت بیار کہ برائے مجاور درگاہ خیرات بفرستیم آن نوٹہا بدست برادر خود دادند کہ این مبلغ را بجاور درگاہ فقیر جمعہ بد مید۔ بعد از آن دست بستہ عرض کردند کہ چون آنجا بروید در خدمت حضرت قبلہ گاہ از طرف ما سلام و دعا عرض دارید۔ این گفتہ حالت ایشان متغیر شد۔ و چشم پر آب کردہ بر لبتر خواہید بند۔

بار دوم مجموعہ و طائف و دلائل الخیرات قلمی خود با بن فقیر عنایت فرمودند۔ گفتند با بادرین مجموعہ یک مکتوب حضرت کلان کہ از قند لار خبر ارتحال الدخود لہر پداسند۔ نوشتہ اند ہم موجود است آنز ببینید و بخوانید آنرا دیدم و چیزی خواندیم از رقت و گریہ تمام خواندہ نشد۔ بعد از آن فرمودند کہ دیگر مکاتیب مبارکہ و مراسل مرقومہ حضرت ایشان کہ بطرف من نوشتہ اند۔ آن ہمہ را من جمع کردہ نگاہ داشتہ ام پس ہمیز کتابہا کہ قریب شتہ بود خود دست بردہ کشیدہ داند در یک دسمال کہنہ بسیاری از لفافہ و کارڈہائی پیشینہ بستہ داشتہ بودند و فرمودند این را ہم تو بگیر و تبرکاً پیش خود نگاہ دار بعضی خطوط را کشادہ دیدند و فرمودند ببینید درین خطوط حضرت ایشان چه قدر مہربانی و عنایات بر این بندہ دارند در عنوان خطوط آنجا کہ نام من مے نویس۔ مرا عمر ثانی خود مے نویس۔ (یعنی ارجمندی بر خود احسن جان عمر ثانی) من خاکپائی او نیستم یا برابر کفش پائی او نیستم و او شان مرا عمر ثانی میگویند۔ این گفتہ گریان شدند و بر جائے خود خفتند۔

سوم بار روزی وقت سحر حضرت ایشان برائے جائے ضرور برخاستند از بینی ایشان رعاف روان شد و خون گلنار بسیار جاری شد جامہ ہا و جاپہا از خون آغشته شد از سبب استیلائی ضعف و ناتوانی ہمہ اہل خانہ را خوف پیدا شد و بعد از

ساعتی خون آمدن بند شد و حضرت ایشان بر جائے خود خفتند وقت صبح که من حاضر
شدم گسائے گفتند چنین و چنان شده است گفتتم باکے نذارو که رعاف علامت
بحران محمود است پس از حضرت ایشان احوال پرسیدم ایشان نیز بیان آن فرمودند
عرض کردم که رعاف را اطباء خوب میدانند علامت خیر است امید که خیر
خواهد شد فرمودند خیر نیست که از خیر است یا شر است مگر خون بسیار برآمد دیدم
که حضرت ایشان خود هم خطر محسوس کرده اند بعد از ساعتی باز برای دلداری و تسلائی
حضرت ایشان عرض کردم که حضرت اجاب ایشان به بر آمدن خون همیشه عادی هستند و
پڑ اندازند مگر آن زمان که در عربستان حضرت ایشان را بدویا بر سر زده بودند و خون
بسیار برآمد و بند نمی شد و مزید بر آن حضرت کلان قدس سره شمار افسد و حجامت
میکردند و مان جیران شدند که حضرت صاحب آنچه میکنند با وجود خروج اینقدر
خون و جریان آن از جراحت باز هم حضرت ایشان بقصد و حجامت دیگر خون
میکشد بیاینها هست یا نه؟ حضرت ایشان بزبان افغانی فرمودند بنده هم چه
یاد دکه حضرت صاحب خبیرا و دکه مهر بانی نام حضرت صاحب گرفته بسیار
رقت نمودند و چشم پوشیده خاموشی کردند.

بله محبت پیر است که خاک را اکسیر و ذره را مهر میگرداند و طالب را از حقیض خاک
با وج افلاک میرساند نخستین قدم و اولین زمینه برائے ترقی مدارج قرب و
کمال درین راه همین واسطه کامیابی و کامرانی است در عمده المقامات در ذکر
حضرت اسمعیل فرزند حضرت خواجه صبغة السرمی آرند که دانقد محبت و محویت
بوالد خود که شیخ و مقتدای ایشانند استند که ما فوق آن متصور نباشد لهذا بیشتر
از همه اخذ فیوض نمودند چه در فیض این طریق بجهت شیخ مقتدا است چه در بقدر
محبت اخذ فیوض از باطن مرشدی نماید

در باره ثمرات محبت و فوائد اکسیر خالصیت آن مولنای دم در ثنوی شریف

می فرماید

از محبت تلخها شیرین شود	وز محبت مرستها زریں شود
از محبت در دما صافی شود	وز محبت دُرد ما شافی شود
از محبت خارها گل می شود	وز محبت زراغ بلسل می شود
از محبت دارختی می شود	وز محبت بارختی می شود
از محبت سخن گلشن می شود	لے محبت روضه گلخن می شود
وز محبت نور نارے میشود	وز محبت دیو حورے میشود
از محبت سنگ روغن میشود	وز محبت موم آهن میشود
از محبت حزن شادی میشود	وز محبت غول مادی میشود
از محبت نیش نوشی میشود	وز محبت شیر موشی می شود
از محبت سقم صحت میشود	وز محبت قهر رحمت می شود
از محبت مرده زنده میشود	وز محبت شاه بنده میشود

آداب اکل و شرب لباس و طعام

یک شاعر بیتی حکیمانہ گفته است و چه خوب گفته است
 تکلف گرینباشد خوش توان زسیت تعلق گرینباشد خوش توان مرد
 حضرات ایشان در اکل و شرب و لباس و طعام تکلف تصنع نمینمودند
 لباس ساده بے تکلف و طعام ساده بے تکلف معمول داشتند
 اما لباس معمولی ایشان پیراهن از ملل یا صحن سفید موافق گریباو
 سرابدرازی تازی رانومی پوشیدند و آستین تنگ موافق وضع افغانی تابند و سکت

و چاک گریبان جانب بزمی می گذاشتند. وزیر پیراهن صدری نیم آستین هم از
 جامه باریک پوشیدند و پائی زار همیشه از صحن سفید چار پنج گز بالای شتالنگ می بود
 و عمامه از ملل سفید پنج شش گز بالای کلاه یا قلنسوه می بستند و وقت بستن
 بقدر یک شبر طره بین الکتفین می گذاشتند باز آنرا از قفا در دستار میزدند و در زین
 عمامه گرم از مریه نسواری رنگ یا شال کشمیری می بستند و پوتی کالی رازیبتن
 میفرمودند و رنه همیشه چادر سفید و دسمال با خود می برداشتند و چون بیرون جائے
 میرفتند جبه یا کوٹ نخئی یا پشمی موافق موسم و حال می پوشیدند و هیچگاه برین جامه
 زری یا چرمه و کناری نمیگردند. پپای همیشه جوڑه پای پوش ملتان میگردند که بوٹ
 سلیفر یا پائی پوش سندهی پوشیده باشند. چونکه زاد و بوم حضرت ایشان در قندهار
 ملک خراسان بود لهذا وضع و طرز افغانی از دست نگذاشتند با وجودیکه تقریباً
 شصت سال در ملک سنده اقامت نمودند جامه های سندهی مانند اجرک و
 پای پوش سندهی و پای زار نیلی یا سیاه رنگ پوشیدند مشابہت آبا و اجداد
 کرام خود را تغییر و تبدیل نکردند. بر نقش قدم بزرگان تا آخر قائم ماندند. در این
 المبدین از حضرت قبله گاه خود می آرند که او از بدع مختصره حتی الامکان احترام میفرمودند
 حتی در امور مباحه ملبس و مسکن و مطعم و مشرب که مخالف عادات سلف صالحین مروج
 اهل زبان شده آنرا هم نمی پسندیدند. ازین سبب عمل حضرت ایشان هم موافق قبله گاه
 خود بود پس اولاد موجوده حضرتین مرحومین را هم لازم است که متابعت آبا و اجداد
 خود بکنند و وضع و لباس اصول خود را ترک نکنند که صلاح حال و فلاح مال و رآن
 مضرت - فتشبهوا ان لم تکنوا مثلهم
 ان التشبه بالکرام فلاح
 رستربدن حضرت ایشان در ستر بدن از ستر تا پا کوشش بسیار میفرمودند. گاه

سر برهنه کرده نمی نشستند حتی که در خانه پیش عیال و اطفال خود هم این عادت نداشتند
 اگر وقت گرمی می بود عمامه برداشته بجای آن عرقچین سفید و سبک می پوشیدند
 در ایام بیماری که ضعف قوی طاری شد هر صبح و هر ساعت حاجت بول و براز
 میشد برادرم حاجی عبدالستار جان هر چند کوشش نمود طرف ولایتی برای بول و براز
 گرفته آورد و قریب چارپاچی پرده برای قضای حاجت آویزان کرد مگر اصلاً قبول
 نمی کردند تکلیف شدید نموده برخاسته خود را بقدم جائے میرسانیدند و میفرمودند
 تا که طاقت نشستن و برخاستن دارم این کارها از من نخواهد شد و اگر بے طاقت شدم
 تا چاری سرت و معذوری و همچنین برادرم مذکور روزی یک چائی خوری انبویه دار
 که مرلیبان را در آن بختن آب میدهند و ضرورت نشستن نمی شود پیش روئی آورد
 که حضرت! درین آب تناول بفرمایند و تکلیف نشستن برائے آب خوردن نه
 نمایند فرمودند با بامهوز طاقت برخاستن دارم وقت آن نیامده است که شما
 بچچیه با آب در دهن من بیندازند اگر وقتش آمد باز دیده خواهد شد۔
 طعام برائے حضرت ایشان طعامی مخصوص علیده پخته نمی شد هر چه در مطبخ عمومی
 طیار میشد از آن تناول می فرمودند الا نادرا که آن خود از بخت خارج است وقت
 صبح اکثر ناشته چند لقمه نان تنوری با شیر چائے یکد و چائی خوری نوشجان میفرمودند
 و وقت نیمروز همین گونه نان با شور بائی گوشت تناول می نمودند شور با بطرح خراسانی
 که آنرا بعرابی مرقه گویند حضرت ایشان مرغوب داشتند در کاسه کلان شور با انداخته
 نان خمیری در آن ریزه ریزه کرده میخوردند و گوشت در صحنکی علیده داشته میشد گاه
 بطرز سدی که آنرا "بور" گویند گوشت پخته میشد و آنرا بانان برداشته میخوردند و گاه
 دال از غله ماش یا نخود در خانه پخته میشد آنرا بر غربت میخوردند قدید یعنی گوشت خشک
 از دنبه که در خراسان ایام زمستان رواج دارد هم دوست میداشتند در کوشه دو گوشت

ذبح کرده و هم در آنجا خشک کرده بسنده می آوردند چرا که درین ملک گوشت خوب بطور خشک نمی شود پس اینجا استعمال میکردند و طعام عشاء بعد از نماز خفتن برنج سفید و پلاو با قدری گوشت نیم روزه که اکثر برائے حضرت ایشان نگاه داشته میشد یا تازه پخته میخوردند قدری ماست هم همراه طعام عشاء تناول میفرمودند شیر عادت نداشتند این بود غذای روزانه معمول حضرت ایشان اما در حالت ضیافت و اوقات مخصوصه هر نوع طعامی که صاحب خانه نثار کرده بر دسترخوان حاضر میکرد از هر چیز قدری برائے دلجویی او بر داشته میخوردند و باقی مانده را صاحب خانه برداشته با بل و عیال خود تبرکاً میخورانید و استشفائی مریضان از آن می جستند.

و از عادات نادره حضرت مرحومی آنکه

هیچ چیز از عادات و بدعات مستحذنه چون نسوار بینی و تنباکوی دمان و چای و پان و چھالیه خود را معتاد و مبتلا ساخته بودند. بغیر از چای دیگر چیزها را اصلاً استعمال نمی فرمودند و چای شیرین اگر چه نوشجان می فرمودند مگر آن هم مانند دیگر مردمان عادی و ضروری و لابدی نبود اگر پیدا شد خوب و اگر نه خیر.

در عنوان لفظ "نادره" از آن جهت گفتیم که درین زمانه اکثر مردمان چه از عوام چه از خواص خصوصاً در طبقه مشایخ و بزرگان کمتر کسی باشد که ازین بلاها آزاد باشد و عادات ازین عادات گرفتار نباشد اگر کسی را نسوار نمیرسد بر سر درود. اگر تنباکوی نیت طبیعت خراب اگر چنانچه بدن مرده و اگر پان تمام شد قیامت برپا شد من خود به نسوار بینی مبتلا هستم و آنرا از تنباکوی دمان و حقه و کلیان طبعاً بدتر می دانم پس راه صیام سحت سرت و بیحال بشوم مگر حضرت ایشان همیشه مستقیم الاحوال بودند و در ایام صیام هیچ تغییری در مزاج و تبدلی در اعمال واقع نمی شد بلکه بیش از پیش در وظایف معمول و تلاوت قرآن شریف می کوشیدند.

حلیہ شریفہ و شکل و شباهت صورتی

آنجا کہ قدرت کاملہ آفریدگار تعالیٰ و تقدس آندازت مجمع الحیات البغضائل
معنوی کمالات روحانی نواخته و بین الاقران ممتاز و سرفراز ساخته بود بحسن صوتی جمال
و کمال محاسن جسمانی ہم آراسته و پیراسته بود چیرا کہ حکیم الظاهر عنوان الباطن حسن
بجمال صورت دلیل بر خوبی و صفائی باطن است و قیافه شخص دال بر فطرت و
طبیعت ذاتی او. **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ**۔ پس ہمچنانکہ نام حضرت
ایشان حسن بود ہم خویش حسن بود و ہم رویش حسن۔

لون پیشتره سرخ و سفید صباحت بر ملاحت غالب۔ روئی مبارک چون
برگ گل تازه و طری تو گوئی آب انار از رخسار ما میچکد یا شعله یوز بر کوه طور جلو میزند
تا آخر وقت حیات و دم و اسپس با وجود کبر سن و ضعف و نقاہت امراض و نق
روئی مبارک متغیر نگردد چون مشعل روانی روشن و جلوه افروز بود کہ ہر کس دیدہ
متعجب میگردد بد چہرہ کتابی۔ رخسار ما پر از گوشت تا آخر عمر بے گنج و شکنج بینی مبارک
باریک دراز نوکدار زیب زینت چہرہ بود۔ دندانہائے مبارک از عرصہ سی سال
پیشتر سفید آبدار با ہم پیوستہ چون سلاک مرارید بودند مگر از حدت در ما و جنبین
بعضی از آنہا بمشورہ ڈاکتران ہمہ راکتیدہ سلاک دندانہائے مصنوعی در دہان
انداخته بودند کہ تا آخر العمر در دہان داشتند و ہرگونہ از طعام و غذائے نرم چون نان
و گوشت و غیرہ بان میخوردند۔ پار سال مرا عارضہ درد دندان پیدا شدہ بود حضرت
ایشان در کوٹہ بودند احوال خود غرضند اشتم و مشورہ کشیدن دندانہا خواستم حضرت
ایشان در جواب نوشتند کہ ما را پیش از سن شما در جوانی این تکلیف پیدا شدہ بود ناچار
ہمہ کشیدم و باین دندانہائے نقلی عمرے گذرانیدم۔

صوتی مبارک گنجان و انبوه بود سنت ہمیشہ بر لبہامی گرفتند و ریش را مقدار قبضہ یعنی

چهار انگشت مضمومہ میگذاشتند و زاندر بمقراض می بریدند و موی سر همیشه حلق
میکردند خطر خسار ما بتراشیدن و چیدن نمیکرفتند و عجب آنکه حلق سر تریزین می سن
خود همیشه در خلوت رفته بدست خود میکردند باین خوبی و صفائی که حلاق هم زیادہ
از ان نتوان کرد. خرلیطہ آئینہ و شانہ و استرہ و موی چینیہ و مقراض در سفر و حضر
ہمراہ خود میداشتند و بکار خود می آوردند۔

موی مبارک حضرت ایشان در عین جوانی سفید شدن گرفت لہذا بسیار سالها
خضاب سیاہ استعمال میفرمودند تا کہ در ۳۳۳ھ کہ بسفر عراق و نجد از بر عرب بے
آب آبادی بقافله شتران رفتند این تکلیف را ہم گذاشتند بعد از ان تا آخر عمر
محاسن مبارک سفید و نورانی داشتند هیچ گونه رنگ نمی کردند۔

خضاب حضرت ایشان بوسمہ و حنا بود رنگہائے ولایتی و دیگر نسخہ ہائے لایعنی
استعمال نمیفرمودند و سمہ عمدہ مرحوم قاضی حامد اللہ از جہاگناری یا ڈاڈروانہ میکرد
و حنا از طرف میہر میر سید قدری از حنا و و سمہ با ہم مخلوط کردہ بر لہیہ بالید می بستند۔
و بعد از ساعتی شستہ صاف میکردند و باین صفائی و پاکیزگی بدست خود این عمل
میکردند کہ کسی را خبر نمی شد نہ بر بدن داغ و نہ بر جامہ و ہبہ۔ اکثر مردمان را اعتبار نمی شد
کہ این خضاب سمہ و حناست بلکہ میگفتند این نسخہ ماورہ و ترکیب عجیب حضرت
ایشان است کہ آنرا استعمال میفرمایند۔ پس برائے دریافت این عمل ہر گونه
تجسس و تفحص می نمودند۔ استادی مرحوم مولوی خیر محمد مگسی کہ شائق خضاب بود
برائے دریافتن این ترکیب ہمیشہ کوشش میکرد از ما و شامی پرسید کہ این خضاب
صاف و خوش رنگ مثل قدرتی چه طور است و کدام نسخہ است ؟

مرحومی آغا محمد اسمعیل جان نقل میکرد کہ مرحوم سید عبد الحکیم شاہ برائے ترتیب
خضاب آموختن عمل حضرت صاحب بسیار شائق بود شاہ صاحب مذکور گفت

که چون در سنه ۱۳۲۰ و سفر حج هر کاب حضرت ایشان شدیم در اول گفتیم که حال حاضر
این عمل را دریافت خواهیم نمود چه اگر در مسافری از ما مخفی نخواهد بود هر چند کوشش
نمودم کامیاب نشدم حتی که در وقت سحر چون حضرت ایشان چار پر سر انداختند
مراقب می نشستند می گفتیم شاید این وقت خضاب داشته باشند با شد
به بهانه پیش روی ایشان می آمدم و می دیدم که چیزی نیست -

حضرت ایشان در باره جواز خضاب یک رساله قلمی از علمای ننگر ^ط داشتند
که در مجموعه رسائل فقیه موجود است اگر کسی طالب تحقیق است می بود او را می نمودند
قد و قامت حضرت ایشان در میان ماثل بستی تا آخر عمر که سن شیخوخت و
هرم بود قامت خم و کمر منحنی نشد و مانند پیرسان کوز پشت نشد
عصاره امتا بعدت سنت از بسیار سالها استعمال می فرمودند و هر وقت در دست
و آمد بدست میداشتند ساده بے رنگ دروغن و بے قبضه عاج از شاخ بادام
یا کبوی کوی می بودند از چوبهائے ولایتی یا عصاهائے رنگ ارچند تا مستعمل
حضرات ایشان در بالا خانه داشته اند -

بنیاتی حضرت ایشان تا آخر عمر وفا کرد گای گاهی استعمال عینک هم می فرمودند
مگر اکثر کارنوشتخواند یا مطالعه کتب بغیر عینک میکردند درین سن پیری کم کسی
باشد که بغیر عینک کار کرده باشد مایان که اولاد ایشان استیم درین عمر پنجاه و شصت
سال محتاج عینک شده ایم بغیر عینک نوشتن و خواندن از ما نمی شود حضرت
ایشان از ضعف بصارت ما تعجب می نمودند و می فرمودند که شمارا درین
عمر و سن چه حال شده است که بغیر عینک خوانده نمی توانید -

شنوائی گوشها هم تا دم آخرین قائم و برقرار بود در آخر ایام بیماری که ضعف قوائے
جسمانی مستولی شد گفت و شنید را پسند داشتند اگر کسی چیزی می پرسید

کتاب نفع باف
و ضمیم با نام
در دست است
کوی که از شاخ
ان چوبه بادی
میانند

اوشان عمدتاً جواب نمیدادند سائل را گمان میشد که شاید سخن مرا نشنیده اند بار دیگر
با او از بلندی پرسید اوشان را غصه می آمد و میفرمودند می شنوم می شنوم که
نیستم چرا او از بلندی کسید.

سجده مهر و خانم حضرت ایشان

حضرت ایشان در مراسلات عمومی و خطوط و واجی فقط دستخط میکردند و نام
خود محمد حسن عقیقی نمی نوشتند و گاهی فقیر هم مضموم میکردند مگر محمد نوشتن لازمی بود اگر
از مریدان کسی محمدی نوشتند و دیگر آداب و القاب مثلاً حضرت حسن جان یا خواجه
حسن جان می نوشتند بسیار ناراض می شدند و او را تنبیه میکردند و میفرمودند
سرتاج نام من محمد است از آن چرامر محروم کردی رنگین خانم ایشان از عقیقی بیبا
مدور رضوی شکل و حلقه آن از فضه و بر آن این مصرع و عاثره و معنیین کنده بود
مهر خود را همیشه در بویه کبینه خود نگاه می داشتند.

عاقبت با محمد حسن شود
۱۳۰۴

در انگشت خود گاهی نمی انداختند بعضی در قبایل و

خطوط ضروری از جیب خود کشیده میزدند آنهم حسب اصرار بعضی عربان یا صاحبزادگان
که برائے مریدان خط سفارش میکردند و الا فلا

حساب و کتاب

حضرت ایشان در جیب صدری خود یک کتابچه خورد و با قلم خود نویس نگاه
میداشتند و آن قلم خورد در میان آن میداشتند روزانه دخل و خرج خود هر چه میشد
در آن می نوشتند اگر یک پیسه فقیر را میدادند فوراً در آن می نوشتند و اگر یک پیسه
آمدنی میشد هم می نوشتند و چون سال تمام میشد آنرا در دفتر کتاب کلان از اول
تا آخر نقل می نمودند علی هذا اگر حساب یک پیسه و پائی از پنجاه سال گذشته کسی بخوابد
در کتاب ایشان دید می تواند که این پیسه برائے فلان کار در فلان تاریخ فلان

مردم را داده شده است و برای نوشتن حساب و کتاب بسیار فائده نمایان میفرمودند
 و مایان را هم تا کید برای نوشتن حساب و کتاب می فرمودند و روزی در شا بوکلی با خانلو
 بزرگ حساب مزارعت کرده خلاص نمودند بعد از آن فرمودند که چیزی باقی طلب
 تو برمانانده عرض کردی دیگر طلب ندارم فرمودند که گذشته سال اینقدر رقم از فلان
 وجه طلب تو برمانانده است و در کتابچه ما نوشته است او را هم یاد آمد شکرگزار
 شد فرمودند فائده نوشتن این است اگر نوشته نبودی نه ما را بیادماندی نه ترا۔
 حضرت ایشان خرج باندازه دخل میفرمودند زیاده از دخل خرج کردن روانه
 داشتند و خود را گاهی زیر بار قرض نمیگردند بلکه برائے وقت نا وقت چیزی پس انداز
 میکردند و همیشه بر ارشاد هدایت بنیاد کریمیه **وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلَىٰ**
عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا عمل می نمودند بعضی
 بوالهوسان و مهبوسیان مصارف و اخراجات حضرت ایشان دیده گمان میکردند که
 حضرت ایشان عمل کمبیا دارند پس بسیار اصرار و الحاح و زاری تا قسم ما برائے
 آموختن تزکیب آن طلبگاری و خواستگاری می نمودند حضرت ایشان را تعجب
 میشد و بر دیوانگی آنها خنده میکردند و میفرمودند بیفائده دیوانه مشوید و گردان
 خیالات فاسده و کارهای بیپوده مگردید عمر خود ضائع و پستی خود بے فواید کنید۔
 حضرت ایشان وضع و لباس انگریزی را بسیار بد میدانستند و از فیشن جدید
 خیل نفرت و اظهار کراهت می نمودند تعلیم انگریزی را خراب میدانستند و اولاد خود
 را اجازت خواندن در اسکولها نمیدادند۔

بر موقعه شادی اخوی عبدالشارجان در حیدرآباد صاحبزادگان جمع شده بودند
 مرحوم اسمعیل جان آقا بحث تعلیم انگریزی در میان آورد و مقصودش آن بود که حضرت
 ایشان اجازت بدهند تا اولاد خود را تعلیم بدیمیم حضرت ایشان فرمودند که بایا از خواندن

انگریزی افعال اطوار خراب بیٹوند صحبت کفار و فساق در طفلی پیدا می شود شعده
 اسلامی از دست میرود شکل و صورت لصداری اختیار میکنند مذہب عقائد و اوشان
 خراب بیٹود. آبا و اجداد ما بغیر انگریزی خود بطور بعزت و آبرو زندگی کردند حالاً ہم اگر
 آبا و اجداد میگیرند از گشتگی نمی میرند عرض نمود که آبا و اجداد ما صاحب فیض و برکت
 بودند از تقوی و دینداری عزت یافتند مردمان اوشان را بجان و دل خدمت
 میکردند و دعوت و نذرانه نامیردند امروز آن کار از دست سپاهندگان رفته است
 نزد دینداری دارند و نه پیری مریدی معاش خود چه طور خواهند کرد.

حضرت ایشان فرمودند که وجوه معاش بسیار اند کسب حلال بکنند و حکمت
 بیاموزند خبی و کھڑی سازی و همچون دیگر وجوه معاش خود پیدا کنند. گوئی که درین نام
 بغیر انگریزی کار نمی چلد اگر انگریزی نمی خوانند ناچار بادی می کنند یا گدائی میکنند.
 حضرت ایشان در آخر بر حروف توحید فرمودند که دزدی بکنند و گدائی بکنند و مسلمان
 بهتر است ازین که انگریزی بخوانند و بے ایمان شوند.

یک مکتوب شریف که بنام منشی قمر الدین صاحب شکار پوری نوشته اند و مکتوب
 الیه سرنامہ لفافہ بخط انگریزی نوشته بودی نویسد. آئینہ عنوان جواب بخط انگریزی
 نویسد در حروف مسلمانان کلام نقصان است که خط دشمنان رسول خدا صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ وسلم را میفرمایند **الْحُبُّ لِلَّهِ** شرط ایمان است.

حضرت ایشان نقل میکردند در سالیکه از خراسان هجرت کرده بنده آمدیم یک
 ساعت حبیبی خریدیم در حبیب خود پنهان داشتیم و از خوف حضرت گلان قبله گاه خود حبیب
 دستور بخیر آن را آویزان نکردیم مدتی چند گذشت کسی از مخلصین یک گھڑیال
 کیسه آورده بخدایت حضرت ایشان نذرانه گذرانید حضرت ایشان آنرا تحسین
 نموده در حبیب انداختند و فرمودند این چیز خوب است برائے دریافت اوقات نماز

بکاری آید چون این سخن حضرت ایشان شنیدم دل من قوی شد و جرأت کرده
گھڑیال را ظاهر کردم۔

مناسب این از مرحوم جمال خان بہورگڑی یاد دارم حکایت میکند کہ سالے
ہمراہ کاب حضرت کلان قدس سرہ از ٹکھڑی رفتن لشکار پور بہ بندر کوٹری آمدیم
چراکہ در آن زمان ریل گاڑی بحیدرآباد نیامدہ بود حضرت ایشان در کوٹری بجائے
حاجی جینڈو لوہار کہ از مخلصین و مریدین بود نزول فرمودند سید میران محمد شاہ ولی
محمد خان بہورگڑی نیز ہمراہ کاب بودند ایشان را فرمودند کہ بشہر حیدرآباد بروید و
یک عینک عمدہ برای ما خریدہ بیارید انہا رفتند صاحب کان گوٹ کہ عینک بہر چند
عمدہ و قیمتی باشد غائبانہ کار نمی شود شاید کہ بنظر موافق نیاید گفتند خوب است
مرشد باور نیامی آید ترا فیس اجورہ میدہم ہمراہ مارفتہ معائنہ چشمہا بکن۔ اوراد
بگی سوار کردہ بکوٹری آوردند وزیر عرفہ حاجی جینڈو بگی الیادہ کردند و خود بالا
رفتہ احوال عرضداشتند و اجازت آمدن ڈاکٹر خواستند حضرت ایشان را چہرہ
متنیر شد و لبقصہ آمدہ فرمودند شما یک کافر ہندوئی را گرفتہ آوردہ اید تا انگشتان
در چشمہائی من بزنند و دستہائی بروئی من بالکہ نمیخواہم این عینک را نمی خواہم چشمہائی
من کور بہتر کہ کافر در چشمہائے من دست بزند انہا ہر دو صاحبان از کردہ خود
بازم و پشیمان شدہ پائین آمدند و آن ڈاکٹر را اجورہ کہ معین کردہ بودند از جیب
خود دادہ بخاموشی واپس آنرا روانہ کردند۔

این بود غیرت اسلامی آیا و اجداد بایان۔ حالا صاحبزادگان در افعال اطوار
خوبینت کہ چہ قدر از طریقہ آبا و اجداد خود انحراف و اختلاف وزیدہ اند۔

فصل در کیفیت بیماری بعضی افعال احوال ایشان ان کیفیت بیماری

واحوال مرض الموت

درین سال ۱۳۶۵ هجری قمری المشایخ حضرت شیر آغا کابل والا بهندستان و زیارت
 سرمنہ شریف تشریف آورده بودند حضرت مایان او شان را دعوت تشریف آوری
 بہ ٹنڈ سائینہ ادجنہ ملاقات صورتی دادند چہرہ کہ رابطہ قلبی و محبت بکرینگی فیما بین حضرتین
 مجد کمال بود حضرت مذکورہ را بجا تشریف آوردند دوسرے روز خوب طور با ہم اختلاط
 و التفات نمودند و آداب صحبت و ضیافت و ملاقات بجا آوردند و در وقت
 نوبت با چشم گریاں و دل محزون از یکدیگر وداع نمودند چنانچہ گفتہ اند
 بگذارتنا بگریم چون ابرو تو بہاراں کز سنگ گریہ خیزد وقت وداع یاراں
 دوسرے روز بعد از ان ہم در طبیعت خوش بودند اگرچہ موسم گرمی بر سر آمدہ بود در انتظار
 حضرت مذکورہ قبل از اشتداد گرمی حسب دستور کوشہ روانہ نشدہ بودند چہارم روز نماز
 عصر در مسجد خواندہ خلاف عادت ہم آنجا بر مصلاب و جانی نماز خود بخفتند کہے بالمش آورد
 و کہے چاپی کردن شروع کرد بطرف فقیر خطاب کردہ فرمودند کہ فلانی امروز در گردہ مر اسیلا
 شدہ است عرض کردم کہ از سبب بیاخ و خلل بادی باشد چیزی محلل ریاخ و قبض کشا
 استعمال کردہ شود نماز مغرب با جماعت خواندہ بجویلی خورد تشریف بردند ساعتی
 نگذشتہ بود کہ مارا بخانہ خود طلبیدند و فرمودند در دو ساعت بساعت شدت میکند
 چہ کردہ شود چہ عرق بگشاید و شیرہ گل کنند و بادیان برای تلبین تجویز کردیم و تدہین
 و تکمید و غیرہ استعمال نمودہ شدند خیر در قدری افاقہ نمود مگر زائل نشدہ با این حال ہم
 بیرون تشریف آوری و از یک خانہ بدگیر خانہ نزد میگردند چہارم یا پنجم روز وقت صبح
 قبیل الفجر سائے عیادت حاضر شدیم و احوال شبینہ پرسیدیم فرمودند فلانی در ولینہ

کم معلوم میشود مگر چهار پنج روز میشود که بول من بند شده است هیچ نمی آید عرض کردیم که بندش
 از سبب سنگریزه هست یا از جهت سوزش کم می آید فرمودند که نه سوزش است نه بندش
 است اصلاً اتفاقاً صغای طبعی بول نمی شود. مدرات بول شیره بز در بارده و شیر بز با شوره
 قلمی تجویز کریم در دوسه روز ادویه خانگی هر چه کریم کامیابی نشد صلاح بر آن شد
 که علاج دکتری کرده شود و برای تشخیص مرض معاشنه دکتری کنانیده شود اخوی عبدال
 حاجیدر آباد رفته دکتری عبدالعزیز پاٹ والہ را همراه خود آورد او شخص مثانه و شکم نمود و
 گفت که در مجاری بول نه چیزی حاصل میشود و نه در مثانه پشیاب جمع شده بنظری
 آید بهتر است که حضرت ایشان را بوالری موٹرز بحیدر آباد بیاورند تا بذریعہ اکسیرز آمینہ عکس تحقیق
 کرده شود و من ہم در اسپتال حاضر خواهم شد. حضرت ایشان قبول کردند صبحی بوقت خشکی
 همراه عبدالکبار جاو غلام محی الدین در موٹرز بحیدر آباد رفتند و عکس عضائی اندر و فی گرفتند
 معلوم شد که در مجاری بول هیچ چیزی حاصل نیست و در مثانه ہم بول جمع نشده.
 دکتریان گفتند که مرض فقط ضعف گرد است. گرد ما ضعیف شده اند. عمل غیر یعنی
 پیدا کردن بول و جذب آن از عروق نمی کنند. دوسه قسم دوائی خوردنی داند و برای
 استعمال آب نگتزه و غذائے لطیف لالت نمودند و از حیدر آباد مراجعت کرده استعمال
 دواها در خانه شروع کردند بعد از دو روز نمیدانم از سبب استعمال آن ادویه یا طبعاً عارضه
 زحیر و پیش شکم پیدا شد و این مرض بسیار تکلیف داد ساعت بساعت حاجت تبرز
 میشد و در زحیر تکلیف میداد بهر حال آن ادویه گذاشته بتدبیر زحیر پراختیم و ادویه
 خانگی مثلاً روغن ازندی و بزورات مزلقه و سفوف بلبله سیاه بعمل آوردیم تا که بعد از پنج
 شش روز آفاقه شد و تکلیف مذکور رفع گردید مگر ازین عارضه بطبیعت شریف
 بسیار نقصان رسید ضعف غالب گردید و قوای جسمانی مضحک شدند غذا از سبب
 پرمیزی و سقوط اشتها کم شد و علاوه بر آن عارضه فتق و بواسیر که حضرت ایشان را از قدیم الایام

لاحق بودند از کثرت پیش و تبرز اشتداد کردند. از یک طرف سستی مائی بواسیر آماس
کرده برآمدند و از دیگر طرف نزول ریح امعا در فتق موجب مرم و وجع گردید
تکلیف مضاعف و دو بلا شد.

آخر صلاح صاحبزادگان بر آن مقرر شد که حکیم نظام الدین صنا را از جمعی شریف
طلبانیده شود و حسب تجویز او معالجه کرده شود و با قاعده و انتظام علاج بشود. برادر م
ماشم جان حکیم صاحب را تار داد و بفروردین تار حکیم صاحب طیاری کرده روانه
شدند و از جمله کیفیات و حالات مرض و اقف شده معالجه شروع کردند و امانه
سنه مائی تجویز کرده خود صبح و شام بحضور شریف آورده میخورانیدند برای عیادت و مزاج پرسی
دیگر درمان و مریدان هم موقعه باریابی یافته همراه حکیم صاحب اندرون می آمدند.

درین ایام حضرت ایشان در بالاخانه خود حرب معمول سابق اقامت داشتند بموسم
گرمی بود و جایی تنگ رفت و آمد مردمان و پرده کردن مستورات سبب ازدهام
و تکلیف تمام بود بنابراین برادر م عبدالتار جان مشوره نمودند که حضرت ایشان را
بسرای خود ببرم که آن جایی خلاصه و فراخ است انتظام آبپاشی و بادپکه برای دفع
گرمی خوبطور کرده خواهد شد حضرت ایشان قبول کردند و در آرام کرسی نشانیده بخانه
اخوی مذکور بردند و در خانه ریگ گسترانیده آبپاشی نمودند برای دفع باد گرم خوب
انتظام کردند حکیم صاحب صبح و شام مع جماعت مخلصین آمده معائنه نبض طبیعت
کرده دوا میخورانیدند. و این هم معلوم دارند که حضرت ایشان از گرفتن دوا ابانمیگردند
هر که گریه لمطعم و غیره که میدادند میگرفتند و میخوردند مگر

مریض عشق پر رحمت خدا کی مرض برهتگی چون چون و اکی

لال در میان این سخن از یاد م رفت که بعد از مراجعت جیداً باد حضرت ایشان را
تپ هم پیدا شد روزانه وقت نیم روز تپ می آمد و باز وقت شب یا سحرگاه تخفیف میکرد

و این حرارت تا آخر باقی ماند قلیلاً کان اد کشیداً. علاوه از دیگر امراض و عوارض لاحقہ
 باز یک دیگر بلائی پیدا شد کہ از آن حضرت ایشان بسیار افکار شدند و آن عارضہ
 تہوع و غشیان بود ہر گونہ چیزی از انواع غذا و طعام کہ میخوردند تہوع تکلیف میداد
 خوردن بجای خود فقط نام غذا و بوی طعام گرمی آمد انقلاب پیدا می شد شکم خالی
 بود چیزی نبود کہ براید بزور دستت بلہک کردہ چیزی کف و لعاب دهن بیرون میکردند
 لا غیر سقوط اشتہار بحدی رسید کہ مافوق آن متصور نباشد فقط آب تنخ جرعہ
 جرعہ ساعت بساعت میگرفتند و بآن حلق خود تر میکردند.

حکیم صاحب بیت روز توقف کردہ در خدمت معالجہ بجان و دل کوشیدہ
 نا امید شد و اجازت خواست حضرت ایشان دعا کردہ رخصت دادند بعد از آن
 غذا و دارو ہمہ یک قلم موقوف شد فقط بر آب صرف گفتا کردند اگر کسی نام دوایا غذا
 میگرفت بدی رزند و طبیعت قبول نیکر و مگر برادر م عبد الستار جان حیلہ کردہ در آب
 مذکور شیر آمینتہ و گاہی در بخبری جرعہ شیر در برف سرد کردہ بجای آب می نوشانیدہ
 دیگر دوایا از واکٹر ہومیوپیتیک آورده در آب انداختہ نوعی میداد کہ خبر نمی شد چرا کہ دوایای
 ہومیوپیتیکی بسیار قلیل المقدار و بے طعم و بے بوی می باشند۔ القصہ سہ ہفتہ در آخر
 غذا بالکل نخوردند۔ بیمار ان بسیار دیدہ ایم کہ اشتہائے شان مفقود می شود و غذا
 نمی خورد مگر این قدر روزها و این طور ترک غذا از کہ ندیدیم پس از یک طرف استیلائے
 اقسام آلام و اسقام و از دیگر طرف ترک غذا و طعام بالفرض ضعف قوی و بنیہ غالب
 شد با کمال ہوش و سلامتی جو اس خمسہ روز و شبہ تاریخ ۲ رجب المرجب ۱۳۶۵
 یکہزار و سہ صد و شصت و پنج جان شیریں بجان آفرین سپردند و آن وقت پنج بجہ
 روز بین الظہر و العصر بود۔ بعد از ظہر من حاضر حضور شد م و نزدیک پار پائی نشستم خواہم
 بی بی حضرت بر چار پائی نشستہ پای ہائے ایشان چاہی میکرد۔ حضرت ایشان

برای نشستن اشاره کردند و دستها را با پیش روی ایشان داشته نشانیدیم
 و حضرت ایشان را مبارک خود را بر بالش ها تکیه کرده داشتند و من پس پشت
 نشسته تکیه وادم زمانه طویل همیں طور سر آویخته نشسته مانند خیال کردیم که
 حال در مانده باشند پرسیده شد که حضرت تا شمار انجمن پانجم جواب ندادند باز دیگری با آواز
 بلند گفت آغا شمار انجمن پانجم چینی بر جبین کرده فرمودند میثنوم میثنوم خیر آهسته
 آهسته باز بدست ها گرفته بر بستر خوابانیدیم و من از چارپائی فرود آمده بر زمین نشستم
 خوابند کوره گفت ادبیا بسین این چه حال میشود اشاره کردم که خاموش باش ضرورت
 دیدن نیست دیگر بار بزرگ گفت که ادبیا بسین حالت دگرگون دیده میشود چون نزدیک
 شدم دیدم که حالت نزع و دم آخرین است همه خویشان و حاضران حسرت کتمان
 فراموش آمدند و گرداگرد چارپائی ایستاده شدند من سوره بیس را شروع کردم تا نصف
 نخوانده بودم که یکدوبار آهسته دهن کشاده نفس کلان گرفتند و طائر روحش از نفس
 عنصری پرواز کرد و هیچ ضحک و قلق و بیقراری چنانچه محضران را وقت نزع میشوند نکرده
 همچنانکه آرام بودند با آرام رفتند انالله وانا الیه راجعون۔

بعد از آن کار تجویز و تکفین شروع کرده شد و یک آدمی برای طیاری قبر و خردادن
 سادات ملکه فرستاده شد حضرت ایشان برای قبر خود تعیین مکان آن در ایام
 بیماری چیزی نگفتند و نه ما از حیا و ادب پرسان کردیم و رسالیکه دبای انفلونزا
 ۳۳۶ هـ در سند شائع شده بود حضرت ایشان در مقبره کوه گنجه جانب بایست
 چهار دیواری والد خود بمفاصله ده قدم تقریباً چهار قبر با پہلو بہ پہلو کنده اندیده بودند
 یکے برای خود و سه برائے ہر سه پسران خود چرا کہ ہر چہ ہارم آن زمان پیدا نشدہ بود
 بعد از آن از محاور در گاہ شنیدہ شد کہ حضرت ایشان را می خود تبدیل کردہ جانب مغربی
 متصل چار دیواری حضرت کلان کہ بان طرف قبرهای دیگر صاحبزادگان مرتب شدہ است

لے
 "ادا" با مطلع
 بندہ ہی برادر
 بیگویند
 ۱۲

و مابین دیوار و قبر حضرت شیرین جان جائے یک قبر می شود آنجا را خط کشیده نشان کرده
بودند که قبر مادرین جا کرده شود مگر آنجا تنگ بود و در مواجہہ ایشان صدف دیگر قور و از
دیگر طرف دیوار روضہ حائل بود آخر صلاح بران مقرر شد کہ اندرون روضہ پہلوی حضرت
کلاں جانب شرقی جای حضرت ایشان کرده شود شب جنازہ طیار کرده داشته شد
صبح وقت اشراق نماز جنازہ در مسجد خواندہ از سئدہ سوی مقبرہ کہ پنج گزہ مسافت دارا
ردان شدیم وقت ۱۲ بجہ جنازہ بدرگاہ رسانیدہ شد مگر تا ہنوز قبر طیار نشدہ بود چرا
کہ سنگی سخت در جائے قبر برآمد کہ گورکنان بکنگ ہا و تبر ہا تکتہ تکتہ بریدہ بر آوردند۔ جنازہ
را در مسجد داشته شد و مردمان کہ جم غفیر از گردنواحی جمع شدہ بودند بختات و تہابیل
مشغول شدند تا کہ لحد طیار شد و بعد از ظہر با غوش لحد سپردہ این سپرنیک گہرا
در کنار پذیر خپانیدہ شد و این عاشق و معشوق چون دو بادام در یک پوست با ہم
قرب و اتصال یافتند و مصداق الموت جسراً یوصل الحبیب الی الحبیب
پدید آمد۔

فصل در بیان بعضی اقوال و افعال ایشان در ایام بیماری

حضرت ایشان در حالت صحت ہم گاہ بیگاہ ہمیشہ اظہار میفرمودند کہ عمر من طویل
شد در ہفت پشت از پدران من این قدر عمر نیافتہ است حالاً عمر من با خر رسیدہ
است خبر نیست حالاً چہ قدر باقی خواهد بود چنانچہ این معنی از مکتوب آخرین کہ از
کوٹہ بنام فقیر تحریر بر نمودہ اند واضح میشود۔ و هو ہذا۔
بر خوردار مکرم شاہ آقا سلمہ ربہ،

بعد از دعائی خیر خط ایشان کہ روز عید نوشتہ بود پدید بارک اللہ فی
اعمالکم و اعمالکم و اولادکم و احفادکم و تقبل اللہ تعالیٰ منا و منکم

و رحمتنا بفضلہ و ایاکم۔ در این ملک عمید لفتویٰ جمعیتہ العلماء روز شنبہ شد کہ حج
 کثیر ماہ دیدہ بودند۔ طبیعت فقیر از پار سال روز بصعف و انحطاط کردہ است و علامات
 رحلت ازین عالم بوطن اصلی کہ قبرستان است ظاہر شدہ است عمر م طول یافت کہ
 باین عمر و ہفت پشت گزشتہ کہ زسیدہ است از انتقال اگر با ایسان کامل باشد
 بیچ فکر نیست کہ از حیات از ذل العمولہ از درجہ بہتر است در حواس روز بروز فتور پیدا
 میشود خصوصاً حافظہ این قدر بیکار شدہ کہ تلاوت قرآن بتکلف می شود اظہار این
 مضمون باعث پریشانی شمایان نمود تا دیدہ شود کہ تقدیر چہ میکند۔ بر خود از محمد ہاشم
 جان بخیر است۔ ارادہ علاج مرض چشم از سپربالن و دکتر وارد خود بالن میگوبند کہ بولایت
 رفتہ است دیگر بہر وجہ خیریت است۔ بر خود درین عرض سلام میرسانند احوال خیریت
 آن طرف نویسان باشد۔ والسلام۔

۵ شوال ۶۴ فقیر محمد حسن عفی عنہ

و چون این بیماری لاحق شد از آخرین بیماری و مرض الموت خود دانستند و
 چوں سه روز از آغاز بیماری و تکلیف درد گزشتہ چهارم روز قدری تخفیف
 یافتند از جو علی خورد بجوبلی کلان آمدند و بیالافانہ تشریف برده ہمہ اولاد خود را خواستند
 چوں ہمہ بنات و بنین و زوجات حاضر شدند بعضی نصلح و وصایا مناسب وقت و حال
 ارشاد فرمودند برائے اتفاق باہمی و خاطر داری خواہران خصوصاً والدہ غلام محی الدین
 کہ کلان ترین بنات است تاکید فرمودند بعد از ان یک خرطلہ نوشا از پتی خود کشیدہ
 فقیر را فرمودند کہیں مبلغ پیش ما جمع شدہ است شما پسران را اولاً زمین یادوہ ہستم
 این مبلغ بیست ہزار است پانزودہ ہزار ازین جدا کردہ فیما بین دہ نفر از مستورات
 یعنی ہفت دختر و یک خواہر و دوزدہ ہر یک را پانزودہ پانزودہ صد تقسیم کردہ بدہ حسب اللہ
 تقسیم نمودہ و ہمہ را حصہ خود تسلیم کردہ دادہ شد و پنج ہزار دادہ فرمودند کہ این برائے خیر و

خیرات و ختمه من بدارید و دود صد علحدہ کرده فرمودند کہ این مبلغ را خیرات اسقاط کن کنید
چون ازین کار فارغ شدند و بدم کہ خالی شدہ خریطہ نوٹہا را بالا کرده بر زمین زدہ گفتند
خوب شد کہ ازینہم خلاص شدیم و بر بستر خود استراحت فرمودند۔

روزی حضرت ایشان را از آلام و اسقام مغموم و محزون دیدہ عرض داشتہم کہ حضرت!
حکیمان میگویند کہ بیج خوف و خطرہ نیست علانات بد از درم پایہا و ضعف نبض و
سوز تنفس چیزی پیدا شدہ است امید صحت غالب است۔ فرمودند کہ بابا حکیمان
دل تان خوش میکنند بس ہیں قدر گفته خاموش شدند۔

و ہم در آغاز بیماری کہ ہنوز طاقت نشست و بر قیامت داشتند و ہر ساعت برائے
گرفتن جرعه آب یا دوامی نشستند بر درم عبدالستار جان یک پیالہ چائی خوری
انبوبدار کہ برائے خورائیدن آب مریضان مخصوص است نولہ آن در دہن داشتہ
آب میدہند آورده حاضر کرد و عرض نمود کہ دریں پیالہ خفتہ آب بسہولیت بنوشید
و ہر دم تکلیف نشستن و بر قیامت نکنید قبول نکردند و فرمودند تا ہنوز وقت این نیاید
است تا حال طاقت نشستن دارم و رگلاس آب بدہید کہ بخورم ہر گاہ کہ وقت
آن آمد و طاقت نشستن نماند باز اختیار دارید۔

و ہمچنین استعمال "کوٹ" کہ مثل کرسی در میانش ظرف چینی برائے پاخانہ
میشود ہر چند اصرار کردند و بار بار عرض نمودند قبول نفرمودند و تا آخر استعمال آن نکردند
بلکہ قریب چارپائی پرودہ کردہ بر خشتہا نشستہ قضای حاجت انسانی میکردند۔

روزی کہ حکیم صاحب اجیری تشریف آورد و بحضور شریف حاضر گردید و این
اول دفعہ ملاقات ایشان بود۔ حکیم صاحب بعد از دستبوسی و مزاج پرسی پنجرہ پیہ نقد
بحضور نذرانہ گذرانید چون بیرون شدند و مستورات آمدند والدہ صاحبہ پرسیدند کہ
حکیم صاحب را دیدید چه طور بود و چه گفت ؟ فرمودند حکیم صاحب نیک انسان است،

چنین و چنان گفت و پنجرہ پر پہنچانہ گذرانید والدہ صاحبہ بطریق مطابقت گفتند تو باین
پنجرہ پر بسیار خوش شدی فرمودند چرا خوش نشوم ترا اگر کسی چیزی میدہد تو خوش نمی شوی
روزی برائے طعام خورائیدن حیلہ ہا کر دیم داغذیہ لطیفہ پیش روی حاضر کر دیم ہر کس
الحاح والتجانی نمودنا چارہ برخواستہ نشستند و لقمہ در دست گرفتہ داشتند فرمودند حکم
نیشود و سح ما نیست شما خواہ مخواہ ہر وقت بر بازور میکنید و اصراری نمائید والدہ صاحبہ
گفت شما را کسے از خوف گفتہ نمی تواند ما کجا زور میکنیم و اصراری نمائیم حضرت ایشان بطریق
خوش طبعی فرمودند این ہمہ زاری و جمع آوری اصرار نیست دیگر چیست ؟

روزی وقت سحر بحضور پر نور حاضر شدم و ہر چارہ پائی نشستہ بمالیدن پایہا مشغول
شدم حضرت ایشان کیفیت شب گذشتہ و تکلیف امراض موجودہ بیان فرمودند
عرضداشتم کہ این وقت مراقبہ شما و مشغولی بذاکراست بوظیفہ خود مشغول شوید و بدل
خود متوجہ شوید تا دل را از انا فرحت و راحت حاصل شود و آلام و دیگر تفکرات رفع شوند
فرمودند بابا نشستن نمی توانم حضرت ایشان فرمیدند کہ ما برابرائے نشستن و مراقبہ
کردن میگوید عرض کردم کہ برائے نشستن و مراقبہ کشیدن نمی گویم ہمیں طور کہ خفتہ ہستید
بدل متوجہ و بدل مشغول باشید فرمودند آری ہمیں طور میشود۔

روزی اطفال خورد سالہ پیش روی او شان آوردند تا با آنها اختلاط کردہ ساعتی دم
غلط نمایند بر خوردار عبد الحمید فرزند غلام علی جان بعمہ چارہ ساگی آمدہ نزدیک چارہ پائی ایستادہ
شد آنرا بالا کردہ نزد خود نشانیدند و یکدازہ سنگترہ بدستش دادند کسی اورا گفت کہ
عبد الحمید بابا را دعا کن دست برداشتہ بروی خود گذرانید حضرت او شان
برایش دعائے برکت و صلاحیت نمودند دست مبارک بر سر رویش گذرانید
باز فرزند نعیم جان را کہ در بغل گرفتہ پیش روی آوردند پرسیدند کہ این کیست گفتند
فرزند نعیم است برائے او ہم دعا کردند و باز حنیف جان فرزند صغیر ایشان آمدہ نزدیک

چارپائی ایتاد اور انگاہ کردہ فرمودند خبرندارم این بچہ چہ طور خواهد شد۔
 در آخر ایام بیماری آغا عبد السلام جان خواہر زاوۃ ایشان صندوقچہ موئے مبارک
 برائے تبرک و زیارت کنائیدن حضرت ایشان در شنبہ سائیداد آوردند وقت عصر
 بود موئی مبارک در صحن سرائی بر تخت داشتہ از غلافها و سما لہا کشادند حضرت ایشان
 در برانڈہ بر چارپائی آسودہ بودند حضرت ایشان را خبر دادند و والدہ صاحبہ عرض نمود کہ
 آن است موی مبارک رامی کشائند اگر از شمار خاستن و بیرون تا صحن رفتن نے
 شود چارپائی شمار برداشتہ نزدیک موئے مبارک خواہیم داشت این سخن را ناگوار
 داشتند و فرمودند کہ بہر صورت کہ باشد من بسرو ششم نزد موئی مبارک خواہم رفت
 شمار پائی رفتن مرا نمیدہید و بر چارپائی برداشتہ می برید پس عصارہ دست گرفتہ
 بتکلف تمام برخاستہ رفتند و نزدیک موئے مبارک نشستہ زیارت کردند
 و دعا خواستہ بگریستند و برائے صد روپیہ نذرانہ داشتند امر فرمودند

قطعة تاریخ از حضرت رشید احمد صاحب مجددی امپوی

عارف کامل اٹھادنیہا سے کیا ہائے ہائے طالبان بن کا غم سے دل ہوا جاتا ہے شق
 جس کے اک ادلے اشارے ہو کرتے تھے حل! مسئلے علم طریقت کے روق سے بھی ادق
 ہو رہی ہے اہل عرفان میں یہ باہم گفتگو ہو گیا کم اب کتاب معرفت کے روق

فکر ہے تاریخ رحلت کی تو کہدو اسے رشید

مرشد کامل امیر ملک معنی قطب حق

زبدۃ العلماء و فضائل بآب مولوی حافظ محمد ابراہیم صاحب گھڑی والہ
 کہ از مخلصان صمیمی حضرت ایشان است چند قطعہ بتازی و فارسی در مرثیہ و تاریخ
 حضرت ایشان نظم نمودہ است در پنجاب این یک قطعہ درج نمودہ میشود۔
 آہ از رحلت دلی جہان قطب عالم مقام و غوث زمان

عالم و حافظ کلام اللہ !
 مقتدر و مجتهد ملت
 غازی و ہم مہاجر و خوش خلق
 در شریعت نظیر نعمان بود
 در عرب و عجم مریدانش
 تاج آل امام ربانی !
 کرد رحلت بروز دوشنبہ
 یود روز دوم ز ماہ رجب
 چون تقخص نمودم از تاریخ
 ناظماً حین نزع جان پاک
 کلمہ پاک داشت در زبانی

خاتمہ در ذکر اولاد و احفاد و بعضی مریدین و تخلصین حضرت ایشان

فصل اول در ذکر اولاد و احفاد و ازواج حضرت ایشان

حضرت ایشان در عمر خودست بارگمتدانی کرده اند و سہ زوجات در حبالہ و نکاح
 آوردند اول آنہا والدہ شریفہ مایان است کہ در آغاز جوانی در حیات قبلہ گاہ خود
 تزویج نمودند از بطن آن پنج پسران و نہ دختران پیدا شدند و سیر و دو دختر از آنہا
 فوت شدند و سیر و ہفت دختر خلف گذاشتند کہ تا حال بقید حیات
 ہستند و عن قریب احوال آن می آید۔

دویم بار کہ عمر ایشان تقریباً شصت سال رسیدہ بود در کراچی بنت حضرت محمد
 فاروق ابن ابوالقاسم ابن حضرت عبدالکریم ابن حضرت شاہ ضیاء الحق شہید ابن حضرت

شاه غلام نبی قدس سرهم بحباله نکاح آوردند از لطن آن بی بی سیه دختر و سه پسر پیدا شدند که آنها در ۱۳۵۳ در واقعه زلزله کوئٹہ والہ زیر مکانهای منهدمہ در یک شب بحق رسیدند مگر یک پسر صغیر السن برادر ماسمی محمد حنیف کہ اورا بکوئٹہ برده بودند در حصانت خاله خود گذاشته بودند اجلتش نرسیده بود از آسیب مذکور نجات یافت و تا هنوز باقی است۔

سوم بار بی بی صاحبہ کوئٹہ والہ مسماة عائشہ از سادات کلی گل محبت علی جان آغا از قبیلہ سیدان اوریزی نکاح کردند بعد از واقعه کوئٹہ برادران بی بی صاحبہ سید موسی جان آغا و سید صاحب جان آغا بحضرت ایشان پیغام دادند۔ حضرت ایشان فرمودند کہ الحال نہ عمر من مناسب تزوج است و نہ مال و دولت دارم کہ امید وراثت داشته باشی چہ کہ من املاک خود بہ پسران خود تقسیم کرده و ادہ ام گفتند مطلب مانہ این است نہ آن مطلب ما فقط رضامندی و دجونی حضرت ایشان است پس حضرت ایشان قبول کردند در ۱۳۵۵ کہ عمر ایشان تقریباً ہفتاد و پنج رسیدہ بود بعد نکاح آوردند از لطن بی بی صاحبہ مذکورہ اولاد پیدا شد بی بی صاحبہ تا حال بقید حیات در سن ۸۵ سالی در جوہلی سابقہ بی بی کراچی والہ کہ معروف بجوہلی خورد است سکونت دارند بتلاوت قرآن و عبادات نافلہ و وظائف و اوراد مشغولی و ساعت تیری میکنند در امر دیانت و تقوی و طہارت قدم راسخ دارند بر قسمت خود و نصیب خود صابر و شاکر نشسته است۔

وامم المریدین والدہ شریفہ مایان مدظلہا وزید حیاتہا
بنت حضرت عبدالرحیم ابن حضرت محمد ایوب ابن حضرت اسماعیل ابن حضرت
شاه غلام حسن ابن حضرت شاه غلام محمد ابن حضرت شاه غلام محمد معصوم است۔

شجره نسب ایشان در جدار البیع یعنی حضرت
 شاه غلام حسن با حضرت قبله گاهی می پیوندند - آباد اجداد ایشان در تنعم و تمول وجود
 کرم از دیگر حضرات مجربیه و اقربان خود ممتاز بودند حضرت محمد یوب از پیشاد و هجرت کرده
 بقندهار آمدند و در حد و در خاکریز از مضافات قندهار قریب شاه مقصود قلعه و کاریز گرفتند
 کثیر الاموال و کثیر الاولاد بودند هفت پسر و نه دختر از ایشان خلف ماندند از انجمله حضرت
 عبد الرحیم که جد ما درسی بابو و بانواع کمالات و فضائل وجود و مباحث و محاسن اخلاق
 آراسته بود در غریب پروری و تفقد احوال عزیزان و بیوگان قوم خود ممتاز بود در قریه
 میرا خوران بر کنار ارغنداب که نهر معروف جانب غربی قندهار است سکونت داشتند
 قلعه نیک و باغبانهای میوه دار و اراضی و لکشا داشتند در عین جوانی بعمربیل سالگی
 ۲۹۶ م وفات یافتند و در حیات خود والده فقیر را بعمرد و از ده سالگی بحضرت قبله
 گاهی تزویج کرده داوند و در همان سال وفات یافتند و فرزند و دو دختر خلف گذاشتند
 آغا عبدالاحد و آغا عبدالحلیم که هر دو خالوی فقیر میشوند - خالویم حضرت عبد الاحد از میر
 اخوران نقل کرده در قریه جنگل سکونت پذیر شدند صاحب دولت و دیانت و عالی
 همت بودند یکبار در سنده در ۳۲۹ م که سفر حج میرفتند آمده بودند در آن سفر
 بین الحرمین الشریفین در راه مدینه در غربت وفات کردند -

و خالویم حضرت آغا عبدالحلیم در قلعه آبائی خود در میرا خوران سکونت داشتند و در
 مرتبه بسنده تشریف آورده بودند در ۳۳۳ م که این فقیر بقندهار رفته بود یک هفته
 عشره بجای او شان مانده بودم خیل شفقت و مهربانی پامی فرمودند خوش طبع و بی
 تکلف بودند صاحب بسائین و اراضی و در امور جهان داری بغایت ماهر و بسیار بودند
 هم در ارغنداب ۳۴۸ م تقریباً وفات کردند اولاد و احفاد هر دو حضرات در وطن خود
 موجود اند سلمه هم بر بیه سبمانه و تعالی و هم در دین سال حضرت آغا عبدالحلیم بر آورد

خدم حضرت آقا عبدالحلیم فرزند حضرت محمد ایوب بقید حیات بودند و در قریه خود مسی
 بسرخ چالاسکوت داشتند یکروز بجائے اوشان ہم رفتہ بشرف ملاقات رسیدہ
 بودم۔ حضرت ایشان در علوم درسیہ خصوصاً درس شنوی شریف خیلے ماہر بودند و
 ہمیشہ طالب علمان را پیش خود نگاه می داشتند و ادراہ سبق و طبق اوشان بنفس
 نفیس خود میگردند و این حضرت چند سال در نژدہ محمد خان باہل و عیال ہم سکونت
 پذیر شدہ بودند بعد از آن بوطن خود مراجعت نمودند و در ۱۳۴۲ لکنہ تقریباً در ملک خود
 وفات نمودند یک فرزند ایشان سہمی احمد جان موجود است از چند سال در سندھ در
 شہر کراچی مجر د اگذارہ می کند الفصہ کہ حضرت والدہ صاحبہ با حضرت قبلہ گاہی تقریباً
 ہفتاد سال رفیق حیات بودند و تا حال کہ عمرش از ہشتاد سال تجاوز کردہ است
 خوب طور طاقت نشست و برخاست دارند تفقد اولاد خود میکنند نماز و روز ہائے
 خود بجای آرند۔ باتکات قرآن شریف و وظیفہ دلائل الخیرات بسیار محبت دارند و
 تفسیر بزبان فارسی یا سندھی زیر مطالعہ دارند خط و کتابت از طفلی نیاموختہ اند چہ کہ در
 حضرات متقدمین مستورات پر وہ نشین را خط و کتابت ممنوع بود۔ تا حال سایہ شفقت
 و عنایت اوشان بر سر ما بسو ط است او سچانہ و تعالی ویر گاہ قائم و دائم دارد۔ خوش
 نصیبی مایان است کہ این قدر زمان طویل در آغوش شفقت والدین پرورش یافتیم
 الحال کہ عمر من ہشتت سال رسیدہ است مثل طفل دو سالہ بر من تملطف و شفقت
 میفرمایند و تفقد احوال من می نمایند کمتر کہے باشد کہ چون من شصت سال در
 کنار پدر و مادر بسر بردہ باشد۔

در بیان اولاد و احفاد حضرت ایشان

اگرچہ طبقہ مایان و اعقاب مایان قابلیت آن نداریم کہ ذکر خیر و سوانح اوشان در
 کتابے نوشتہ آید و تعریف آنها کردہ شود مگر از آنجا کہ دستور دقاعدہ مورخین برین

قرار گرفته که بعد ذکر صاحب ترجمه ذکر اولاد و احفاد و خلفاء و مریدین ہم میکنند ما را اتباع
 ایشان کردن لازم است چرا که بے ذکر متعلقین و منتسبین احوال صاحب ترجمه کامل
 و تمام نمی شود و ہم از جهت آنکه اگر چه ہم عصران و خوردان و بچه گان فی الحال بنظر مانی آیند
 مگر چه عجب اگر کسی بعد ازین صاحب کمال شود و احوال او در مستقبل از نظر پس آیندگان
 مستور و محتجب ماند پس در الوقت برائے دریافت احوال ایشان حیران و پریشان
 گردند و چیزی دریافت نشود شبلی نعمانی در سیرة الفاروق آورده که احوال طفلی و آغاز
 جوانی امیر المومنین عمر فاروق بسیار کم معلوم شده کسی را چه خبر بود که این طفل رفته رفته
 آخر فاروق اعظم میگردد. و ہم درین معنی شاعری گفته ے

قل لمن لم ير المعاصر شيئاً ویری للاوائل التقديماً

ان ذاك القديم كان حديثاً و سيبقى هذا الحديث قديماً

دور از کاروان و امانده بر راه فقیر عبد اللہ معروف بشاه آغا

ولادت من تاریخ ہشتم ماہ جمادی الاولیٰ سنہ یک ہزار و سہ صد و پنچ در قریہ نکلہ شدہ
 است۔ سیف الدین کشمیری در قصیدہ طولانیہ مادہ تاریخ از پنجم برج ^{ہنزلہ} فصل و کمال استخراج
 کردہ است۔

چونکہ در بناؤ و نواسگان حضرت کلان قدس سرہ فرزند زینہ اول من پیدا شدہم عزیزان و
 قریبان شادمانی ہا کردند و مبارکبادی ہا دادند بجای پدر و مادر حضرت جد و جدہ مراد را غوش
 تربیت گرفتند و خانہ آہنا نشود نما کردہم حضرت جد بزرگوار شہا مراد کنار خود بر چہار پائی
 می خپائیدند و وقت خفتن و بر خاستن دعا ہای ماثورہ خواندہ بر سر من دم میکردند و
 چون حضرت قبلہ گاہی بسفر نارہ یا دیگر کار ہائے حضرت کلان بیرون می رفتند سبق ہم
 حضرت ایشان مرا میدادند و بعد از رحلت حضرت کلان و ہجرت حضرت قبلہ گاہی بہ
 شدہ سایہ مراد پو الدین خود خصوصیت یافتہم و تا این زمان کہ عمر من شصت سال رسیدہ است

در ظل عاطفت در آفت والدین بسزایم و چون طفل شیرخوار بنواز و نعم پرورش یافتم -
 سخت بے انصافی و ناشکری باشد اگر من احسانها و شفقتها بے والد خود که بحال
 این کمترین مبذول می داشتند اندک از بسیاری ذکر نکنم و یک قلم چشم پوشی نمایم من
 لم یشکرناس لم یشکر الله و قال سبحانه و تعالی ان اشکری و لو الدیك
 چونکه او هم پدر من بود و هم پیر من و هم استا و من نعمتهای حضرت باری تعالی و تقدس
 بواسطه او بر من باریده اند و از دست او رسیده -

شکر لطف تو چمن چون کندهای ابر بهار که اگر خار و اگر گل همه آورده هست
 در اجتهاد و تعلیم و تربیت من توجه خاص فرمودند و الهه شریفه میگویند در ایام رضاعت
 تو شیر کم داشتیم و بیمار بودم پدر تو مرا سخت منع کرد که شیر و شیر دیگر که بر سر من نهدی تا چای
 ترا شیر دیگر زنی ندادم و از طفلی شیر سوخته و ضعیف الجسم ماندم، تعلیم قرآن شریف و
 درسیات فارسی اکثر خود مرا سبق میدادند الا چند روزی قرآن شریف پیش حافظ اسمعیل
 نقرج و چند سبق فارسی نزد مرحوم شیخ نور محمد کهن طبری خوانده ام - یک بار بر سبق زدن
 حضرت ایشان مرا یاد است کتاب بوستان در مسجد نزد حضرت ایشان بخواندم.
 سبق بخت نکرده بودم و خوانده نمی توانستم پس یک کلاه افغانی که بر سر من بود گرفته بر سر
 من زدن - دیگر بار نماز مغرب ناخوانده با اطفال بازی میکردم حضرت ایشان از مسجد
 برآمده مرا با اطفال بازی کنان دیدند پس از دست گرفته دوسه سیلی بر سر روی من زدند
 برای مشق نستعلیق من حضرت ایشان روزانه لوحی نوشته میدادند پیش روی
 خود نشانیده طرز تحریر هر حرف را نشان میدادند بعد از آن لوحی خاص طیار کردند و بر آن
 حروف ابجد خوشخط بجا قو کنده کردند و آنرا من سیاهی پر میکردم و سالها آن لوح موجود
 بود - بعد از آن از دست رفت در اطفال فارسی خوان آن زبان بیت بازی روح بود -
 عظامی نامه که بترتیب حروف تهجی از الف تا یا غزلهای من منظوم دارد و در آخر همه اشعار

التزام حرف لایم کرده مراید کنائیدند تا در بیت بازی مغلوب نشوم. و چون عمر من بدو
سال رسید و از فارسی فراغت یافتیم مرا از حضرت کلان عربی شروع کنائیدند و سبق
صرف بهائی حضرت کلان مراد او ند پس حضرت او شان بسفر حج طیاری کردند و
حضرت والد م را از خدمات قبله گاه خود فرصت نبود پس مولوی حاجی عبدالقیوم
بختیار پوری را برای تعلیم من مقرر کردند بعد از آن ایام مرا از حضرت کلان قبله گاه خود مرید
و داخل طریقت کردند. و دیگر اساتذہ حمیدہ چیدہ از علمائے سندھ مثلاً الحاج الحافظ
مولوی لعل محمد صاحب متعالوی و مخدوم حاجی حسن اللہ پانانی و مولوی خیر محمد گسی
طلبائیدہ برائے تعلیم من مقرر میگرددند و مرا از خانہ بطلب علم بیرون شدن ندادند.
تفسیر و جلالین و مشکوٰۃ شریف خود مرا خوانائیدند و دورہ صحاح ستہ
از اول تا آخر خود کنائیدند. چرا کہ علماء سندھ در علم حدیث کمزور هستند و رس و تدبیر
ایں فن شریف چنانچہ باید و شاید نمی کنند. حضرت ایشان تعلیم در عربستان یافته و از
محدثین و مدرسین آن دیار شریف سند گرفته و فیضیاب شده بودند.

چون عمر من بیانزده سال رسید خواہر زاد می خود بنت حضرت عبدالقدوس برائے
من خواستند تمام عزیزان و مخلصان را دعوت دادند و انتظام شادی خانہ آبادی
بنوعی شاندار و بارونق کردند کہ مثل آن اجتماع خاص دعائم تا الیوم بازنشده است
و چون من متاہل شدم برائے من خانہ علیحدہ در جنب حویلی خود تعمیر فرمودند از آن
اہلبیہ مرحومہ مرا اول دختر بعد از آن فرزند می پیدا شد کہ نامش حضرت ایشان
غلام صدیق تجویز فرمودند فرزند می جمیل صورت حسن العادت بود چون پنج سالہ شد و سبق
ہم شروع کردہ بود کہ ناگاہ بقضائی الہی جل شانہ فوت شد صد مہ سخت بدل من رسید
دیگر ہم در آن سال چند قضیہ ہائے عزیزان و دوستان اتفاق افتادہ بود. دل من از دنیا
و مافیہا برداشته شد و طبیعت من از خویش و بیگانہ متنفر و وحشت پذیر گردید پس

حضرت ایشان برائے اصلاح و تدبیر طبع من مرا ہمارہ چند رفیقان ظریف و خوش
طبع بشکار مرغابی کولاب منچر فرستادند و از انجا بسیر ہندستان و زیارت سرمنہ شریف روانہ
کردند و بعد از مراجعت آن طرف در بلہ پخانہ حضرت ضہار احمد صاحب برائے من
خوابستگاری کردند و دیگر شادی کنانیدند و برائے آن مکانی علیحدہ مقابل حویلی خود
طیار کنانیدند تا در یک مکان تخاصم و تخاصم ضعیفین واقع نشود و عیش من بے غرض نگردد
و چون در سنہ ۱۳۲۲ بسفر حرمین شریفین و زیارت مقامات مقدسہ طیار شدند و از
راہ عراق و نجد بجاز و از انجا براہ ریل از شام شریف و بیت المقدس سالماً و غانماً
بوطن خود معاودت نمودند چنانچہ بیان آن مفصلاً در سفرنامہ نوشتہ اند و مجملہ ذکر این
سفر مبارک دریں رسالہ ہم نوشتہ شدہ این مشتبہ عبارات ہمارہ خود برداشتند و بہ تمام
زیارات و مقامات مقدسہ مشرف گردانیدند۔

و از عنایات خاصہ ایشان صورت مکتوبی است کہ بنام این عاجز تحریر فرمودہ اند و بہ
تحریر آنکہ در سال ۱۳۵۹ این فقیر را از طرف خود بردعوت مریدان شمالی فرستادند و
برائے تلقین مریدان امر فرمودند مگر این فقیر از جہت عدم لیاقت خود پہلو تہی می نمود و طالبان
را بخدمت ایشان ولالت می نمود و عذر خود بخدمت والا نوشتہ فرستادم پس حضرت
ایشان در جواب آن این ارشاد نامہ تحریر فرمودند۔ آنچه بابت سلوک مخلصان و استعدائے
اوشان برائے دخول طریقت و اجازت ارشاد تحریر بود معلوم شد۔ برخوردار۔ وقت دانگی
ایشان گفتہ بودیم کہ ہر کہ طالب طریقت باشد اورا محروم نکنند تلقین طریقت و نصیحت
استقامت شریعت شریف کردہ باشی۔ باز مکرر تحریر پیشو کہ در عین ظلمات زمانہ
ہمیں راہ بار یک مجہدویہ قدس اللہ تعالی اسرار اہالیہا بانوار اتباع سلف صالح
ماندہ اگرچہ برای نام است تا ہم نشان اصالت و بوئی محبت دران باقی است۔ عمر
فقیر آخر رسیدہ۔ امانتی کہ از حضرت قبلہ و اجازت عام کہ باین ناقابل عطا فرمودہ بودند۔

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

فقیر ایشان می سپاروا الحمد لله که بار امانت باهل آن سپرده شد او تعالی توفیق
 نیک رفیق گرداند و مخلصان را از توجه شما ضعیف گرداند و السلام علیکم و
 رحمة الله و بركاته - کاغذی که برای صوفی آغا است معرفت حضرت فی الشیخ
 شیر آغای کابی در ذاک بفرسند چهار تکلی بران باید زد. خط هلاله برائے حضرت
 شیر آغا بطریق خیریت پرسی قرابت و از طرف فقیر تسلیمات نویسد حالات سفر و
 رفیقان تحریر نمایند. بر خور و ارا در حاجتمندان به نوع مردم هستند شما را باید که بمضمون
 خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین عمل نمایند. والسلام.
 ۲۸ محرم ۱۳۵۹ هـ روز جمعه از درگاه حضرت قبله قدس الله تعالی سره

محمد حسن عقی عنده

این فقیر را سه پسر است - غلام علی جان تولد او در سنه ۱۳۱۱ هـ در بیج
 الاول ۱۳۳۲ هـ با همشیره توأمه اش حلیمه شده است - حلیمه ۲۲ محرم ۱۳۳۶ هـ
 وفات یافت - بر خور دار نکود از خوروی سلیم الطبع و ضعیف المزاج و ارفع شده فارسی و
 ابتدایات عربی نزد مولوی حاجی لعل محمد خوانده است -

یک دختر و یک فرزند عبد الحمید سلمه تعالی دارد و ولادتش در غره ذی حجه ۱۳۶۲ هـ
 شده است چون عبد الحمید اول پیدا شد حضرت ایشان در کوشه بودند برای تعیین
 نام عرض داشتیم و گفتیم نامش اینطور مقرر فرمایند که دران یا عبد یا حمد باشد حضرت
 ایشان نامش عبد الحمید مقرر کردند و نوشتند که درین نام موافق مرضی شما هم عبد است
 و هم حمد چون آن در طفلی فوت شد و دیگر پسر پیدا شد باز نامش عبد الحمید داشتیم و چون
 آنهم فوت شد بر ثالث که الاکن موجود است باز عبد الحمید داشتیم و گفتیم اگر صد عبد الحمید
 بمیرند نامش بدل نخواهم کرد -

غلام نبی جان - تولد او در بلیر ۲۲ ربیع الاول ۱۳۴۲ هـ شده است کتب درسیه و

و گفتیم الخ از جنبت آنکه
 یعنی مرغان گفتند
 که نام این بچه بدی
 کرده شود
 ۱۲

علوم متداوله در مدرسه اینمانی قریب بود و نزد شاه صاحب حاجی امیر محمد شاه خوانده
نصاب تعلیم بفضله سبحانه و تعالی تمام کرده است.

محمد سعید جان تولد او روز عید الفطر ۱۳۳۳ گاه در رتبه سائیده شده در زیادت
یک سین بر عید نامش محمد سعید داشته شده اسعداه سبحانه و تعالی
اللهم اصلح حالهم و مالهم و اجعلهم من عبادك الصالحين اجمعين

برادرم حاجی عبدالستار فرزند دوم حضرت ایشان

در همت و قوت از باهر دو برادران فائق است و در فضائل علمی از مولویان زمانه کم
نیست در عبارت دانی و مطلب فهمی فکر رسا و ذهن ثاقب دارد. از عالی متهی او
چه گفته شود مثلاً پارسال که در عربستان قحط واقع شده بود همت و کوشش
بلیغ کرده از دیار سندھ غله گندم و مبلغ معقول چنده فراهم کرده برای امداد فقرا و
ساکین حرمین شریفین رسانید و با وجود مزاحمت حکومت و سد طریق و موانع حاله
در کار خود کامیاب گردید. تن تنها در جبال و براری رفتن و خوردن در مخادف و خطرات
انداختن و لبس کنین آن دیار مقدس و در جبال و بوادی و صحاری خیرات نقد و غله رسانیدن
کاری عظیم است و لائق مبارکباد و تحسین ه

آفرین باد برین همت مردانه تو.

همدران سال بعد از مراجعت او از سفر مذکور عنقریب حضرت ایشان قدس سره
بمرض الموت بیمار شدند و یکینیم ماه بر بستر علالت افتادند و انواع انواع بیماری ها
و زحمت ها کشیدند پس در خدمت و تیمارداری حضرت ایشان کمر همت بسته بجان
و دل کوشید و در علاج و معالجه و غذا و دوا و آسائش حضرت ایشان دقیقه فرو گذاشت
نکردن میان آرام طلب گاهی می آیدیم و گاهی میرفتیم او شب و روز دیگر کارها گذارشته حاضر
خدمت می بود.

تولد او در سنه ۱۳۱۱ در ماه رجب هم در قریه مکہ در حیات جد بزرگوار خود شده است حضرت
 ایشان او را بردوش خود می برداشتند و با او خوش طبعی می میکردند و خوش می شدند او را
 میگفتند تو چنین و چنان هستی او هم فوراً میگفت تو چنین و چنان هستی
 چهار بار خانه گرفته و کتختانی کرده است. اول دختر مرحوم آغا غلام دستگیر جان ولد حضرت
 غلام جان که برادر جد مایان بود از ان دو فرزند دارند. غلام فاروق و غلام عثمان. غلام فاروق
 در سنه سائید از تاریخ ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۲۱ متولد شده است و غلام عثمان
 تاریخ ۴ رجب ۱۳۲۳ هم در سنه پیدا شده هر دو بر فرورداران صاحب خانه و
 اولاد هستند. دوم دختر عمومی صاحب حضرت آقا محمد حسین زید برکات که آن مرحوم
 وفات کرد از ان اولادی پیدا نشد. سوم دختر ناموریم آقا عبد الحلیم که از لطن اویک
 فرزند غلام صدیق پیدا شد و آن مرحوم هم وفات کرده. تولد غلام صدیق تاریخ ۲۵
 محرم ۱۳۴۶ است نوجوان طالب العلم است تا حال کتختان شده. چهارم دختر آغا
 غلام اسمعیل صاحب فرزند حضرت فدای جان آقا ساری والہ که تا حال این بی بی
 حیات است و از لطن این بی بی چهار صبیہ صغیرہ پیدا شدند رقیته و حدیثہ
 و عطیہ و صفیہ. بعد از تحریر این سوده بی بی اخیرہ مع صبیہ خود صدیر
 نیز انتقال نمود.

برادر م حافظ ہاشم جان فرزند سوم حضرت ایشان

بفضائل عدیدہ موصوف است و بصفات حمیدہ متصف. تولد او در ماه ذی

قعدہ ۱۳۲۲ در سائیکہ حضرت ایشان کرت ثالثہ بحرین شریفین رفتہ بودند در قریہ

سنہ سائید واقع شدہ چونکہ تولد او بعد از بنات خمسہ شد و آخرین اولاد والدہ مایان

بود منظور نظر والدین گردید در صغرسن حضرت ایشان در سفر سندھ اورا با خود می بردند و

سبق میدادند بعد از درس فارسی بحفظ قرآن شریف اورا مامور کردند و علاوہ از کوشش و

محنت خود یک حافظ خاص مرحوم حافظ احمد صدیقی قاری برایش مقرر کردند
تا کہ بنعت حفظ قرآن موفق گردید شادمانی ہا کردند و احباب و اصحاب را دعوت عامہ
دادند۔ احتفال عظیم و شاندار عجل آید یکے از شعرائی وقت مادہ تلخیص از لفظ حافظ ہاشم
بر آوردنی الواقع این از اتفاقات عجیبہ و نادرات غریبہ است۔ آغاز کتب عربی
درینجا خواند بعد از ان اورا با جمیر شریف در مدرسہ معینیہ نزد مولانا معین الدین فرستادند
سالے چند در ان جا گذرانیدہ نصاب درس کتب متداولہ در انجا خواند و ہم در ان
ایام پیش حکیم نظام الدین برادر مولانا معین الدین فن طب و طریق علاج و معالجہ
امراض حاصل کرد کہ تا حال با ان اشتغال دارد و درین فن صاحب فکر سا و
فہم صائب است۔ ہمدان زمانہ طالب علمی حضرت ایشان تجویز تزویج او بخواہر
زادی خود دختر مرحوم حضرت شمسین جان آغا نمودند رسم شادی خانہ آبادی و دعوت
دلیمہ بطریق شاندار عجل آورد۔ از لطن او دو فرزند پیدا شدند۔ فضل اللہ و محمد زبیر
محمد زبیر در صغر سن فوت شد و فرزند کلانش بر خورد و فضل اللہ در سنہ ۱۳۴۲ تولد شدہ
در سیات فارسی و رسائل ابتدائیہ عربی خواندہ است ہمدین سال روان بہ ماہ ربیع
الثانی کار شادی خانہ آبادی او حضرت ایشان بسر پستی خود انجام نمودند و در ماہ بہامی
حضرت عموی صاحب باد دختر مرحوم محمد اسمعیل جان رسم کتخدانی بجا آوردہ شد۔ و این آخرین
کار شادی کتخدانی بود کہ از اولاد نبار خود حضرت ایشان در حیاتی خود سر انجام نمودند۔
بعد از تسوید این اوراق برادر ہم مذکور را دیگر فرزندی ہم پیدا شدہ مسی محمد عابد سلمہ سجانہ
و تعالیٰ و البقاء۔

برادر ہم محمد حنیف جان فرزند چہارم حضرت ایشان

ایں برادر علاقائی مایان فرزند چہارم حضرت ایشان از زوجہ ثانیہ بی بی کراچی والہ است
تولد او در شہر کراچی ۲۱ محرم ۱۳۵۳ ہجری با برادر توأم خود عبد اللطیف یکجا شدہ است عبد اللطیف

را ہمراہ والدہ او و دیگر اطفال ہمراہ خود بکوٹہ بردند وہمہ در زلزله کوٹہ مردند الا این بچہ کہ در کراچی گزارشتہ
 بودند از واقعہ زلزله سلامت ماند قرآن شریف و فارسی ابتدائیہ نزد حضرت ایشان خواند
 باز از جہت کم فرصتی خود بے شوقی او بطرف نگر ٹہٹہ نزد مولوی حاجی محمد حسین اور فرستادند
 کہ تا حال در انجمنی ماند و نزد مولوی صاحب سبق می خواند علم و ہدایت نصیب گرداند۔

فصل در ذکر بعضی اجباب مریدان خاصہ حضرت ایشان

مریدان تلقین یافتہ حضرت ایشان در ملک سندھ و بلوچستان و خراسان بسیار
 و بیشمار اند و حساب آن ما معلوم نیست۔ یک بیاضی سابقاً دیدہ بودم کہ در ان حضرت
 ایشان نامہائے مریدان و ولایت و قومیت و سکونت ایشان بطریق قہرست قلمی
 فرمودہ بودند و در ابتدای رشد و ارشاد این سلسلہ قائم فرمودہ بودند مگر بعد از ان آنرا
 ترک فرمودند و نام و نشان کسی نہ شدند بعضی کسان می آمدند و ایشان را نمی
 شناختند تا کہ خود میگفت من فلاں کسم و در فلاں وقت مرید حضرت ایشان
 شدہ ام۔

حضرت ایشان در پی جمع آوری مریدان نبودند غلغلہ سازی و ہنگامہ پردازی را دوست
 نداشتند خصوصاً از مرید کردن امر در روسا پہلو تہی میکردند و میفرمودند کہ بر مرید شدن
 اصحاب دولت و ثروت ہیچ اعتباری نیست اگر بجزو نیاز و طلب صادق کے
 پیش می آید اول ازومی پرسیدند کہ بابا اول تو از کجا مرید شدہ و پیر خانہ شما کد ام است
 اگر میگفت از فلاں پیر یا خانوادہ مرید شدہ ام۔ میگفتند پیش پیر و مرشد خود بر دید
 شمارا آنجا فیض و فائدہ حاصل خواہد شد۔ و اگر میگفت از کے مرید نشدہ ام یا پیر من
 فوت شدہ است و قائم مقام او نمائندہ است یا نا اہل شدہ است اور مرید میگفتند
 و اگر کے صاحب علم و فہم می بود اول اور امر با ستخارہ میفرمودند بعد از ان داخل طریقہ و مرید میکردند۔

آخوندزاده ملا محمد ایوب کاکر پشین والہ

کہ در ماہ گذشتہ از کوشش برائے عبادت و مزاج پرسی حضرت ایشان آمدہ بود۔
 قصہ مرید شدن خود و واقعہ منامی خود با فقیر نقل کرد گفت کہ من چون دیگر مریدان
 چشم پوشیدہ مرید شدم بلکہ خوب طور تحقیق کردہ و صورت حضرت ایشان را اورہ واقعہ
 دیدہ و شناختہ بعد از ان مرید شدم صورت حال و تفصیل اجمال آنکہ بعد از تحصیل
 علوم در سبب مراد شوق سلوک و داخل شدن در طریقت پیداشد پیران و مشائخ
 دور و نزدیک را میدیدم می شنیدم دل من جایی قرار نیک گرفت۔ از آغا سید عبدالحلیم
 کہ پیش از من مرید حضرت ایشان شدہ بود۔ وصف حضرت ایشان می شنیدم مگر
 باکے نیکو دم گفتم کہ ہر کسی وصف و تعریف پیر خود ضرور میکند۔ درین تمنا و آرزو شب
 و روز میگذرانیدم آخر استخارہ ہائے سنونہ شروع کردم و متواتر نہ شب استخارہ
 کردم۔ نہم شب چون خواب رفتم می بینم کہ بسیار تشنہ شدہ ام گرمی و خشکی مرا
 بے تاب و بیقرار کردہ است از آغا عبدالحلیم مذکور آب میخوام او میگوید بالاسی آن کو
 مکانے کہ دیدہ میشود و اشارہ بآن طرف کردہ میگوید آنجا آبی خشک بہت و در ان
 مکان شخصی نشسته آب میدہد بیا کہ آنجا رفتہ آب خوردہ سیر شولیم ہر دو بآن طرف
 روان شدیم در راہ حفر ما و مفاکہا بودند او مردی ضعیف و ناتوان بود رفتہ نتوانست
 دمن مردی قوی جوانہ بودم جبت ہازدہ خود را آنجا رسانیدم می بینم کہ مردے سفید
 ریش بصورت و ہیئت کذائی نشسته است و ساوار کلان نوالہ دار و پیالہ ہائے
 چائی خوری دار پیش روی او دانستہ اند و از ان ساوار آب سرخ رنگ مثل
 شربت انار مردمان را میدہد من ہم رفتہ آب خواستم نولہ ساوار پیچیدہ یک پیالہ
 چائی خوری پر کردہ مراد او ندیدم دیگر خواستم دیگر دانمہ حتی کہ پنج چائی خوری ہا خوردم و ششم
 ہم خواستم فرمودند بس است حال بس است پس از ان مکان بیرون شدہ آمدم

دیدم که گلد سگان در پس من افتاده اند و غوغا میکنند نوعی از آنها خود را خلاص کرده بجائے
 خود رسیدم و ہمدان حال بیدار شدم علی الصبح از خواب برخاستم پیش آغا
 عبد الحلیم رفتم و گفتم حلیہ و صورت مرشد شما چه طور است او چیزی شکل و شباهت ایشان
 بیان کرد فوراً گفتم بر خیز کہ با سٹیشن برویم و بخدمت حضرت ایشان برسیم نماز فجر خواندہ
 ہر دو با سٹیشن روان شدیم و برابر بعد از ظہر بجائے حضرت ایشان در شاہراہ کلی رسیدیم
 حضرت ایشان آنوقت در بالا خانہ خود مطالعہ کتابی میکردند کہے رفتہ خبر داد کہ فلانی و
 فلانی آمدہ است ہمچنان آن کتاب در دست گرفتہ در محل مطالعہ انگشت داشتہ
 بیرون آمدند ملاقات و مر جا کردہ بامانشند چون چشم من بر روی مبارک افتاد
 دیدم کہ بعینہ ہو ہو ہمان محبوب در باشی ووشینہ است کہ شب آنرا بخواب دیدہ
 ام دران وقت دل من در طپش و اضطراب آمد پیدا صاحب حقیقت احوال من
 عرض کرد کہ این آخذ زادہ پیش امام بایان است برای مرید شدن آمدہ است۔ از
 خدمت حضرت ایشان تلقین ذکر و توجہ باطنی التماس دارد حضرت ایشان حسب
 دستور فرمودند کہ بابا مثل نخ و پیران در زمانہ بسیار اند ہر جا کہ دل تو خواہد مرید بشو من
 لائق این کار نیستم گفتم قسم است مرا بخدای تعالی و تقدس اگر تو مرا مرید نیکنی در تمام عمر
 از دیگر جا مرید نخواہم شد و عمر من پر یاد خواہد رفت فرمودند خوب است شما اول
 استخارہ بکنید بعد از ان دیدہ خواہد شد۔ جسارت کردہ باز عرضدا شتم کہ نہ بار استخارہ
 کردہ بعد از ان در نیجا آمدہ ہستم ساعتی تا تل کردہ فرمودند خوب است وقت صبح
 بعد از نماز پیش من حاضر شوی۔ وقت صبح التفات فرمودہ مرا مرید کردند و تلقین
 ذکر قلبی نمودند و ترتیب مراقبہ ارشاد فرمودند و عنایاتی بجال من فرمودند کہ تا حال ذوق
 و شوق آن در دل من شعلہ زن است و بعد از سالے کہ حضرت ایشان بکوشہ آمدند
 باز آمدہ سبق دیگر لطیفہ گفتم و از عجائب اتفاقات آنکہ موافق ہاں گلاہہائے شربت

در حیاتی او شان پنج سبق و فعه بد فعه گرفتیم زیاده نصیب من نشد
مولوی حاجی محمد علی تالیپور از قوم بلوچان تالیپور ساکن شنده جام ضلع حیدرآباد
 سنده عالم فاضل و صوفی صاحب دل بود بحسن صورت آراسته و کمال معنی پیوسته
 صاحب تقوی و طهارت و نظافت بود علم ظاهری از مولوی محمد حسن حیدرآبادی خوانده
 بود با اهل و عیال بحرستان رفته چند سال در آنجا اقامت کرده باز بسنده معاودت
 نمود وجه معاش و کفاف عیال خود از وجه زمینداری میکرد و خود بمراقبات و وظائف
 و عبادات و درس و تدریس مشغول داشت صاحب حقائق و معارف و اسرار و
 مستور الحال بود از بعضی عرائض او که بخدمت حضرت قبله گاهی می نوشت و استفسار
 واقعات و مناسبات می نمود پی ب حقیقت احوال او می بردیم حضرت ایشان جوابهای
 مفصل می نوشتند با حقائق و معارف در آن ضمن بیان میکردند افسوس که آن اہلیت
 و استقامت در فرزندان او باقی نماند و آن مجموعه مکاتیب شریفه بدست ما رسید در
 سنہ ۱۳۴۷ انتقال کردند۔

فقیر حاجی علی محمد جروا ریس فقیر حاجی احسان جروا که ذکر خیرش حضرت ایشان در
 رسالہ تذکرۃ الصالحین "نموده اند و از صالحین چشم دید خود شمرده اند صاحب ترجمہ
 حاجی علی محمد نیز مرد صالح سفید ریش مثل پدر خود مخلص خاص و نیکو کار است اگر چه خود
 عربی خوانده نیست مگر بصحبت علماء و مطالعہ کتب سندھی از مسائل نماز و روزه بسیار
 خبردار است حضرت ایشان در ضمن ذکر حاجی احسان ذکر خیرش حاجی علی محمد نیز
 نوشته اند و باین صفت یاد کرده اند که در فرزند کلاش حاجی علی محمد بحر پنجاب سالگی تقویاً
 موجود است و بصلاح موصوف با وجود آنکه در قوم جروا عقیده اہل سنت و جماعت
 کم است اما حاجی علی محمد آن قدر سنی متصلب است که نامہائے ہر سہ فرزندان خود
 صدیق و عمر و عثمان و نام نبیرہ خود معاویہ داشته است کہ در ملک سنده ہمین نام

از کے دیگر درشنیدن نیامده۔ تا حال بقیہ حیات است۔

فقیر حاجی نصیر لغاری قریب قریب چہترہ تعلقہ ٹنڈہ الہیارا میں درویش
مرید حضرت کلان بود و کسب از کار و لطائف و مراقبات از حضرت ماکرہ۔ علوم
در سیہ خواندہ بود بکثرت ذکر و مراقبہ و شب خیزی شغل میداشت۔ در مردمان
بکشف قبور و اجابت دعا و صحت استقارات شهرت یافت از دور در مردمان
حاجت مند پیش او می آمدندہ ہزارات ادلیا برائے دعا و استخارہ گرفتہ می بردند۔
حضرت ایشان ازین کارها اور اسخت منع میفرمودند و ہمیشہ بستر اتوال ارشاد
می نمودند بیچارہ چون لاچار میشد چیزی میگفت کہ در استخارہ چنین و چنان دیدم
و صاحب قبر چنین گفت مگر مہربانی کردہ این سخن مخفی دارید تا حضرت ایشان نشنوند
و مر از جرد توبیح نکلند۔ تاریخ ۱۱ شہر شوال در سنہ ۱۲۵۶ ہجرت ابدی پیوست۔

مولوی عبد اللہ احمدانی ساکن قریب خود نزدیک ٹنڈہ غلام علی از قوم بلوچان
احمدانی عالم فاضل خلیفہ و شاگرد رشید مولوی حاجی لعل محمد مشاری والد بود در تحریر
فتویٰ و فصل خصومات مہارتی خوب داشت اکثر مردمان گرد و نواحی برائے فیصلہ
خصومات اور اگر فتنہ می بردند حق گو و راست باز بے ریا و بے پروا عالی ہمت و صاحب
جرات بود پیش امام و ملازم مسجد میر صاحبان در ٹنڈہ غلام علی می بود۔ در ایام عاشورا
بشی در مجلس میر محمد بخش خان مالپور مجلس تعزیر خوانی منعقد کردہ بودند در ان
مجلس مرثیہ گوین بعضے کلمات ناشائستہ بر زبان رانند مولوی صاحب را
رگب حمیت بجوش آمد یک چوبدستی کلان بدست گرفتہ بالا شد بر ہر کس کہ وارث
برابر میشد بے تحاشا میزد و نعرہ زد کہ ای حرام زادگان با شیدا مرد ز یا شمارا قتل میکنم
یا خود را ہمہ در افراتفری فدا شدند تمام مجلس را در ہجم و برہم کرد و تن تہا بر تمام جماعت
رافضیان غالب آمد کہے را مجال نشد کہ پیش روی مولوی صاحب ایستادہ شود۔

یک سال در سنده آب دریا طغیانی کرد غرقانی زمینها و قریه ها بصورت مهیب پیدا
 گردید مولوی صاحب هم در آن سال همت کرده بطرف خود بندها بسته قریه های
 خود را و مردمان را از غرقانی محفوظ گردانید بنا بر آن در حیدرآباد در بارگورنر منعقد گردید
 و کسانی که خدمات شائسته بر روی کار آورده بودند در سرکار مراد داده بودند انعامها
 و آفرین نامه ها میدادند مولوی صاحب را گورنر هم یک آفرین نامه عنایت کرد.
 در آن محفل که از امر او اعیان دولت پر بود یکبار مولوی صاحب از کرسی برخاسته
 آواز کرد که صاحب! این چه انعام و اکرام است اول بادشاهان اسلام مردمان کاری
 را خلعت ها و جاگیر با عطا میکردند شما فقط یک پرزه کاغذ با عنایت کرده اید گورنر
 حیران شد که این چه میگوید که را از صاحبین خود پرسیدند که مولوی صاحب چه
 میگوید یکے از چال بوساں عرض کرد که مولوی صاحب شکر تہ حضور بجای آورد و دعا گوئی
 دولت میکنند. باز مولوی صاحب فی الفور برخاسته گفت نے نے صاحب! من
 این طور نمی گویم من میگویم کہ این آفرین نامه را من چه کنم باید کہ جاگیر یا خلعت یا منصب
 بمن عطا کنند. تمام حاضرین از جرات او تعجب کردند و او را بزور نشانند و در دل
 همه خوش شدند کہ راست گفت و آنچه در دل با بود ظاہر کرد سنی حنفی صوفی صاف
 صحیح العقیدہ متصلب فی المذہب متمکن فی الشرب بود دیگر مولوی صاحبان در
 فتنہ بخدمت بیلاب آزادی از جارفتنه این ثابت قدم و محکم ماند و با آنها مناظره
 و بحثهای معقول کرده لاجواب و ملزم می نمود. در محبت و اخلاص پیر خود فانی بود
 ہر ماہ یا بعد از چند گاہ ضرور حاضر حضور میشد یا بکوٹہ می رفت و از دیدار مرشد خود دیدہ
 پر نور و دل خود مسرور می نمود. بعد از رحلت حضرت ایشان ہمدردان سال بسیار شدہ
 داعی اجل را بیک گفت و بیاران خود پیوستہ
 در وحشت مرگ بیم تنہائی نیست یاران عزیز آن طرف بیشتر اند

در سنه ۱۳۶۶ انتقال نمود سه فرزند ان دارد از ان جمله مولوی محمود صاحب علم و فضیلت است۔ بارک الله تعالی فیہم۔

حاجی محمد علی لغاری سلمه۔ مروی ظریف خوش طبع از مریدان حضرت صاحب کلان قدس سره است حضرت ایشان را طرافت و خوش طبعی او پسندی آمد صاف دل و صاف گوی است هر چه در دلش می آید بے حجاب بر زبان می آرد روزی هشت آنه ریزه بخدمت حضرت ایشان نذرانه گذرانید و عرض کرد که حضرت آنچه کنم "عالی سرکار" یعنی زن خود را گفتم که یک من باجره بده تا فروخته بخدمت مرشد خود نذرانه بدم نداد لاچار هر چه بدستم بود آورده حاضر کردم و گفتم که مرشد من باینهم راضی خواهد شد مگر عالی سرکار راضی کردن مشکل تا حال تخریب که عمرش هشتاد سال باشد بقید حیات است۔

حاجی محمد علی

مرزا فیض احمد بیگ

مرحوم مرزا فیض احمد بیگ ولد جناب مرزا محب علی بیگ از خاندان معزز بود ابا عن جد در زمانه حکومت طالبپران خواه انگریزان خاندان ایشان بمناسبت علیه فائز بود و بعلم فارسی را انگریزی سرفراز خودش هم اول در ملازمت سرکاری عمری گذرانید بعد از گرفتن پنشین رجوع و انابت بدرگاه حق جل و علا نمود مثل پدرش مرزا محب علی بیگ در اذکار و مراقبات شب و روز اشتغال می نمود درین حکمت که موروثی خاندان او بود و نسیره مرزا خسرو بیگ بود دستری خوب داشت روزی او را گفتم که مرزا صاحب دل من بسیار ضعیف است۔ براسه تقویت قلب کدام نسخه یا علاجی مناسب مزاج من تجویز بکنید ساعتی فکر کرده گفت قاعده اطباء این است که هر عضو از انسان بر یا صنت کردن قوت و طاقت میگیرد و طریقته شمانقشندیه است و ذکر قلبی ریاضت قلب است ذکر بسیار بکنید که دل شما قوت گیرد۔ در سنه ... لاول در حلت نمود۔ راحمہ اللہ تعالی علیہ

مرحوم سید غلام شاه حکیم ٹنڈہ محمد خان برادر حکیم سیالہ بخش شاه ولد سید
نور محمد شاه حکیم نندانی فضائل و کمالات علمی و عملی این خاندان عالی شان اگر مفصل
بنویسم کتابی دیگر طیار میشود

در اسلافش کرم طرز قدیم است کریم ابن الکریم ابن الکریم است
میر عبد الفتاح جد او شان امیر الامراء استاد الاطباء و در عصر خود ثانی ابن سینا
بود در علوم و فنون شتی مهارتی کامل داشت در فن سپاهگیری و پتہ بازی آشنبری
و موسیقی نظیر نداشت از طرف محمد شاه بادشاه دہلی بسفارت از ہندوستان بلران
رفت و پروانہ آزادی ملک از نادر شاه گرفته آورد و با وجود این ہمہ فنون صاحب کرامات
و مکاشفات و حضور بی بود از حضور آن حضرت سرور کائنات بخطاب نمکین مشرف
شده بود۔ این خاندان شرافت را با خاندان ما از ہفت پشت رابطہ اخلاص و
محبت مربوط و سلسلہ اتحاد و یکجہتی مضبوط بود۔

موصوف را با حضرت قبلہ گاہی رابطہ اخلاص و محبت صمیمی بود ہمدم و ہمراز
حضرت ایشان بود تا زنده بود ہر روز از ٹنڈہ محمد خان پا پیادہ وقت شام بحضور
شریف می آمد مراقب و مشغول بہ اطن در مسجد می نشست و بعد از نماز عشا
رخصت گرفته باز بخانہ میرفت۔

حضرت ایشان ہمیشہ علاج و دوا از وی گرفتند و مسئلہ شرعی دفتوی از میان
حاجی لعل محمد در سالیکہ حضرت ایشان بسفر عربستان روانہ شدند قبل از مراجعت
ایشان چند روز در ۳۳۳ھ وفات نموده بود۔ افسوس کہ ازین خاندان جلیل
ایشان فضیلت علمی و کتب خانہ قلمی رفت یک فرزندش سید غلام مرتضی شاه
سند یافتہ طبیبہ کلج دہلی بکار و بار طبابت گذران خود میکند و دیگر فرزندش حاجی
نور محمد شاه مرد صالح و نمازی در ملازمت سرکاری عمر بسری برد

سید غلام شاہ حکیم

میر عبد الفتاح

سید حاجی عبدالشاه در طرائف

سید حاجی عبدالشاه و اہل طرائف اخلاص داد و اعتقاد بمرشد خود
 ہر کس دارد مگر این شاہ صاحب را ادب و اعتقاد بسپرد جذبہ و جنون رسیده
 بود اگر کسی گو کہ از معززین و معتبرین زمانہ باشد اندک سوراوب در گفتن یا رفتن یا
 نشستن با حضرت ایشان میکرد طاقت تحمل نداشت فوراً باو میجنگید و استیزہ
 می نمود ہم سید ہم زمیندار و ہم حکیم بود کسی را مجال نمی شد کہ با او دم بزند خود از بیاض
 طبابت مستغنی بود مگر ہر مریض کہ پیشش می آمد اول نذرانہ مرشد از او گرفته باز
 علاج میکرد و آن ہمہ را جمع نموده بخدمت حضرت ایشان میرسانید و خود ہر چه
 داشت از املاک متحرک و غیر متحرک حتی کہ خانہ و اوطاق ہمہ را بہ حضرت ایشان کردہ
 دستاویز نوشتہ دادہ بود۔ در تمام سفر عراق و حجاز و شام رفیق حضرت ایشان بود۔
 در ۳۳۴ھ بجای خود لا در حلت نمود و حضرت ایشان بخشش او را نگرفتند
 و پس بدیگر وارثانش دادند۔

شاہ صاحب حاجی فضل علی شاہ سلمہ ربہ حلیم الطبع شریف المزاج از
 سادات لکھنوی سنی صاف صحیح الاعتقاد است و سفر سندنہ ہمیشہ با حضرت
 ایشان مصاحب می بود و در سفر عربستان براہ خشکی نیز تا آخر رفیق شفیق بلکہ خادم
 الرفقا بود و در قافلہ رشتن ہم پیم و ہم کجاوہ مرحوم سید عبدالشاه و اہل طرائف و ملازم او
 بود چرا کہ بخرنج او سفر میکرد و چونکہ مرحوم مذکور الصد زود رنج و نازک مزاج بود۔ گاہ
 بیگاہ خواہ مخواہ او را زبرد توپرخ می کرد مگر آفرین بر جوصلہ این شخص کہ اینقدر تحمل بردباری
 نمود تا آخر شیوہ و فاداری را ترک نہ نمود۔

مرحوم آخوند صاحب حاجی عطا محمد خان متعالمی از آباد اجداد مخلص و
 مرید آباد اجداد ما بود بلکہ در بذل و عطا و بجا آوری خدات جانی و مالی لو آہنہا ہم فائق
 و بالاتر نیاکان او صاحب علم و عقل و فراست بودند و در زمانہ ثانی پسران نزدیک

شاہ صاحب حاجی فضل علی شاہ

مرحوم آخوند عطا محمد خان

میران سنده بسیار تقرب و اعتماد داشتند قلمدان وزارت و سفارت بدست
 او شان بود در شیوه شعر گوئی و انشا پردازى خاندان شان ممتاز بود مرحوم عظامحمد خان
 هم فارسى دان و هم انگریزى خوان بود با وجود مال و دولت و ثروت موروثى در بلازمت
 سرکارى هم بعهده انجینیرى سرفراز بود در آخر پیشین گرفته زمیندارى خود را سرپرستی و
 نظردارى مى نمود با فقیر محبت و اخلاص قلبى داشت و احسانهاى بسیار کرده است
 اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اعف عنه و الحق بالصالحين - در سنه ۱۳۶۰
 لا ولد رحلت کرد برادرزادگانیش عزیز الله خان و عبد اللطیف بر الملک او متصرف اند -
 مرحوم مولوى نظر محمد دیهانی هم عمر هم سبق من بود سالها سال با هم یکی گذرانیدیم
 والدش مرحوم قاضی عبد الرحمن بعد از خواندن درسیات فارسى برائے تعلیم عربی او را
 در سنه ۱۳۰۰ ساپند او آورد من در آن زمان کافی و هدایت النجوم خواندم اول چند ساله ها
 صرف و نحو پیش من خواند آخر با من ملحق شد و در کتابهای فوقانی هم سبق شدیم تا آخر
 کتب درسیه پیش اساتذہ یکجا خواندیم الا آن وقت که مولوی خیر محمد صاحب از نجبا
 گذاشته رفت مرحوم مولوی نظر محمد بدلی رفت و تقریباً پنج شش ماه در مدرسه
 مولوی عبد الرب صاحب تعلیم گرفته باز بسنده آمد و هم در این جا نزد مولوی خیر محمد
 نگسی دستار فضیلت بست و بهلک خود در قریبه دیهات ضلع نواب شاه سنده
 بترویج شریعت و طریقت هدایت خلق مشغول شد بر جلای خود مدرسه جدیدیه
 جاری کرد و کار طبابت و معالجه مریضان هم شروع کرد گویا هم طبیب روحانی بود و
 هم حکیم جسمانی مردمان از اکناف و اطراف پیش او رجوع کردند - بلے
 هر کجا چشمه بود شیمون مردم و مرغ و مور جمع آیند
 صحبت او موثر و وعظ او پرتاثير بود بسیاری مردمان از صحبت او براه راست
 آمدند بنابر روزی مشغول شدند و بسیاری از فرقه های متبدعه چون قادیانیان و

اہل تشیع بو عظا و نصیحت و مناظرہ و مفاہلہ او ہدایت پذیر شدند بعضی با او عداوت ہا کرتند
 و در پے آزار او شدند مگر آن مرحوم از کار خود دست بردار نشد و از نصب العین خود باز
 نگشت. کار او شب و روز ترویج طریقت و مداحی طریقتہ نقشبندیہ و وصف مرشدان
 خود بود در سائر اوقات و ہمہ حالات ذکر و فکرش ہمیں بود کہ مردمان داخل طریقتہ
 نقشبندیہ شوند و ہر کس مرید حضرت ایشان گردد مریدان آن طرف اکثر بواسطہ او
 داخل سلسلہ ارادت شدہ اند۔

مرحوم در عشق و محبت پیر خود فنا فی الشیخ بود و دیگر کسی بنظرش نمی آمد یکبار در
 سفر ہندستان با من رفیق بود ہر جا کہ میخواستم بملاقات بزرگی از بزرگان موجودہ بروم
 مرحوم بلطائف الحیل مانع میشد عذر ہا میکرد و پیمانہ ہا میبست کہ الحال وقت گرمی
 است یا راہ دور است شمارا تکلیف خواہد شد و در آخر صاف میگفت کہ محبوب
 در خانہ موجود است و دیگر چارفتن چہ ضرور است۔

مرحوم حاجی خیر محمد چوہدری جمالی دالہ نقل کرد کہ من برائے زیارت در سٹڈہ سائیداد آدم
 حضرت ایشان مرا برائے کاری با سٹیشن سٹڈہ فرستادند اتفاقاً مولوی نظر محمد در
 ریل آمد و اول بار با ہم ملاقی شدہ کیجا بہ سٹڈہ سائیداد آدمی آمدیم و در راہ از من
 احوال در گاہ و خیریت صاحبزادگان و ورود مہمانان می پرسید من گفتم یک حضرت
 مجددی از طرف ہرات آمدہ است بسیار نیک شخص است میگوید کہ امر دوز
 خاندان حضرت مجددیہ دو کس صاحب فیض و برکت ہستند کہ از وجود انہا خاندان
 روشن است یکے این حضرت شاکہ در سندہ ہست و دیگر حضرت فلان کہ در ہرات
 است از شنیدن این سخن یکدم مولوی صاحب بچویش آمد و گفت ہاں !
 اینطور میگوید غلط میگوید خطا کردہ است مثل حضرت صاحب در دنیا کسی نسبت
 مرحوم در سٹڈہ تاریخ ۹ جمادی الاخری روز سہ شنبہ در قریبہ خود انتقال نمود۔

مرحوم دو پسر دارد کلانش غلام محمد و عرف مولوی غلام حسین صالح و نیکوکار
 نیک صورت و نیک سیرت است فرزند دوشش بر خوردار نور احمد لعمر بیت
 سالگی طالب العلم سعادت آثار صلاحیت شعراست و با فرزندم بر خوردار
 غلام نبی جان در مدرسه "ایمانی" بدستور والد او با من یکجا سبق میخواند.

قاضی خان محمد و حاجی جان محمد هر دو برادران عینی مرحوم مولوی نظر محمد و
 فرزندان مرحوم قاضی عبدالرحمن هستند همه برادران و فرزندان او شان اولاد مرحوم
 قاضی عبدالرحمن بصلاح و فلاح موصوف اند باخلاص و اعتقاد و محبت و بجا آوری
 خدمات پیرخانه خود معروف همه فروع شجره طیبه اند انبتهم الله نباتا حسنا.
 حاجی خان محمد مردی صاحب اخلاص و محبت کشاده دل بلند حوصله و عالی همت
 است عمرش وقت تخریر این سطور شصت و پنج سال باشد کلانترین خانواده
 است و بکار زمینداری خود شاغل و دو فرزند سعادت مند دارد و خالصا صاحب قاضی
 غلام رسول و حاجی غلام صدیق -

برادرش حاجی جان محمد مردی درویش صفت نیک عقیدت است
 بانکه انگریزی خوان و در ملازمت سرکاری عهده و منصب عالی دارد و مگر وضع و صورت
 و لباسش خالص اسلامی است و درین معنی امر در نظیرش نایاب -
 فرزندان دارد کلان شان مولوی حاجی عبداللطیف از علوم و رسیده فارغ
 التحصیل شده صاحب علم و فضیلت است بعارضه مرض از گوشها کمر شده است
 مگر از فهم و فراست بهره وافی دارد دیگر غلام قادر نوجوان انگریزی خوان صالح و سعادت مند
 است سوم غلام سرور طفل پنج ساله است سلمه هم سجان و تعالی و البقا هم -
 قاضی حاجی محمد حسن دُوکری و اله سلمه ربه - نزدیک دُوکری ضلع لاکان
 سنده سکونت دارد از مخلصان جدید و بار یافتگان رشید است منظور نظر حضور

و مرغوب خاطر حضرت ایشان بود با وجود ملازمت و نوکری سرکاری اوقات عزیز خود را بگذراند و فکر معجم و مباحث و از حضرت ایشان بتلقین مراقبات قلبی در روحی مستعد میشد لطائف خمس را از حضرت ایشان سبق گرفته در ذکر سلطان اشتغال شروع کرده بود که از حضرت ایشان بهرگز گردید تا حال از کسب و شغل باطن غافل نیست. گاه گاهی احوال خود بفقیری تو بس درمی گوید که بعد از حضرت ایشان آن ذوق شوق در من یافته نمی شود فتور و قصور در عمل روئ داده گفتم بلی این طور ضرور میشود چنانچه چون از مجلس دور میشود آن روشنی و مزه در مجلس باقی نمی ماند.

مرحوم قاضی عبدالکریم هیسر ساکن قریه قاضی عارف تعلقه میهر آباد و اجداد ایشان بفضائل علمی و مناصب قضایا و فتوی موصوف بودند و کمالات دینی و نبوی معروف جد ایشان قاضی محمد عارف که این قریه بنام او سمی شده است صاحب کمالات و کرامات بود. مرحوم از محبان جمعی و مخلصان صمیمی بلکه عاشق صادق حضرت قبله گاهی بود. صاحب علم و فضیلت مجلس آرا و خوش طبع بذله گو و سخن سنج و موقع شناس بود. نقلهای شیرین و بیت های رنگین بسیار یاد میداشت. در سفرهای سنده همیشه مصاحب و هم کاب حضرت ایشان می بود بلکه مریدان شمالی در سنده از آن گرد و نواحی را خود ساعی میشد و برائے دعوت حضرت ایشان آماده میکرد. خود هم مختصر زیندار بود بگراثر و رسوخ او بر دیگر زینداران بسیار عرض و معروض و دیگر مریدان بواسطه و زبان قاضی صاحب بحضور شریف پیشی می یافت و بمعرض اجابت میرسید.

خوارق و کرامات حضرت قبله گاهی و حکایات تصرف و مکاشفات حضرت ایشان آنقدر یاد داشتند و بیان میکردند که چه گفته شود
اگر سعدی آنجسده اشاکند
مگر دفتر می دیگر املا کند

قاضی عبد الکریم هیسر

مرحوم در حیات ایشان دو سه سال پیشتر در ۱۳۶۲ هـ انتقال نمودند و فرزندان او قاضی جان محمد و قاضی فضل الله و مولوی غلام احمد و ماستر نثار احمد و بر خور و ارغبل رحیم هم پرواری با ماراه محبت و وفاداری می پویند و بر جاده اخلاص و اعتقاد استقامت دارند سلمه همدی بهم.

مرحوم محمد هاشم و مخدوم حاجی محمد و مخدوم عبد الغنی بوبکانی هر سه برادران از خاندان مخدوم جعفر بوبکانی که علامه وقت و محدث زمان صاحب تصانیف کثیره و معتبره بود هستند از مخلصان قدیمی و جان نثاران صمیمی بودند هر سه تا با جان و مال و عیال بر نام حضرت ایشان فدا و در اخلاص و جان نثاری مستثنی بودند خانواده ایشان در فن طبابت مشهور و معروف است هر سه برادران کار حکمت بطریق وراثت و خاندانی میگردند و هم صاحب اراضی و در گرد و نواحی خود با صاحب حشمت و شوکت بودند افسوس که هر سه برادران پسران در پله فوت شدند و از اولاد ایشان کسی قائم مقام ایشان نگردید الا مخدوم حاجی احمد علی ولد مخدوم حاجی محمد که شخصی با صلاح صاحب دیانت و صلاحیت است. درین ایام با عیال در نژده سایداد سکونت دارد و در مسجد حضرت ایشان بانگ و صلوة میکنند.

مرحوم حاجی عبد اللطیف بختیار پوری برادر خان صاحب حاجی محمد احسان ولد آخوند امید علی ولد آخوند عبد اللطیف. چهل سال عمر خود در خدمت و ملازمت حضرت قبله گاهی بسر برد و در سفر و حضر هم کاب می بود در یک سفر حج ۱۳۲۲ هـ هم با حضرت ایشان ملازم بود. نظر بر استی و خیر خواهی و امانت گاری او حضرت ایشان اکثر کارها از زمینداری و مسافری و خرید و فروخت بحواله او میکردند و حساب و کتاب چست و درست بود. خاص برائے خدمت حضرت ایشان ترک وطن و ترک عزیزان و خویشان خود کرده بعد از آن با و وطن دیاد فرزند وزن نگر و گاهی در نژده گاهی در کوه

مرحوم محمد هاشم و مخدوم حاجی محمد و مخدوم عبد الغنی بوبکانی

مرحوم حاجی عبد اللطیف بختیار پوری

گاہی در نازہ بخدمت لائقہ مامور و مستعدی شد تا آنکہ مرحوم در مکان پین کپڑہ بیمار شد
و برای رفتن ٹنڈہ سائیند اور روانہ گردید قضا را چون بمیر پور خاص رسید ہمداران
جا رحلت نمود۔ برادرش حاجی محمد احسان کہ در کپڑہ مختار کار بود جنازہ اورا در ریل گاڑی
برداشتہ بہتر خود بختیار پور رسانیدند و در مقبرہ عزیزان خود مدفون گردید در سنہ ۱۳۵۵ھ
یک پسر امید علی خان کہ حالاً بمنصب ڈپٹی کلکٹر فائز است خلف گذاشتہ
است و برادرش حاجی احسان تا حال بقید حیات است خیلے مہربان خادم و مخلص
این خاندان است۔ سلمہ سبحانہ و تعالیٰ۔

مرحوم حافظ حاجی اسمعیل نقرج ساکن مکان پین تعلقہ کپڑہ ضلع
نقر پار کر سندھ شخصی مومن صادق الایمان حافظ القرآن ساوہ لوح ساوہ وضع
از مصاحبان قدیمی حضرت ایشان است چون در نگہ شریف حضرت ایشان
حفظ قرآن مجید تمام کردند حضرت کلان قدس سرہ حافظ اسمعیل را برائے سماع
و پختہ کردن دور حضرت ایشان مقرر کردند بعد از ان سالہا سال مقرر در راہ رمضان
شریف آمدہ تمام ماہ مبارک صہام در ٹنڈہ سائید او میگذرانید و سماع دور و
ختمات حضرت ایشان می نمود در یک ختمہ در رمضان شریف خود سماع و حضرت
ایشان امام میشدند و در ختمہ دوم خود امام و حضرت ایشان سماع میشد و بعد
از عید سعید رخصت گرفتہ بوطن میرفت و باز بقرہ رمضان شریف عود می نمود۔
دیگر و طائف و اورا مانند دلائل الخیرات و قصیدہ کابردہ و قصیدہ غوثیہ بسیار
با داشت و ہمیشہ میخواند گاہی در کیشب یا یکدوم مقتدی تمام قرآن شریف ختم
میکرد و در یک سفر حج ۱۲۲۲ھ با حضرت ایشان رفیق بود فارسی دان عربی خوان
کاتب خوشخط بود بر رسم الخط عربی بسیار کتابہا براسے حضرت ایشان نقل می کرد۔
در نقوش و عملیات دیر کردن و اثر ہائے خوب داشت در ریل و جفر ہم کار میکرد

حافظ حاجی اسمعیل نقرج

مردمان از اطراف و جوانب برائے نوشتن تعویذ یا گرفتن دوا پیش می آمدند اگر کسی
پنج پیسہ می داد بر صناد و رعیت می گرفت والا فلا لاطع متواضع منکسر المزاج
خادم در مسجد پیش والد می بود و ہمہ در انجا در مقام پیش در سلمہ بر حمت واسعہ
پیوست۔

مولانا و استاذنا الحاج الحافظ مولوی لعل محمد صاحب متعلومی

از علمائے راسخین و نمونہ سلف صالحین بودند فقیہ معتمد و فرضی مستند بودند در
علم قرآن و حساب عدیل خود داشتند علمائے فارغ التحصیل نزد او سراجی میخواندند
و خواندن آن کتاب نزد میان صاحب سند کمال و سبب فخر و اعتبار بود۔ در آن زمان
کہ حضرت کلان ہجرت کردہ بسندہ آمدند حضرت او شان مولوی حاجی لعل محمد را
برائے تعلیم حضرت قبلہ گاہی بیکہ آوردند در انجا سادات کبیر و دیگر صاحبان کمال را سبق
میداد و حافظ حامد شاعر مشہور و سید میراں محمد شاہ از وی سراجی خواندند بعد از ان
چون حضرت کلان بعربتان با عیال بہار روانہ شدند میان صاحب ہم ہمراہ او شان
رفیق بود و بعد از حج مہاں صاحب بسندہ معادت نمودند و حضرت او شان در انجا
پنج سال اقامت کردند و حضرت قبلہ گاہی در مدرسہ ہامی آن ملک فارغ التحصیل
شدند بعد از ان چون از عربستان بیکہڑ واپس آمدند حسب استدعای میر صاحبان
نشدہ غلام علی والد میان صاحب را حضرت او شان بہ نشدہ غلام علی در مدرسہ
مقرر کردند توجہ و سرپرستی میر صاحبان و حسن تعلیم و تربیت میان صاحب کار مدرسہ
خوب رونق گرفت از اطراف و اکناف سندھ طلبہ و شاگردان جمع شدند و از چشمہ
علوم و برکات او شان سیراب شدند و تقریباً بیست سال بہیں منوال مدرسہ
جاری بود تا کہ میر امام بخش خان فوت شد و زمانہ دیگرگون شد۔ ع
آن قدر شکست و آن ساقی نماند

مولانا مولوی لعل محمد صاحب متعلومی

پس حضرت قبلہ گاہی میاں صاحب را در سال ۱۳۱۹ ہجری قمری برای تعلیم من در شہ سائید
مقرر کردند ساسے ووز حضرت ایشان کتب درسیہ خواندم بعد از ان بر جائے
خود در شہ مٹاری سکونت پذیر شدند تا آخر عمر بتدریس و افتاء و تحریر مسائل
و فیصلہ ہا بسر بردند۔

کتاہائے درسیہ از کثرت تعلیم و تکرار ایشان را بر زبان یاد شدہ بودند و آخر
عمر چون طاقت نشستن نداشتند خود خفتہ و طالبان دور نشسته کتابہا در دست
گرفته سبق میگرفتند قاعدہ ایشان بود کہ شاگرد را اول از سبق گذشتہ امتحان گرفتہ
بعد از ان دیگر سبق میدادند یکسال نزد ایشان سبق خواندن برابر پنج سال
پیش دیگران بود و در آخر فرزندى غلام علی جان را ہم برائے خواندن بٹاری نزد ایشان
فرستادم پس میاں صاحب مرحوم ہم استاد من و ہم استاد پدر من و ہم استاد
پسر من بود و آنقدر مہربانی ہا و محبت و عنایات بر سر ما داشتند کہ در حوصلہ تحریر و تقریر
نیاید در ۱۳۵۳ تاریخ ۱۰ ذی الحجہ یوم عید الضحی در شہ خود مٹاری انتقال نمودند۔

پیر شیر عالم صاحب از خانوادہ پیراں ساکن مضافات انبالہ ملک پنجاب
است۔ این بزرگ زادہ آخرین مرید حضرت ایشان است از بیمار شدن حضرت قبلہ
گاہی چند روز بیشتر در نجاد رٹندہ سائید و تشریف آورد و استدعائے مرید شدن
نمود و گفت بسیار جا ہا رفتہ ام و تمام پنجاب و ہندوستان گردیدہ ام جائی قلب
من قرار نگرفت پس تعریف حضرت ایشان شنیدہ در نجاد آمدہ ام حضرت ایشان
از مرید کردن او پہلو تہی و عذر خواہی نمودند مگر چونکہ اصرار و الحاح او زیادہ گشت و بواسطہ
بعضی صاحبزادگان سفارش نمود حضرت ایشان قبول فرمودند و او را تلقین کردہ
بیعت نمودند۔

پیر صاحب موصوف روزی خلاصہ با فقیران ہمارا حوالہ خود نمود کہ ما خود را پیر خانہ

پیر صاحب عالم شیر

پنجاب هتم آباد اجداد با کار پیری و مریدی کرده اند و من خود در طلب پیر کامل در اکثر بلاد
پنجاب و هندوستان گردیده ام بزرگان معروف و مشهور دیده ام مگر هیچ تسکین
خاطر من نشد تا آنکه در اینجا حاضر حضور والا شده ام و امیدوار تو جبه کامل و فیض تام
هستم پس من بطریق مشوره عرضداشتم که جناب من اگر درین زمانه شیخ شبلی و
بایزید بسطامی میخواهند آن خود طلب محال است و بیرون از دایره قدرت آن چیز
که در قدرت ماننا باشد طلب کردن آن بر ما فرض نیست و این سبب حرمان پاکامی
از مقصود میگردد اگر بیمار و درین زمانه طلب جالبینوس و بوعلی سینا کند و از دیگران
علاج نکند لابد از بیماری هلاک میشود بلکه اورا ضرورت است که از حکیمان حاضر وقت
علاج خود بجوید تا از هلاکت نجات یابد یا مثلاً کسی اگر سینه بامیدنان و صلوه نان خشک
خورد از گرسنگی می میرد اگر شمارا علاج خود کردنی است و بمقصود خود رسیدنی چسرا
پیران و مثل نخ یافته نمی شوند در هر ملک و ولایت یافته می شوند برای ما یان دستگیری
در پهنائی او شان کافی است کار پیران ره نمودن است و راه رفتن کار مرید اگر بر راه
راست میرود بمنزل مقصود میرسد و الا فلا از اینجا است که گفته اند پیر اگر خس است
برای مرید بس است آری شرط فقط این است که صاحب استقامت باشد
و متبع شریعت و سنت نه مبتدع و خلاف طریقت که صحبت او زهر قاتل است
و بیعت او سم هلاک و نعوذ بالله تعالی من ذلك

و این حکایت بهر آن نوشته ام تا دیگر اصحاب و طلباب را بهر که این خیال خام و
سودا می بے سود در سر وارد باین دساوس و خطرات از کار بازماند سبب هدایت و استصواب
او گردد و حکم ما لا یدرک لا یتزلزل کلمه کار و کوشش بکنند

مولوی حاجی غلام علی گویانگ ساکن قریه خود از نواحی بدین ضلع حیدرآباد
با وجود علم و فضیلت ظاهری در سلوک طریقت و تحصیل کمالات باطنی سرگرم و ساعی

بودند در اوائل مرید و صاحب پیر محمد سعید صاحب لواری والہ و بعد از ان بخدمت
 حضرت قبلہ گاہی رجوع کردند و در حل لطائف و مقامات سلوک کمال رسیدند
 روزی از او شان پرسیدم کہ مولنا بشائخ نقشبندیہ مواضع ذکر را در حوالی سینہ زیر پستان
 راست یا بالامی آن برائے لطیفہ روحی و سری و غیرہ مقرر کرده ہستند مگر این جاییہا
 فطرۃ شعور و ادراک ندارند بخلاف قلب کہ محل حس و حرکت است پس طالب چہ طور
 بداند کہ این لطیفہ درینجا پختہ شدہ و ذکر دوران جاری شدہ است مولنا بیکدم دستہا
 برداشتہ ہر دو بروی خود محکم گرفتہ گفت کہ مرا ازین ہر دو بروی خود وقت مراقبہ
 ذکر جاری میشود شما چہ طور میگوئید کہ این جایی با حس و حرکت ندارند اگرچہ جواب
 مولنا از عالم دیگر بود مگر من خاموش شدم۔ مولنا عمر دراز یافتند تقریباً بہشتاد سال
 رسیدہ باشند بعد از علت حضرت قبلہ گاہی ہم دو سال زندہ بودند تا کہ در ربیع الاول
 ۳۶۸ھ انتقال نمودند و در ایام مرض الموت ذکر نفی و اثبات بر او چنان غلبہ
 کردہ بود کہ طاقت تحمل آن نداشتند با وجود ضعف و پیری و بیماری شہادہ در وقت
 شدت سر با بقرار شدہ از بسترہ برخاستہ بیرون می رفتند و بذکر می پرداختند عزیزانش
 در پس او رفتہ بزور گرفتہ می آوردند و درین زمانہ وجود این چنین اشخاص متبرکہ نایاب است۔
 از اولادش مولوی حاجی محمد سعید شخصی صالح صاحب علم و فضیلت است و بزرگواران مستقیم
 وفقہ سبحانہ و تعالی و ابقاہ۔

اللہم افتح لنا بالخیر و اخرجنا بالخیر و اجعل عاقبتنا خیر و اجمعین
 اتنا فی الدنیا حسنتہ و فی الآخرۃ حسنتہ و قنا عذاب النار و صلی اللہ تعالی علی سیدنا
 و مولانا محمد والہ و اصحابہ اجمعین۔ مخفی نماید کہ این اوراق دو سال قبل ازین
 تسویہ کردہ شدہ بود مگر از جہت وقائع و التقدبات مان فرصت اشاعت آن نشد
 تا کہ درین سال شمسہ حوالہ کاتب نمودہ انتظام طباعت آن کردہ شد۔
 و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین۔

تاریخ و وفات حضرت الشیخان از کلام اکرامت نظام حضرت نور المشائخ کا بی نظیر عالم

اسے دریغا کہ رخت قطب نماں
احسن الخلق اکمل الایمان
گل گلزار احمد و فاروق
سر و سردار زمرہ عرفان
سالک مسلک سلوک و پدی
عارف و کامل و ذوی الایقان
سہ صد و شصت و پنج بعد از الف
سال وصل و وصال اورا دان
حضرت حق بجنت الفردوس
بیدیش جا بحق فخر زمان!

مرثیہ از جناب حضرت شیخ ابوسعید صاحب محبت می آپسومی دَام سَعْدَةُ وَزَيْدِ مُحَمَّدٍ

لمثلک فی القصور العالیات
خلود دائم بعد السمات
اتدری ابن موقعها البیت؟
بخلد فی الریاض الزاہرات
اتدری مستحقوها؟ فمن هم؟
اولئک من وقوا بالمکرمات
هناک محمد حسن تلاقا
فشاع اسم له فی الکائنات
انالله المعارف والبعالی
بعطب السند من لقب الذوات
فلا یفتی اجتهادک ای حین
طلاب العلام من الحیاة
علوت منازل الامر شاد تقوی
سموت ذمری الیکارم والصفات
صبرت علی الخطوب وکت عونا
لاهل العسر جوداً بالہبات
ومن خلقت بعدل من قریب
بیواعی فی الامور الواجبات
ولوان المنیة فی اختیار
لاخرناک عنانی الوفاة
فلیتک بعدنا اذ نحن عمیا
فلاندری الصیام من الصلوات
فمن هو من یوئدی ما علیہ
ومن هو من یکافح کل ات
نقد شاعت طریقته بسند
شیوعاً کاملاً کل الجهات
یقیناً انه فرد فرید
بابنا المجدد فی مکات

رفیع القدر عند الله حتماً باصناف السجایا السامیات
وما من سراجٍ یروجو ثواباً من الاعمال الا الصالحات
فانت لهما من الرحمن دوماً وانت المستحق لذی الصلوات
قطعه تاریخ از جناب محمد ابراهیم صاحب مجدی کابلی متخلص بخلیل
حضرت نامی سند شیخ محمد حسن فرد مجد و نسب، زبده اهل زمن
جامع علم و عمل مرجع و البستگان سال ورودش بود در صنف این انجمن
آن صدف جان پاک و ان گزباناک حیف که شد زیر خاک آه که ماند از سخن
سال فاش ز غیب یافت خلیل این سرش مصد علو مقام کرد بخت و وطن!
۱۳ ۶ ۵

قطعه تاریخ از جناب صاحب جزاده محمد سلیم جان صاحب مجدی

بیدار قبله ما مرجع و ما وای خلق خاصه حق نائب حضرت محمد مصطفی
یوم اتین بود تاریخ دوم ماه رجب در زمین آسود گنج فیض و عرفان و پیدا
روح پاکش چون بنشای وصال حق نمود از حریم قدس اهل عرش را آمد ندار
باب رحمت و کنید اهل و سهلاً مرحبا لفضل آدرید این دوست ما از زود ما
۱۳ ۶ ۵

تحقیق نماند

که شعرائے عصر بسا قصائد و مرثی بتبازی و فارسی منظوم کرده اند
و جذبات قلبی بر صفحات قطاس نثار نموده اند مگر ما جهت اختصار
در اینجا بر همین قدر اکتفا کردیم
در خانه اگر کسی است یک حرف بس است.



اظہارِ تشکر و عا کونی

روزی در کراچی با صاحب مطبع عباسی در بارہ
کتابت و طباعت این کتاب گفت و شنید و مشورہ
میکردیم کہ مخلصی خاص حضرت قبلہ گاہی خان بہادر
عبدالقادر خان سابق وزیر اعظم چوناکڈھ تشریف آورہ
در مجلس مشاورت شریک شدند و از طبع این کتاب خیلی

خوشنودش

راغب

ما خود

پ